

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

میزان ۱۳۷۵ - سپتامبر ۱۹۹۶

شماره مسلسل ۴۴

نزدیکتر شدن پنجال خونین طالبان بر گلوی ربانی و شرکاء

صفحه ۲



داکتر جاوید، از سمنک پزی تاکجا؟

صفحه ۱۴

افغانان تر ټولو تور بخته زیارایستونکی

مخ ۱۸

«معراج» آن «مؤمن» و هبوط این مرتد

صفحه ۸

نزدیکتر شدن پنجال خونین طالبان بر گلوی ربانی و شرکاء

بر ضد پاکستان می‌باشد و بعید نیست اگر باز هم شاهد بمب‌گذار یهادر پشاور و سایر شهرها و یا حمله‌ای دیگر بر سفارت پاکستان یا تظاهرات فرمایشی مقابل آن در کابل باشیم.

عرصه برای «دولت» بیشتر تنگ خواهد شد اگر احتمال بریدن دوستانم‌های از «استاد» و بند کردن مجدد شاهراه سالنگ و پیوستن وی به «تحریک

طلبه» را در نظر بگیریم. او همیشه نقش «امیر ساز» بین «برادران» را بازی کرده و در خیانت با آنان بسیار ماهر است.

اما گلبیدن که با لیسیدن پای «استاد» عملابه حیات نظامی و سیاسی «مستقل» خود خاتمه بخشید، هیچ راهی ندارد جز خودکشی یا اعلان پیوستن به «برادران طالب» بمشابه «صدراعظم»! اگر بی‌غیرتی ذاتی او مانع شود شاید راه اول بیشتر به صلاحش باشد چون امکان آنکه «برادران طالب» به آخرین خیانت

او به «استاد» منحیت «صدراعظم» بهایی قایل نشده و آنرا جدی نگیرند کم نیست. واقعاً او به فرد وامانده‌ی مرض زده و مفقود یکی شده که صرف به شرط زنده ماندن، حاضریه تن دادن به هر ذلتی است.

ما گفته‌ایم که طالبان اگر از سروبی هم بگذرند و بساط «دولت استاد» از کابل برچیده شود، این بهیچوجه پایان آفت رسیدگی مردم ما نخواهد بود. از یکسو «استاد» ربانی و همدستانش بیش از آن غارت کرده و از اربابان خارجی پول و جنگ‌افزار دریافت داشته و فکر روز مبدا را از لحاظ ادامه جنگ در پنجشیر و غیره مناطق کرده اند که فقط با دوانده شدن از کابل، ارکان شان بکلی از هم بگسلد. جنگ کابل تعیین کننده وضعیت نظامی تفنگداران جنایت‌پیشه نخواهد بود. از سوی دیگر هر چند مردم وصف ناپذیرترین زجرها را از احزاب خاین دیده اند، اما «برادران طالب» هم غیر از تضادهای درونی، داغ قساوت، چهل بی‌مثال، دشمنی باور نکردنی با زنان و علم و فرهنگ و بیگانگی مطلق از طرحهای اقتصادی برای بهبود شرایط زندگی انسانی مردم را در پیشانی خود حک دارند که هرگونه امید را در دل توده‌ها کشته اند. جهادهای خاین که شکست بخورند و طالبان وحشی قدرت را غصب کنند به این معنی است که در کشور ما از یک در گرگ بیرون می‌شود و از در دیگر پلنگ وارد. تنها آنگاه که قیام پر توان مردم ما همچون سمندر از خاکستر جنگ و کشتار و خون و خیانت باند‌های مختلف تبهکار سر بر آرد، سپیده‌ی امید و صلح و زندگی از پشت کوههای هندوکش خواهد دمید. □

تازه‌ترین پیشرفت‌های نظامی «طلبه کرام» علیه برادران اخوانی شان یکبار دیگر این سؤال‌ها را به میان می‌آورد که آیا بالاخره کشور ما از زیر چکمه‌های انواع تفنگ بدستان بنیادگرا رهایی خواهد یافت و صلح و آرامش به کشور باز خواهد گشت؟ کدام یک از «برادران» زودتر شکم دیگرش را خواهد درید و به «امارت» سرتاسری خواهد رسید؟



طی کمتر از یک ماه اخیر نه تنها نقاط «قدرت» باند گلبیدن یکی پشت دیگر در دست طالبان افتیدند بلکه «شورای ننگرهار» حاجی قدیرخان نیز در نخستین باد طالبان به هوا پرید. این رویدادها برای «استاد» و احمدشاه مسعود این به اصطلاح بقول خبرنگار فرانسوی «قهرمان» و «مرد نیرومند نظامی» کابوس هولناکی بشمار رفته و آنان را چنان دستپاچه ساخت که برای پوشاندن بی‌پروا بودن حاکمیت شان

بلافاصله همان نغمه‌ی کهنه‌ی «مداخلات پاکستان» را ساز کردند تا غیرمستقیم بلافند که اگر این «مداخله خارجی» نباشد، قادر اند به تنهایی احشای سیال‌های طالبی شانرا بیرون بیاندازند! ولی این ادعا هنگامی به تف سربالا تبدیل می‌شود که برعلاوه‌ی فرستادگان ملل متحد، «صدراعظم» صاحب در مطبوعات پاکستانی به تکذیب «مداخلات خارجی» پرداخت و حاجی قدیرخان هم (که سروپا کنده بدون اینکه مجال باید پشت طیاره‌های شرکت هوایی، میلیونها دالر سرمایه و حتی بودنه‌ها و کنری‌هایش بگردد، به پشاور گریخت) ضمن این لاف بیش‌رمانه که هرگونه امکانی داشت و می‌توانست یخویی بجنکد ولی کلید ولایت ننگرهار را خود به طالبان داد، از پرده تلویزیون پاکستان ادعای «استاد» ش مبنی بر مداخله خارجی را دروغ می‌خواند!

اتهام «مزدور خارجی» باندهای خیانت‌پیشه بر یکدیگر، فقط مصداق سیاه گفتن دیگ به دیگدان است. اینان همه بدون استثناء از شیر سی‌آی‌ای و چوبدسته‌های منطقه‌ای آن ایجاد و پرورش یافته و بناءً منفی دالر و اسلحه بف و بوچ اند. همان «استاد» و «مرد نیرومند نظامی» اش که بیشتر از دیگران اکت «مستقل بودن» و «ضد وابستگی» را می‌کنند مخصوصاً بدون کمک‌های مادی و سیاسی هند و فرانسه و ایران و روس قادر نخواهند بود حتی یک روز هم مقابل برادران طالبی خود مقاومت کنند.

تحولات اخیر تنها مانوری را که برای «دولت» پروفیسر صاحب باقی گذارده در صورتیکه فرصت یابد همان تلاش مذبوحانه جهت تحریک مردم



پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

میزان ۱۳۷۵ - سپتامبر ۱۹۹۶

شماره مسلسل ۴۴



درین شماره:

- ۴..... گزارشهایی از افغانستان زیر چکمه‌های خاینان و جنایت پیشگان بنیادگرا.
- ۷..... داکتر نجیب زندانی یا مصاحب احمدشاه مسعود
- ۸..... «معراج» آن «مؤمن» و هبوط این مرتد
- ۱۱..... بنسبتالی د تریوالی عفوی په هینداره کی.....
- ۱۳..... راه شفیقه حبیبی، راه زنان ستم‌دیده‌ی ما نیست
- ۱۴..... داکتر جاوید، از قهار عاصی تا سمنک‌پزی، از سمنک‌پزی تا کجا؟
- ۱۷..... اعتصاب زندانیان ترکیه و شیپور تلایی «حقوق بشر».....
- ۱۸..... افغانان تر تولو توربخته زیارایستونکی
- ۱۹..... «شتر در خواب بیند پنبه دانه»
- ۲۰..... رشته‌های گلبدین و برادران با سی‌ای‌ای و اقمار
- ۲۲..... پیروزی پولن دیوی در انتخابات
- ۲۳..... جهادیان د بنخو په پوه کی خپله ورکه وینی
- ۲۴..... سنگسار مرد و زن جوان
- ۲۵..... نامه معلمی از کابل به شاگردش
- ۲۶..... تنزل دولت چین در نقش دلال بین «حکومت افغانستان» و پاکستان
- ۲۷..... شرکت قاچاق حاجی قدیر و برادران
- ۲۸..... ملاقات «راوا» با نمایندگان سازمان عفو بین‌الملل
- ۲۸..... د «راوا» له مطبوعاتی کنفرانس څخه گزارش
- ۲۹..... پیام زن و خوانندگان
- ۴۸..... خنجر یو حنجره‌ی دژخیمان
- ۸۵..... فساد و زوال خاندان سعود
- ۸۸..... گلبدین احمدشاه ابدالی یا شاه شجاع آستانه‌ی قرن بیست و یکم؟
- ۹۴..... طالبان پیش دنیا روی ندارند.....

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O BOX 374
QUETTA,
PAKISTAN

آدرس بانک:

MS A. ZAFAR
A/C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH,
QUETTA - PAKISTAN

گزارشهایی از افغانستان زیر چکمه‌های خاینان و جنایت پیشگان بنیادگرا

ع. ث. - کابل

دزدی قدریه یزدان پرست

یکی از همشهریان متوجه می‌شود که در منزل همسایه موترهای آرد و روغن و غیره مواد کمکی سازمان‌های خیریه خارجی برای توزیع به اهالی بی‌بضاعت شهر کابل جایجا شده و عندالموقع به دلان بفروش می‌رسد. وی موضوع را به یکی از ارگانهای «مستول» اطلاع می‌دهد. «موظفین» به مجرد رسیدن، خانه را محاصره کرده و به فکر اینکه این کار توسط کدام شخص غیر جهادی صورت گرفته مواد را ضبط می‌کنند. در همین گیرودار موضوع به مالک اصلی کدام یعنی قدریه جان یزدان پرست اطلاع داده می‌شود و وی هم آنآ با بادران خویش تماس گرفته موفق می‌شود تا بلافاصله سرو صدای قضیه را خوابانده و مقداری از مواد گداهش را نیز بدست آرد.

□ □ □

ف. شاکي - کابل

تف‌های سر بالای یونس «قانونی»

بتاریخ ۲۲ ثور ۱۳۷۵ یونس قانونی به اصطلاح سرپرست وزارت دفاع و رئیس کمیسیون امنیتی شهر کابل مصاحبه‌ای با خبرنگار رادیو کابل انجام داده که قسمتهایی از آن جالب و شنیدنی بود. وی در مورد ایجاد «کمیسیون جدید بررسی اسناد ملکیت‌ها و جایداد اهالی کابل» گفت: «متأسفانه در مدت چهار سال حکومت اسلامی نظر به عوامل گوناگون به ملکیت‌های افراد دستبردهایی صورت گرفته و ازینرو به مسئولین امنیتی عرایض و شکایاتی رسیده بود که جهت بررسی آنها کمیسיוنی تشکیل گردید. کار کمیسیون به مشکل یزرگی مواجه گردیده زیرا در مورد ملکیت یک آپارتمان سه و یا چهار قباله‌ی شرعی موجود است که تشخیص مالک اصلی را خیلی دشوار ساخته است.»

او در قسمت دیگر مصاحبه‌اش اعتراف می‌کند که: «ما طی همین چهار سال نتوانستیم از امنیت، کسب و کار و تهیه مواد ارتزاقی برای مردم

واریسی نماییم. دراین اواخر که برق را به همشهریان توزیع نمودیم آنهم عادلانه نبود زیرا بعضی برادران با سوء استفاده‌های شخصی از مقام و قدرت خویش لین‌های برق را مستقیماً از برج‌های برق به خانه‌های خود کشیده‌اند در حالیکه ما اطلاع داریم فامیل‌هایی در شهر زندگی دارند که حتی قادر به روشن کردن چراغ تیلی نیستند.»

ولی هیچکس نبود به وزیرک بگوید که: پس تو خود چقدر باید حقیر و بیشرم باشی که هنوز هم در کمال آرامش و «اخلاص» زندگی با آن برادران خاین و رهنزت را افتخار می‌شماری؟

□ □ □

شعیب - کابل

لواط در اردوی اسلامی سیاف

بتاریخ ۱۰ جوزای ۱۳۷۵ محمد هارون یکی از سرگروپ‌های حاجی سید علم قومندان سیاف در قریه ارغنده ولسوالی پغمان به طالب نام یکی از زیر دستان خویش به زور تجاوز می‌کند. طالب فامیل‌اش را در جریان می‌گذارد و آنان محمد هارون را به ضربه گلوله به قتل می‌رسانند. طالب فعلاً در ولسوالی پغمان زندانی است.

□ □ □

حاجی گل آغا - کابل

بی‌ناموسی شورای نظاری

بتاریخ ۴ جوزای ۱۳۷۵ راکتی بغانه عبدالکریم دکاندار باشند سرک دوم تایمنی اصابت نمود که پسرش اجمل کشته و خودش جراحات عمیق برداشت. عبدالکریم در شفاخانه جمهوریت بستر می‌شود و خانمش که دیگر هیچ سرپرستی ندارد مجبور بود همه روزه جهت احوال گیری شوهر همراه با دو طفل خرد سالش که چهار ساله و یکساله بودند به شفاخانه برود. در یکی از روزها حوالی ۷:۴۰ شام پری گل خانم عبدالکریم بوسیله افراد

کرد این بار نیز همان بی تفاوتی تکرار شد. سپس به خشم آمده گفت: «ای برادران من می گویم که الله اکبر یعنی خدا بزرگ است. شما چرا نمی گوید که خدا بزرگ است و صدای خود را بلند نمی کنید؟» موصوف برای سومین بار نعره کشید اما این بار نیز طوریکه انتظار داشت بدرقه نشد زیرا مأموران و کارکنان آن وزارت نمی خواستند کلمه الله اکبر را مانند جهادپها به بازی و سوءاستفاده بگیرند و به این ترتیب خود و سایرین را بغربند.

وی در ادامه لفاظی های میان تهی خود از قیمت مواد ارتزاقی و مشکلات اقتصادی سخن به میان آورده در حد فهم خود در مورد تورم روز افزون و چگونگی رفع آن گفت: «سرای تبادل اسعار را بسته کردیم ولی متأسفانه هنوز هم قیمتی رفع نشد!» او دم جنبانی گلدین را نیز دلیلی بر حقانیت «دولت» ربانی دانسته و رفع موانع در راه تحقیق و تخدیر مردم و تعمیق ریشه های نحس خود شان را پیش بینی کرد. متعاقباً از تبانی با خلق و پرچم و اجرای ترفیع و مساعدت به آنان یادآور شده، به توصیف سرکردگان جهادی پرداخته و همه را مردان فهمیده، با وقار، «پروفیسور»، «انجنیر» و «استاد» و غیره خوانده گناه بی کفایتی و کوچکی آنان را به گردن دولت پاکستان انداخت. وی افزود: «حاصلات درختان ما را پاکستان خریداری نموده و حالا می خواهد حتی ریشه درختان شمر ما را نیز از بین ببرد، مردم ما بخاطر پولهایی که آنان (دولت پاکستان) می دهند به کندن درختان مبادرت ورزیده اند.» اما در مورد اینکه خود هم جزء همان ترابوزک های فروخته شده ی ابو جهل اند و نیز راجع به ولی نعمتان فرانسوی، عربستانی، روسی و هندی شان چیزی نگفت.

متعاقب وی گل نیل احمدزی به اصطلاح رئیس سیاسی - عقیدتی از تنظیم پیرگیلانی بروی استیج آمده کاغذی را به قرائت گرفت که چیزی از آن مفهوم نشد. در آخر برنامه دلقکان «گروپ هنری» نمایشنامه ای را اجرا کرده، سپس تیم سپهرتی از مقابل شان رژه رفتند. تیم های پهلوانی و زیبایی اندام نیز خلاف شعارهای کاذب «حجاب اسلامی» با تن های برهنه در مقابل زنان کارمند نمایشات خویش را اجرا کردند. در این وقت که دروازه های خروجی باز شده بود کارکنان غیر جهادی با استفاده از فرصت یک یک تالار را ترک

می نمودند. تا بالاخره دل نفاق محفل که می دید غیر از تعدادی محدود کسی در تالارنمانده است، ترکیده خطاب به آنان گفت: «اعضای رهبری وزارت تاکنون نشستند و شما تالار را ترک می کنید آیا این حرکت بی احترامی در برابر رهبران نیست؟» وقتی «رهبران» پشت سر شان را نگاه می کنند می بینند واقعاً به استثنای خود شان کسی در تالار باقی نمانده است و ناگزیر با خواندن دعای خیر محفل را تمام می کنند.



شورای نظار که در همان منطقه گشت داشتند، به بهانه اینکه «ترا بخانه ات می رسانیم»، اختطاف گردیده و بعد از یک شبانه روز تجاوزهای پیهم به حالت بسیار فجیع در نزدیکی خانه اش را می کنند. همسایه ها از حادثه اطلاع یافتند اما هیچ مرجعی را سراغ نداشتند که بتواند به دفاع از پری گل برآید.



مرضیه ضیاء - کابل

تجلیل سیاهروز در وزارت داخله جهادی

قره بیگ معین مسلکی وزارت داخله، بتاريخ ۵ ثور ۱۳۷۵ چهارمین سالروز هشتم ثور را در تالار آن وزارت جشن گرفت. اشتراک تمام کارکنان وزارت در محفل جبری بود و با بستن دروازه های خروجی از بیرون شدن افراد جلوگیری می کردند.

بعد از ورود سایر جهادپها بداخل تالار معلوم گردید که منشی عبدالمجید



عکس از پیام زن

آیا «طاق ظفر» پغمان

در پایان عمرش، شاهد به دار زدن سیاف و سایر برادرانش خواهد بود؟

عضو اتحاد اسلامی سیاف که سرپرستی وزارت داخله را به عهده دارد بنابه اختلافات شدیدش با قره بیگ جمعیتی در محفل شرکت نکرده است. محفل با سخنرانی قره بیگ آغاز گردید. او طوری از نقش جمعیت اسلامی حرف می زد که گویی اگر نیروی جمعیت اسلامی و رهبر آن نمی بود، امروز افغانستان و مردمش هم وجود نمی داشتند. او در جریان صحبتش حاضرین را به سردادن نعره تکبیر دعوت نمود ولی همه بی تفاوت بوده صرف چند نفر جهادی وی را همراهی کردند. دوباره نعره تکبیر را تکرار

س. ی. - کابل

«وزارت داخله، منازل رهاشی افایتاله، عنایتاله، حمایتاله و هدایت پسران سید علی تحت تعقیب قرار داده شود و برادران افایتاله توقیف گردند، تا افایتاله و برادرش که سارق منزل علی زی اند، حاضر گردند.» طبق «قانون اساسی» و «قانون جزایی» نمی توان برادر و پدر شخصی را

وقتی «صدراعظم» ی را کنسی و جنایتکار «اشک» می ریزد

«صدراعظم» صاحب گلبدین خان در سخنرانی خود گفت: «با دیدن شهر کابل اشک از چشمانم ریخت.» ولی کسی از مخاطبینش نپرسید و نفرینش نکرد که وقتی کابل را بمباران کردی؛ وقتی کارته نو، بگرامی و قلعه احمدخان توسط افراد باند اسلامیات راکت باران شده و هزاران مرد و زن و کودک زنده بگور شدند و باغهای کمری را به قبرستان تبدیل کردند چرا اشک تو خون آشام جاری نشد؟ معلوم نیست با این اشک رذیلانه و تمساحات گناه سهم در ویرانی کابل و اینهمه قتل، غارت و بی ناموسی در حق اهالی آن را بالای کدام برادر خاین جهادی و قیادیات می اندازی؟

□ □ □

منیر - کابل

بی ناموسی ملای جهادی در کورس عقیدتی

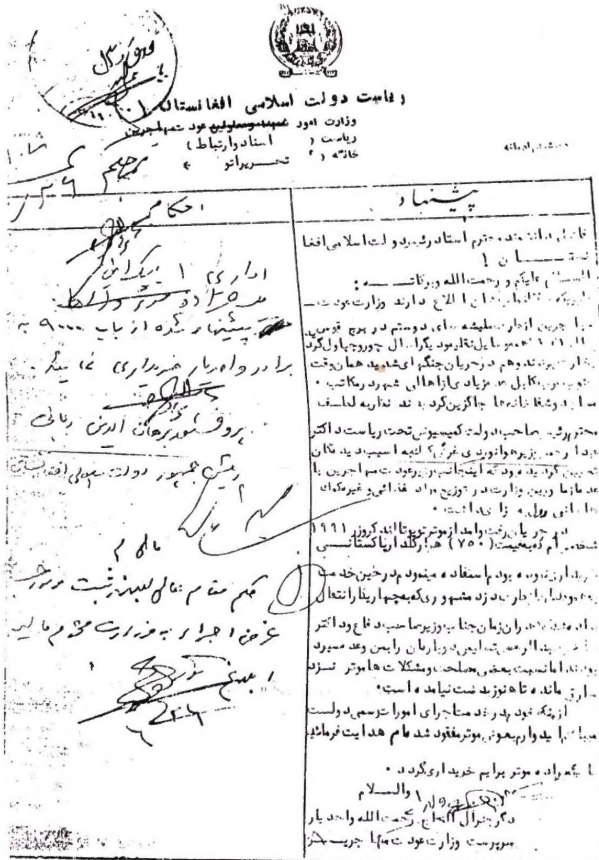
مولوی بشیریدخشانی کورس عقیدتی وزارت عودت مهاجران را تدریس می کند که به مقتضای تربیت و شخصیتش با دختران و زنان شامل کورس پرخورد نهایت زشت و توهین آمیز دارد. آنان دو مرتبه از ملای بی شرافت جهادی به صاحبانش شکایت می کنند. ولی چون بقول خودش «پایه توس» دارد، شکایت جایی را نمی گیرد تا آنکه بتاريخ ۲۵ حمل ۱۳۷۵ در اطاقش با دختری عریان گیر آمده رسوا می شود. جریان طوری بود که تیمور شاه مستخدم شعبه، ملای جهادی را با دختری در حال معاشقه دیده و فوراً به مولوی عبدالحکیم معین دوم وزارت اطلاع می دهد. نامبرده ملا را همراه با دختر به دفتر خود خواسته «امر به معروف و نهی از منکر» می کند و تیمور شاه را به جرم اینکه چرا نامحرم را برهنه دیده و چشمان خویش را نه بسته است از وظیفه اخراج می کند.

حکم امیرانه

بتاریخ ۱۳ دلو ۱۳۷۴ منزل عبدالکریم علی زی «معین» وزارت ترانسپورت توسط گروپ جهادی دزدی گردید. فردای واقعه او نزد «استاد» رفته وی را از موضوع مطلع و عده ای از برادران جهادی را مسئول اینکار قلمداد کرد. «استاد» نیز در مکتوبی به وزارت داخله نوشت:

مصلحت جهادی ...؟؟!

دگر جنرال رحمتاله واحدیار عضو حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدنبی، وزیر مشاور «استاد»، سرپرست وزارت عودت مهاجران و عضو کمیسیون کمک به آسیب دیدگان سگ جنگی ها علاوه براینکه از دو پست بقیه در صفحه ۲۴



که مرتکب گناهی شده، مجرم دانست و محاکمه کرد.

در آیت ۱۶۴ سوره انعام و در حدیث آمده: هیچ کس به جرم کس دیگر و به جرم برادر و یا پدر نمی تواند گرفتار گردد. ولی برای استاذ و زردان و اوپاشان که سردرگم است و دیوانه ای امارت، هیچ فرقی نمی کند که «قانون اساسی» اش و احکام صریح اسلامی را بطرز فاحشی زیر پا کنند.

داکتر نجیب، زندانی یا مصاحب احمدشاه مسعود

مستقیماً به دهلی یا تاشکند انتقال یابد!

اما اینجا هیچ تعجیبی ندارد. زیرا که هر کدام از امیرک ها می‌خواستند نجیب را منحیت سوغلی از آن خود داشته باشند تا غیر از وجه‌المصالحه قرار دادن‌های او، از تجاریش در «دولتمداری»، حل مسایل «ذات‌البینی»، «بین‌الافغانی»، «مسایل بین‌المللی» و از این قبیل استفاده کنند.

این را تنها ما نمی‌گوییم. بوی روابط «برادرانه»، اسلامی و جهادی سر قصاب سابق خاد با «رهبران» جهادی آنقدر بالا گرفته که فرانسپرس - که در جانبداری از «استاد» و احمدشاه مسعود معروف است - نیز ضمن گزارشی در ۲۲ می ۱۹۹۶ نوشت:

«نجیب‌اله ۴۹ ساله پشت دیوارهای بلند کانکریتی و تحت مراقبت پلیس سری مخوف خادکه درگذشته خودش ریاست آنرا داشت بسر می‌برد. وضع او از نظر روحی و جسمی خوب است. نجیب اله که یاور، یک وزیرش و اسحق توخی رابا خود دارد، فراوان می‌خواند، بطور منظم ورزش می‌کند و قرار معلوم نمازش هم قضا نمی‌شود. بقیه در صفحه ۸۶

Sometimes mujahedeen leaders visit him and listen to his analyses, reputed to be the brightest, on the situation in Afghanistan. They include Ahmed Shah Masood, an anti-Soviet war hero, and military strongman to the disputed regim of President Burhanuddin Rabbani in Kabul.

The
Frontier Post
May 22, 1996

☆ «غفلت» طلبه کرام را در حادثه فرار روسها با طیاره و سه محافظ طالبی شان از میدان هوایی قندهار دیدیم. ولی آنانی که تا این درجه احمال را حتی از طلبه - که اکثراً روی چرس و پسری خوبرو برای شان بسیار نازک است و با آنها دنیا و مافیها را از یاد می‌برند - قبول ندارند، معتقدند که سه طالب علمی که مسئولیت نگهداری طیاره و کارکنانش را بعده داشتند خریده شده بودند. شایعه دیگر اینست که طبق نقشه‌ای قبلی از بین هفت عمه روسی دو تن از جوانترین آنان، سه نفر محافظ را فریفته و داخل طیاره را مطمئنترین جای برای کام گرفتن از خود تعیین کرده بودند که بعد چهار روس دیگر هم به آنان پیوسته، محافظین کرام را خلع سلاح و با طیاره فرار کردند. بهر حال واقعیت هر چه باشد، لکه این شرم تا ابد از روی «تحریک طلبه» پاک نخواهد شد.

از همان اولین روزها که با قدوم پرفاجه‌ی بنیادگرایان، خون کابل ریخت و کشور به قلمروهای متعدد تحت سلطه‌ی جنایتبار جهادیه‌ها تقسیم گشت و قانون جنگل بر آن سایه افکند، برای همه جالب بود که بنیادگرایان رنگارنگ و بخصوص آنانی که کابل را در چنگ داشتند با داکتر نجیب خاین چه خواهند کرد. طبعاً همه حدس می‌زدند که یکی از اولین کسانی که بسزای جنایتاش خواهد رسید او است. اما خام بودن این حدس که از عدم شناخت کافی ماهیت بنیادگرایان مایه می‌گرفت، به زودی اثبات گردید و مردم فهمیدند که خیانتکاران جهادی فقط تا آنجا و آن زمان در باره اسلام و زدن و بستن و کشتن پرچمی‌ها و خلقی‌ها کف بر دهان می‌آرند که منافع سیاسی شان اقتضاء کند؛ فهمیدند که اسلام برای این فاشیست‌ها صرفاً وسیله‌ایست جهت کسب قدرت سیاسی، چیزی که حاضراند در راهش به هر گونه قرآن خوری، سازشکاری و زیرپا کردن ابتدایی‌ترین اصول دین تن در دهند.

برخورد آنان به داکتر نجیب بهترین گواه ادعای فوق است: بیش از ۵۰ هزار نفر در کابل در خون غلتیدند ولی بینی نجیب خان خون نشد و در اوج هرج و مرج، تا میدان هوایی رفت و از آنجا هم صحیح و سلامت به جای انتخابیش (نمایندگی ملل متحد در کابل) برگردانده شد؛ کابل سوخت و غریبال شد اما به پناهگاه نجیب خان آسیبی نرسید؛ تمام مناطق کابل بین تبهکاران دست بدست گشت اما پناهگاه دیو خاد از اول تا آخر در دست «استاد» و احمدشاه مسعود باقی ماند؛ تا حال در جریان سگ‌جنگی‌ها علیه هر کدام از «امیران» و امیرچه‌ها دهها سو قصد صورت گرفته اما حیات وی لحظه‌ای مورد تهدید واقع نشد؛ مردم کابل چهار سال است که از فرط قیمتی و قحطی دهشتناک کودکان شان را می‌فروشند، خودکشی می‌کنند و جان می‌دهند اما برای نجیب خان و یارانش از خارج غذا و دوا می‌آورند؛ خاینان جهادی فلم‌ها و سینماها و کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها را سوزانند اما برای او هرگونه فلم و کتاب را که میل کند مهیا می‌سازند؛ رهنمایان جهادی هرچه را نام و نشانی از تلفن و مخابرات بود، زدن و یا نابود کردند اما برای جاسوس کارکشته‌ی کی‌جی‌بی‌تلفن ماهواره‌ای تدارک دیدند تا هر روز با عیال و دوستانش در سراسر دنیا در تماس باشد؛ بالاخره راکتهای گلبدین خاین هم هر جا اصابت می‌کردند به استثنای محل زندگی وی. و فقط یک «غفلت» ☆ طالبان کافیست که جلاد بظاهر اسیر روزی همانند «بچه» فلم هندی توسط هلی‌کوپتری از محل اقامتش به میدان هوایی کابل و از آنجا

«معراج» آن «مؤمن» و هبوط این مرتد

برگزینند. اما آنجایی که وی دروغگوئی، پشت مرده گپ ساختن و اظهار خاکساری و چلتی خواری برای اخوان را پیشه می‌سازد، دیگر حق ندارد و باید مچش را باز کرد.

چیزی که وی بعد از مرگ انجنیر عثمان به نام به اصطلاح مرتبه با عنوان «معراج مؤمن» در نشریات مختلف به چاپ سپرد آیین تمام نمای اثبات سه ادعای بالا و نیز سقوط، ابتدال و پوسیدگی کراهِت انگیز روشنفکری بشمار می‌رود که چگونه وقتی از مبارزه آزادیبخش مردم بینوایش روبرگرداند یعنی در واقع از شرفش تهی شود، معمولاً چشمه‌ی استعدادش هم می‌خشکد یا در بهترین حالت اگر حرکتی در آن باقی بماند بی‌شباهت به پیچ و تاب خوردن کرمهای لجنزار نخواهد بود. قبل از همه او دروغگو است زیرا نه در گذشته و نه هم‌اکنون «صفای‌خاطر»ش از سیاست «مکدر» نشده است. این شیوه تمام روشنفکران شیاد و سرکاری است که پیوستن شان را از جبهه آزادی و انقلاب به جبهه خیانت و ضدانقلاب، «بریدن از سیاست» نام نهند. اما واقعیت سرسخت اینست که در جامعه آنهم جامعه‌ای فلاکت زده، لگدمال متجاوزان روسی و اخوانی و ملو از تضاد های حاد مانند افغانستان هرگز ممکن نیست فردی روشنفکر یا حتی غیرروشنفکر سیاسی بودنش را - چه خود به آن آگاهی داشته یا نداشته باشد - با یک ادعای پرغزه و ناز یا یک گردش قلم متفی سازد. هر انسان خواهی نخواهی بعنوان موجودی اجتماعی موجودی سیاسی است؛ سیاست هم جز رابطه‌ی انسان با سیستم‌های دولتی - دفاع از آنها یا تلاش برای تعدیل یا برانداختن آنها - نیست. بقول نویسنده‌ای در عصرمایک نوع انسان بیشتر وجود ندارد، آن هم انسان سیاسی است. ولی نکته اینست که فرد به کدام سیاست گرایش دارد و آن را دنبال می‌کند، سیاستش مرفی و آزادیخواهانه است یا ارتجاعی و استبداد طلبانه؟

پس «صفای‌خاطر» آقای نگارگر از سیاست بطورکلی «مکدر» نشده بلکه فقط سیاستی انقلابی را کنار نهاد و به سیاستی ضدانقلابی گرایید. با رژیم داوود و رژیم اشغالگران و نوکران ساختن و برضد «شعله‌ای»ها کمر بستن، یک عمل مشخص و روشن سیاسی است و بعد

علاوه بر اغلب روشنفکران مخصوصاً کشورهای جهان سومی که در پیشاپیش توده‌ها برای آزادی و عدالت جنگیده و درین راه قهرمانانه جان باخته‌اند، عده‌ای هم بوده و هستند که یا زاول با ارتجاع ساخته اند یا اینکه در نیمه‌راه به ترس و لرز افتاده و بجای ادامه‌پیکار و مقاومت، خود رابه دولت‌های حاکم، سازمان‌های جاسوسی امپریالیستی و یانیه‌روهای ارتجاعی فروخته اند. آقای اسحق نگارگر (مضطرب باختری) متعلق به دسته‌ی دوم می‌باشد. وی زمانی از چهره های سرشناس «شعله‌جاوید» - بزرگترین جنبش سیاسی ضدپرچم و خلق و ضداخوان و سایر مرتجعان - محسوب می‌شد. اما پس از چیره شدن اختناق داوودی، وی و امثالش به جریان انقلابی ضد امپریالیستی و ضداخوانی مزبور پشت کردند. چنانچه از زبان مجیدکلکانی شهید نقل می‌شود که وقتی از نگارگر خواسته بود تا آرام نه نشسته و به مبارزه بپیوندد، او جواب داده بود: «حاضرم قلاده‌ای بگردنم انداخته و روز هزار بار مرا از پل آرتل به سینمای پامیر و برعکس بگردانید اما دیگر اندیشه‌های دموکراتیک نو را نمی‌توانم قبول داشته باشم.»

این حق آقای نگارگر بود که از راه خدمت به ارتجاع و سیاستی مردمی یکی را انتخاب کند و کرد.

بعد وی همانند شماری دیگر از روشنفکران تسلیم طلب مثل واصف باختری، رازق‌رویین، صبوراله سیاهسنگ و غیره، اشغال کشور و سلطه‌ی پوشالیان ربابگشاده‌رویی پذیرفته و زیر سایه آنان آرمید. این هم حق وی بود که بین ایستادن با قلم یا تفنگ برضد تجاوزکاران روسی و دولتهای دست‌نشانده و یا تسلیم شدن به آنان یکی را انتخاب کند و کرد.

بالاخره زمانی فرارسید که شاعر از آرمیدن در دامن پرچی‌ها سیر شده، راه «هجرت» به پاکستان را در پیش گرفت. اما به کجراه نرفت و مستقیماً در بغل پرمهر «پروفیسر» و باند جنایتکار جمعیت اسلامی پناه برد و سرانجام سروکله‌ی ایشان از لندن وی‌بی‌سی پیدا شد که تا الحال بدان مفتخر است. باری، این نیز حق «استادنگارگر»^{*} بود که بین احزاب مختلف تروریست، خائنترین و سیاهترین آن را انتخاب کرده و سپس هم به وصال لندن برسد.

نگارگرها واقعاً «غیر سیاسی» اند؟

تا اینجا بنظر می‌آید ایراد زیادی به «استاد» وارد نیست. چنانکه گفتیم او نظیر هر روشنفکر مرتد و تسلیم‌طلب می‌توانست راهش را آزادانه

* معلوم نیست چه کرامات در کار است که عده‌ای از ناشران بدنبال نام بسیاری از ذوات تسلیم‌طلب و سازشکار، لقب «استاد» را هم مصرا پنه می‌کنند؟

وافلاس سیاسی و اخلاقی شخص را عیان می‌سازد. بنیادگرایان در درجه اول به آن خاطر در قعر خیانتکاری و جنایت‌پیشگی فرو می‌روند که با بلند کردن بیرق دین در سیاست، تلاش می‌ورزند توده‌ها را فریفته و دیکتاتوری خونبارشان را تداوم ببخشند. خاینان مذکور در یک دست کلاشکوف دارند و در دستی دیگر قرآن و به مقتضای شرایط از هر دو در سرکوب مردم کار می‌گیرند.

پشت «معراج مؤمن» چه خوابیده است؟

آقای نگارگر به رغم «انتقاد»های دوستانه‌اش به «برادران جهادی» با آنان هم‌رکاب است و جز پتلون پوشی هیچ فرقی ماهوی با آن جنایتکاران ندارد. بنیادگرایان «جهادفی سبیل‌اله» و «شریعت» گفته مردم را سلاخی کرده دست به هر بی‌ناموسی ممکن می‌زنند. و «استادنگارگر» هم

هم دور شدن از چاکران مسکو و خود را یگراست به پای «استاد» انداختن و در حال حاضر هم سخنرانی‌هایش در خارج راجع به ساختگی بودن وجود طبقات در افغانستان و نیاز افغانستان امروزی، مطلقاً عمل‌هایی سیاسی بوده و نه چشم‌پتکان و بازی با حیوانات. * پس او اگر بیشتر از این هم به خدا و قرآن قسم بخورد که «صفای خاطر»ش «از سیاست مکدر شد» به قسم خوردنهای ملا صاحب و دم خروشم می‌ماند.

وی که مدعیست وقتی «صفای خاطر» او و انجنیر عثمان «از سیاست چون مکدر شد»، «دل هر دوی مان از پرتو قرآن منور شد»، می‌خواهد تمام سکوت و ساخت و پاخت‌هایش با روسها و ببرک تا برهان‌الدین ربانی را، با شفیع آوردن قرآن توجیه نماید. این نوع توسل به دین حد اعلای عوام‌فریبی

* این اظهارات در «خطابه» آقای نگارگر آمده که بعدتر روی آن مکت

خواهیم کرد.

معراج مؤمن

دل من باز خون می‌چشد و رنگ رانم نیست، میدان دانشور ز شور و شور سرشار
گرا می‌مهم محبوب و یار بهرام نیست ز فعل عشق هر که کرده خود را خوب بخور
در دهن غولت نایک تلخ حمره زنون مرا آدم که در کشور
چشمتا شکره بان بهار سرسره‌ن دیگران افتاد اندر
که با شور و شوق زگره‌ها می‌تراشیدم دل آینه از صد درد و داغم پشت آبی بود
نکین آردم بهر هوای بختش خردم زگره‌ها را زرد و زرد بود

دل من دای خون می‌چشد و رنگ رانم نیست، میدان دانشور ز شور و شور سرشار
گرا می‌مهم محبوب و یار بهرام نیست ز فعل عشق هر که کرده خود را خوب بخور
در دهن غولت نایک تلخ حمره زنون مرا آدم که در کشور
چشمتا شکره بان بهار سرسره‌ن دیگران افتاد اندر
که با شور و شوق زگره‌ها می‌تراشیدم دل آینه از صد درد و داغم پشت آبی بود
نکین آردم بهر هوای بختش خردم زگره‌ها را زرد و زرد بود

دل من دای خون می‌چشد و رنگ رانم نیست، میدان دانشور ز شور و شور سرشار
گرا می‌مهم محبوب و یار بهرام نیست ز فعل عشق هر که کرده خود را خوب بخور
در دهن غولت نایک تلخ حمره زنون مرا آدم که در کشور
چشمتا شکره بان بهار سرسره‌ن دیگران افتاد اندر
که با شور و شوق زگره‌ها می‌تراشیدم دل آینه از صد درد و داغم پشت آبی بود
نکین آردم بهر هوای بختش خردم زگره‌ها را زرد و زرد بود

دل من دای خون می‌چشد و رنگ رانم نیست، میدان دانشور ز شور و شور سرشار
گرا می‌مهم محبوب و یار بهرام نیست ز فعل عشق هر که کرده خود را خوب بخور
در دهن غولت نایک تلخ حمره زنون مرا آدم که در کشور
چشمتا شکره بان بهار سرسره‌ن دیگران افتاد اندر
که با شور و شوق زگره‌ها می‌تراشیدم دل آینه از صد درد و داغم پشت آبی بود
نکین آردم بهر هوای بختش خردم زگره‌ها را زرد و زرد بود

کلیشه از «آیینۀ افغانستان» شماره مسلسل ۵۷

خوانندگان محترم ما اشتباه نکنند. این متنی آواز انداختن یک پیرزال مظلوم و بی‌سواد بر مردمی شوهرش نه بلکه چیز بیست از «استاد اسحق نگارگر» که در زندان «منور» شده و شب و روز در نشریات مختلف راجع به هنر و ادبیات و فرهنگ ارشاد می‌کند! و قشش است که صاحب‌دل و اصف باختری هم تاپه مشهور «حادثه» یا «انفجار یک بم بسیار سهمگین» اش را براین «شعر» زده و کار را یکسره کند.

جوانان چه بنویسد و کدام خاطره‌ها را از او نقل کند که مفید، الهامبخش و سرمشق شان در زیر ساطور بنیادگرایان باشد؟ خیر. او خوب و بد را تشخیص می‌تواند. اما «عقل مصلحت بین»^{*} و نیاز به سازش با دشمنان مردم ماست که او را به مسخ بیشتر شخصیت شعورش می‌کشاند.

بصیرت یک فرد ساده هم حکم می‌کند که از تکرار آنچه دشمن می‌پسندد و دستاویز قرار می‌دهد باید حذر کرد و دائماً در پی افشایش بود. لیکن «منور» ما چنین نمی‌کند چون دلش با دل ربانی، گلبدین، سیاف و سایر خائنان و برای مقامی در امارت آنان می‌تپد. و سرخانیان جهادی هم با تمام نیرو سعی در خریدن این قماش روشنفکران رام و مقامپرست دارند تا آنان را در امور ترجیحاً مطبوعاتی و خارجه خود مورد استعمال قرار دهند. این کاسبکاران آنقدر در خدمت به امیران و طغفروش جوش می‌زنند که کلمه «دموکراسی» و «مدنیت» و «ترقی» و امثالهم را نیز چاشنی حرفهای خود می‌سازند تا اگر بتوانند روشنفکران مقاومت جو را در دام صاحبان خود گرفتار آورند.

پوزک زدن مقابل اخوان به بهای پست ساختن انجینیر عثمان

حالا می‌آییم بر سرگپ ساختن که در هر حال زشت است مخصوصاً اگر پشت مرده باشد. جناب نگارگر از انجینیر عثمان با سابقه فعالیت‌های مبارزاتی، فردی بی‌معرفت با «خاطری مکرر از سیاست» و «بریده از سیاست» می‌سازد که پس از «منور» شدن، در اوضاعی که دژخیمان بنیادگرا سیاهترین محشر ممکن را در کشورش بپا داشته اند، او فرستادن راننده‌اش به حج را وظیفه ملی و مقدسش می‌دانست! یعنی ملنگ‌بی‌حس و بی‌وجدانی که پدر از آقای نگارگر، از بیرق مبارزه ضد پرچی و خلقی و ضد اخوانی به وحشت افتاده و هم و غمش را محض «ثواب بیشتر» تشکیل می‌داد. خائنان بنیادگرا از این بهتر و بیشتر چه می‌خواهند؟ بنیادگرایان حتی به این هم راضی اند که روشنفکر با مفاهیم «آزادی» و «دموکراسی» و «عدالت» و با نامه‌های نیما و شاملو و لورکا و... هر قدر دلش می‌خواهد بازی کند اما صرف خواستار سرنوشتی و نابودی شان نباشد؛ چه رسد به اینکه حافظ قرآن شود و پولش را نه در راه پیکار ضد اخوانی بلکه در راه اعزام ملازمانش به حج به مصرف برساند؛ قلبش نه بخاطر وطن و مردم پامال تاراج و تجاوز رهنزان شرفباخته‌ی جهادی بلکه بخاطر «ثواب بیشتر» بسوزد.

بقیه در صفحه ۷۶

«منور» شدنش (گسستن از سیاستی انقلابی و تعمید یافتن در سیاست سازش با پושالیان و بخصوص خائنان اخوانی) را از برکت «پرتو قرآن» وانمود می‌سازد! ولی وی از یاد می‌برد که کسی دیرتر تشریف آورده اند. در چهار سال اخیر مردم ما قرآن خور را دیدند که مادر گیتی در خیانت و جنایت و بی‌شرافتی، همچو آنان نزاده و نخواهد زاد. پس حنای این گونه «منور» شدن‌ها نزد مردم رنگی ندارد و یگانه کاربردش کسب لایسنس «مسلمانی» از بنیادگرایان خواهد بود و بس. آقای نگارگر، آیا کارنامه شما پس از دوران «منور» شدن تا امروز، کمتر از آنچه ترسیم کردیم ننگین است؟ اگر نه، باید بپذیرید که خواسته یا ناخواسته الله و بلا را به گردن قرآن انداخته اید.

«معراج مؤمن» در حقیقت استفاده از فرصت تلاشی ایست جهت التجاه غُقر آور روشنفکری بی‌ایمان، بزدل و خودفروخته در برابر جنایتکاران حاکم در کشور و بادران خارجی آنان. در شرایطی که اخوانی‌ها از هر جنس، کلیه اعمال بی‌ناموسانه‌ی شان را مهر و لاک «اسلامی» و «قرآنی» و «شریعتی» می‌زنند تا مردم جرأت آه کشیدن نداشته باشند؛ در شرایطی که دیدیم اینان چگونه تجاوز جانورمنشانه‌ی شان را به کابل و سایر شهرها «انقلاب اسلامی» نامیدند؛ در شرایطی که می‌بینیم تبهکاران خاین چگونه بنام اسلام و قرآن، سنگسار می‌کنند؛ دست و پا می‌برند؛ شکنجه می‌دهند؛ به زندان می‌اندازند؛ سینما و موزیک و رادیو و ورزش را «حرام» اعلام می‌دارند؛ دروازه‌های مکتب و دفتر را مخصوصاً بروی زنان می‌بندند؛ از تجاوز به دختران و پسران هفت ساله تا مادران و پدران هفتاد ساله اباء نمی‌ورزند، نوشتن چیزهایی مثل «معراج مؤمن» چیست مگر جبین‌سایبی‌ای کثیف در بارگاه اخوان که: «من خط بی‌نی می‌کشم که ضد شما و دستیاران پرچی و خلقی‌تان نیستم و نخواهم بود؛ خودم، خسریرهام، آل و اولادش و خلاصه نیکه و نبیره من همانند شما «منور» شده و آرزویی غیر از مردن در راه خدمت به شما و نظام شما را ندارم. مرا در لیست ترور خود نگیرید.» و این تملق بویناک را در نامه‌اش به اوج می‌رساند وقتی در همان دوسه سطر، با کلمات قرآن و زیارت خانه خدا و حج، تظاهر و بازی می‌کند: «انجینیر صاحب تنها برادر خانم نبود ما راه زندگی را با هم رفته، باهم اشتباه کرده و باهم از سیاست بریده و باهم به مطالعه قرآن کریم پرداخته بودیم. باری انجینیر مرحوم دراپور خود حاجی حکمت را که هم اکنون در پشاور زنده است بیول خود به حج فرستاد. هنگامیکه از او پرسیدند چرا خود ترفتی. گفت «وقتی شور و هیجان او را برای زیارت خانه خدا دیدم فکر کردم اگر او را بازرویش برسانم ثوابم بیشتر می‌شود.» خالقش بیامرزده» گفتیم که بنیادگرایان با توسل به دین، می‌کوشند بر جنایات خویش سرپوش نهاده و روح مردم را در جنگ داشته باشند. و نگارگرها با این نمایش‌های «شاعرانه» به متدین بودن، می‌کوشند تا دل اخوان و جواز «مسلمان خوب» بودن را بدست آورند.

اگر چنین نیست، آیا «استاد» آنقدر بی‌معرفت و ابله است که نمی‌داند بفهمد در باره یک ریاضی‌دان کم‌نظیر، برای

* آقای نگارگر در «خطابه» اش با اشاره به «عقل مصلحت بین» حافظ می‌گوید: عقل مصلحت بین جز منفعت شخصی بهیچ چیز دیگر نمی‌اندیشد.

بنسټپالې د نړيوالې عفوی په هينداره کې

په دې لړ کې به ښاغلی لوستونکی افغانستان کې د واکمنو بنسټپالو د هغو شرموونکو جنايتونو، بې ناموسيو، رېږونو او تښتونو د څو بيلگيو راپورونه ولولي چې د هيواد له پولې هغه خوا، په ټولې نړۍ کې، په بيلو بيلو ژبو، د نړۍ والې عفوی د سازمان لخوا، خپاره شوی دی، ترڅو ټول انسانان وگوري چې د يوويشتمې پېړۍ په درشل کې د بنسټپالو په نوم داسې انسان ډوله خړوړې ځناوران هم موندل کېږي چې ټول کره وړه يې نه يواځې د دوی د هيوادوالو، چې د نړۍ د ټولو ژوو لپاره د شرم وړ گڼل کېږي.

ولېږي. ورته وويل شو چې د گوند سره د دښمنۍ له کبله به ووژل شي. وروسته يې هغې ته وويل هغه وخت به خوشۍ شۍ چې له مجاهدينو سره ځملي، کله چې هغه سرغړونه کوي د وژنې له درواغجنې پيښې سره مخامخ کېږي، دغه ښځه مجاهدينو ته د غټو بېو ورکولو په بدل کې خوشۍ کېږي.

۳- گزارش شوی د هزاره قوم څو شلي کسان د پغمان ولسوالۍ د حیدرخان کلا په زندان کې چې د اسلامي اتحاد لخوا اداره کېږي، د پيری مودی راهيسې د وهلو ټکولو لاندې راغلي دي. په دې بنديانو کې هغه ښځې هم شاملې دي چې د فحشا لپاره د خرڅولو او يا د نوموړې ډلې مالي برابرۍ ته د «سوغات» ورکولو په نيت تېنټول شوي دي.

۴- د کابل جلال آباد سرک باندې پروت د سروبي په رئيس باغ زندان کې چې د حزب اسلامي (حکمتيار) د تحقيق مرکز دی، بنديان د رېږونې لاندې دي. پنځه څلوېښت کلن نثار احمد چې د ۱۹۹۴ کال په اکتوبر کې د پاکستان په لوري روان وو لومړی په دې زندان کې څو ورځې ورېږول شو او بيا چهارآسياب ته واستول شو. د ۱۹۹۵ له مارچ راهيسې چې چهارآسياب د رباني تر ولکې لاندې راغی د نوموړي پته نشته.

۵- غلام فاروق غزني د کابل د پوهنتون استاد، د ۱۹۹۴ د جون په دريمه د کابل جلال آباد لاری د عزيز خان په کڅ کې د مجاهدينو د يوې ډلې لخوا وتښتول شو هغه ۴۸ کلن وو او د جلال آباد په يوه درملتون کې يې کار کاوه. هغه مخکې د ۱۹۷۹ او ۱۹۸۷ کالو ترمنځ بندي شوی وو او له همدې کبله يې په پوهنتون کې د تدريس اجازه نه درلودله. کله چې له کابل نه خپل کور ته ستتیده، د حزب اسلامي (حکمتيار) د اطلاعاتو مامورينو لخوا ودرول شو، هغه ته وويل شو چې له موټر څخه کوز شي او له هغه وخت راهيسې بيا ليدل شوی دی.

د د کورني اجازه ور نه کړه چې دا موضوع غلې پاتې شي. هغوی يو سړی لغمان ته د لتون لپاره وليږه، چې د حزب د هغه وخت

۱- د نظار شورا لخوا نيول شوی بنديان لمړی هغو زندانونو ته چې پخوا د خاد (د وطن گوند د حکومت پليس) لخوا اداره کيدل وړل کېږي. د ۱۹۹۴ تر لمړيو پورې د خاد په لمړۍ رياست کې چې پخوا په «شش درک» باندې مشهور وو، دوه سوه کسان بندي ول. مخکينيو بنديانو چې د عفوی نړيوال سازمان ورسره مرکې کړيدي ويلي چې هلته رېږونې او ناوړه چال چلند کيده.

يوه کس چې د نظار شورا لخوا د ۱۹۹۴ کال په لمړۍ سرکې کابل کې نيول شوی وو نړيوالې عفوی ته وويل: «زه يې په يوې ځانگړې کوټې کې واچولم. د تحقيقاتو په کوټې کې مې د گاونډي خوښ څخه د يوه سړي دردناکه چيغې اوريدلې. هغوی ما ته يو عکس راښکاره کړ او پوښتل يې چې دا څوک دی؟ هغه مې نه پېژاند. نو ځکه يې د بريښنا شوک را کاوه ترڅو چې د «دين څښتنی د دفاع کمیټې» کسان راغلل هغوی د رېږونې نوي لړۍ پيل کړه او زما يوه بيضه يې د انبوړ په خوله کې ورکړه. او له مينځه يې يووړله د هغه وخت راهيسې سخت درد لرم. په هغې ناولې کوټې کې يې په مياشتو وساتلم. حمام ته يې نه بيلول، اوبه نه وې چې خپل لاس او پښې پرې ووينځم. يوه ورځ يې د کلاشنکوف په کونداغ باندې داسې ووهلم چې ککړه مې ماته شوه. لاسو او پښو کې يې د بريښنا شوک را کاوه تر دوه اونيو پورې هره شپه ترمنځ رېږول کيدلم. يو هډوکي مې مات شو او وهل يې کول، غوښتل يې چې هر څه ته يې مثبت ځواب ورکړم. ومی ويل چې سياسي بندي وم، په دې معنی چې بايد په يوې ځانگړې کوټې کې وخت تير کړم. په هرو ۲۴ ساعتونو کې يې يواځې ۲۵ گرامه ډوډۍ د څيرې په ډول را کوله. کله چې له بند څخه خوشۍ شوم يواځې ۴۸ کيلو گرام وزن مې درلود، زما عادي وزن ۷۳ کيلو گرام دی.»

۲- گزارش شوی چې د ۱۹۹۴ کال په جنوري کې يوه ژوناليسته ښځه (ځانگړتياوې خوندي دي) چې په کابل کې اوسيده د وحدت گوندلخوا ونيول شوه او تل د ټوپک په کونداغو باندې وهل کيده. هغې باندې تور لگول شوی وو چې غوښتل يې دښمن ته د اطلاعاتو

وو. هغه ډیر سخت وربړول شو. هغه څرگنده کړه چې رسی یې په غاړه کې وراچوله او له دواړو خواوو یې کښلو تر هغه چې مرگ ته به ورسیده. او بیایې بیرته خوشی کوله ډیرو بندیانو د دې ډول شکنجې لاندې خپل ژوند بایللی دی».

جنسی تیری او وهل تکول

د افغانستان په ټولو سیمو کې، ښځې او نجونې د وسله والو کسانو د جنسی تیری څخه تل په ویره کې ژوند تیروي. له ډیرو کالو راهیسې وسله والو کسانو د خپلو رهبرانو څخه د جزایي کیدلو له ویرې پرته د هغوی د دې ډول رېږونې اجازه درلوده. په حقیقت کې، جنسی تیری د ډیرو رهبرانو د ولکې لاندې سیمو کې د خلکو د وپړولو او هم سرتیرو لپاره د یوه انعام په توګه رامینځ ته شوی دی. نو ځکه سترګې ورباندې پټوي.

د قرباني عمر (بډاتوب یا ماشوم توب) د ځینو ټوپک والو د ظلم مخه نه نیسي. په یوې پنځلس کلنې جلی چې چهلستون کې اوسیدله د وسله والو کسانو له خوا پرله پسې تیری وشو. هغې نړیوالې عفوی ته وویل:

«هغوی زما پلار زما په مخ کې په ټوپک باندې وواژه. زما پلار دوکاندار وه. دوی د شپې ۹ بجې زمونږ کورته راغله او هغه ته یې وویل چې دستور لری هغه ووژنی ځکه چې ماته یې اجازه را کړې مکتب ته ولاړه شم، مجاهدینو زه مکتب ته له تللو څخه منع کړی وم، خو په دې کار یې زړه یخ نشو بیا راغله او زما پلار یې وواژه. نشم کولای هغه څه بیان کړم چې وروسته زما د پلار له وژلو یې له ماسره وکړه...»

د دا ډول رېږونې اغیزې، د څو تنو افغان کډوالو لخوا، د یوې ځوانې ښځې د بدمرغۍ په بیانولو کې چې د ۱۹۹۴ کال اپریل کې د کابل په شهرار سیمې کې یې ژوند کاوه د بیلګې په ډول انځور شوی دی.

«میره یې د بمباریو په یوې حملې کې ووژل شو. درې ماشومان یې درلودل چې عمر یې د ۲ نه تر ۹ کالو پورې وو. یوه ورځ خپل ماشومان پریردې او په خپله د ډوډۍ راوړلو لپاره بهرته اوځی دوه کسه وسله وال مجاهدین هغه په سر کې نیسي او یوه کورته یې چې ددوی پایگاه وه بیایې. هلته ۲۲ کسان درې ورځې پرله پسې تیری پری کوي. او وروسته بیا اجازه ورکوي چې ولاړه شی. کله چې خپل کورته ورځی، اولادونه یې د ډیرې یخني مړه شوی وو. هغه ښځه اوس لیونې شوې ده او په پېښور کې اوسیږي.»

۱- «لمړی د چهلستون له غرونو څخه د حزب اسلامی خوا کونو زمونږ په استوګنځایونو د را کټ په توغولو پیل وکړ، وروسته له

له قومندان سره یې ولیدل او هغه ورته وویل چې غلام غرزی کابل ته نږدې په نغلو کې زنداني دی. قومندان، هغه سړی ته یوه پاڼه لیکنه ورکوي چې د جلال آباد شورا پورې تړلې د حزب اسلامی ګمرک قومندان ته یې ورکړې، لیکنه کې راغلی چې غلام غرزی د حزب اسلامی د مامورینو لخوا له موټر څخه پلې شوی او نغلو ته وړل شوی دی. سربیره پردې نه لیکنی او نه د سړي هلو ځلو څه نتیجه ورکړه. اسلامی حزب سره له دې چې یوه قومندان یې د نوموړې بندیتوب منلی هم ووله دی موضوع نه انکار کوي.

د یوه گزارش له مخې د حزب اسلامی قومندان، د غلام غرزی آزادولو په بدل کې ډیری غټې پیسې غوښتي دي چې دا اندازه پیسې د کورنۍ د توان نه ډیرې اوچتې دي. د ۱۹۹۴ کال په مینځ کې یو پخوانی زنداني چې د حزب اسلامی مرکز چهارآسیاب نه خوشی شوی وو، د غرزی کورنۍ ته خبر ورکوي چې هغه غلام غرزی هلته لیدلی دی. د ۱۹۹۵ کال د منځنیو راهیسې د غلام غرزی په هکله هیڅ اطلاع نشته.

د ډیرو دردونکو رېږولو څخه یوه داده چې زندانیان د هغه څه خوړلو ته مجبوروي چې د انسان غوښه یې بولي. د ټکسي یو چلوونکی چې له یوې مسافري ښځې سره روان وو، د ۱۹۹۳ کال په لمړیو کې د مجاهدینو لخوا درول کیدي، هغه وروسته نړیوالې عفوی ته وویل:

«مونږ یې د کابل په کوټه سنگي کې چې د حزب وحدت لخوا څارل کیدي، ستانه کړ، او یوه کور ته چې د قرارگاه په توګه یې ځینی کار اخیسته بوتلو. یو کاغذ یې را کړ چې پکښې ولیکم ما موټر په هغوی باندې پلورلی دی. ما اونه منله او هغوی ګواښ وکړ چې ما د انسان غوښې خوړلو ته مجبوروي، بیا یې زما په هلو او ټکولو پیل وکړ. کاغذ مې لاس لیک کړ. خو د تللو اجازه یې رانکړه. بیا یې څه پخه غوښه راوړه او مونږ یې خوړلو ته اړایستلو، یوه پوټه مې وخوړله او ناروغ شوم. بیا یې بل کاغذ ماته را کړ، په هغه کې لیکل شوی وو چې مسافره ښځه زما خور ده او زه یې په دوی باندې په څو افغانیو خرڅوم. ومی ویل: ان که ووژل شم، دا کار نه کوم، بیایې زه وهلم تر څو د هغوی قومندان وویل بس کړی.

هغوی مونږ ته وویل چې ځی ولاړ شی همدارنګه چې له زینې کوزیدویو غرمې واورید. شاته مې مخ وګرځاوه خو هغه ښځه مې هلته ونه لیدله. زه یې وپارکړم چې که لاړ نشم وبه وژل شم.»

۷- د رېږونې یوه نوی طریقې چې په دې وروستیو کالونو کې ګزارش شوی، خپټې کول دي. یو افغان کډوال نړیوالې عفوی ته څرګنده کړه چې د هغه له آشنايانو څخه یو تن د ۱۹۹۴ کال په لمړیو کې څه ډول د نظار شورا د امنیتي مامورانو لخوا شکنجه شوی وو: «هغه د شورای نظار د لوړ رتبه مامورینو څخه وو، چې دخپلو لارښودو لخوا دوستم او حکمتیار سره د همکاری شک پری راغلی

راه شفیقه حبیبی، راه زنان ستم‌دهی ما نیست

و خیانت ورزد. هیاهوی بسیار برای «امکان فعالیت اجتماعی زنان» بدون اشاره به شمشیر خونچکان بنیادگرایان، جز خاک پاشیدن به چشم مردم نیست.

اما شاید خانم حبیبی با تجاهل در رابطه با بنیادگرایان می‌خواهد بگوید که آنان ماهیتی یکسان ندارند؛ می‌خواهد بگوید که ببینید جناح احمدشاه مسعود چگونه برای ماکف زده و از پیشانی ترشیا و اخم کردهای ما مقابل گلبدین طرفداری می‌کند؟!

در جنگ جناح‌ها بعید نیست که «برادر» گلبدین به تغییر برنامه‌هایی دست زند و «سیاست‌های سختگیرانه» در برابر زنان شاغل در دفاتر دولتی را تعدیل نماید. اما آیا خانم حبیبی با برآورده شدن آن مطالبه‌هایش می‌تواند از تجاوز دستجمعی جهادی‌ها بالای مادران هفتادساله‌ی ما جلوگیری نماید؟ آیا درد هزاران زن و دختر افغان را که در معرض بی‌عفتی جانوران تفنگدار قرار گرفته و با زخمی سوزان در روان شان به آرزوی محو تخم‌بنیادگرایان زنده‌اند، کار در رادیو، تلویزیون و... دوا خواهد بود؟ اگر زنان صرفاً به کار در دفتر دل خوش کنند آیا این جز عرضه داشتن سیمایی اندکی «متمدن» به جامعه‌ی تحت تسلط رهنان، ارزش دیگری خواهد داشت؟

تا وقتی که حکومت بنیادگرای بی‌نابود نشده، «آدمه‌حیات جامعه» صرفاً با «شرکت زنان در همه زمینه‌های زندگی» ممکن نیست. آیا هیچ زن شرافتمندی می‌تواند بپذیرد که از یکسو مجاز باشد در خارج خانه کار کند اما از سوی دیگر جنایتکاران جهادی هم مجاز باشند به خواهر و مادر و برادرش دست بزنند؟

زمانیکه خانم حبیبی از «شایعات» حرف می‌زند تنها خودش را می‌فربد. او از یاد می‌برد که در جامعه‌ی وحشتناکی زندگی می‌کند که از سر و پای آن خیانت، کثافت، جنایت، جباریت و رذالت اخوانی می‌بارد. و هیچ شنیدگی ای نه تنها «شایعه» نیست بلکه واقعیتی خیلی فاجعه‌آمیزتر از «شایعه» می‌باشد. کدام احق می‌تواند کوچکترین تردیدی بخود راه دهد که گلبدین و تمامی برادران جنایتکارش در اولین روز قدرت‌گیری، نمایش «غیرت» و «شرف» شان را با ایجاد محدودیت‌ها و اعمال ستم‌های تازه به تازه نسبت به زنان تیره‌بخت ما دیدند و می‌بینند؟

شفیقه خانم اظهار می‌دارد که «اگر کدام سیاست جدید و یا شایعات تازه پخش گردید ما دوباره سخن خواهیم گفت».

از محترمه باید پرسید: آیا آنهمه رذالت و بی‌ناموسی جهادپان در حق

بقیه در صفحه ۸۶

بروز یکشنبه حدود ۳۰۰ زن کارمند رادیو-تلویزیون دولتی و شرکت‌های فلم به سنگوبی خانم شفیقه حبیبی، از «حکومت حکمتیار» تقاضا نمودند تا اجرای تمامی برنامه‌هایی که زنان کشور را از کار و فعالیت باز می‌دارد متوقف ساخته شوند.

اما مسئله اساسی این است که زنان ما باید حقوق شان را بگیرند نه اینکه آن را از «مقامات» تقاضا نمایند و باید مبارزه برحق شان با رنگ تگدی و زشت‌تر از آن، سازش با این یا آن جناح حاکمیت اخوانی آلوده نگردد. ولی در حرف‌های شفیقه حبیبی، بوی این آلودگی بخوبی بالاست:

«ما این گردهمایی را براه انداخته‌ایم زیرا شایعاتی موجود اند مبنی بر اینکه حکومت حکمتیار می‌خواهد زنان را از کار و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی باز دارد. ما زنان می‌خواهیم در مورد خواست‌هایمان بخاطر حقوق خویش سخن گوئیم و اینکه مقامات به این خواست‌ها گوش فرا دهند و عکس‌العمل نشان دهند. هدف ما این بود که شرکت زنان در همه زمینه‌های زندگی بخاطر ادامه حیات جامعه ضروری است و اینکه دولت را هشدار دهیم تا در مورد زنان سیاست‌های سخت‌گیرانه اتخاذ ننماید.

من فکر نمی‌کنم که برادر حکمتیار در سیاست‌هایش در مورد اینکه زنان حق تحصیل و کار ندارند چیزی گفته باشد. اما شایعاتی موجود اند که خلاف آنرا در بردارند. حالا من از اینکه مسئله‌ی مذکور به شایعات در مورد سرکوب خاتمه می‌بخشد راضی‌ام. اما اگر کدام سیاست جدید و یا شایعات تازه پخش گردید ما دوباره سخن خواهیم گفت.» («نیوز»، ۲۳ جولای ۱۹۹۶)

جناح‌های مختلف بنیادگرا بنا به اقتضای شرایط و منافع، در جنگ قدرت با همدیگر، از تمامی مجاری و امکانات استفاده می‌برند تا خود را بر دیگری «انسانی» تر و «مشروع» تر از همدیگر جلوه دهند. درست بعد از اشغال سمت «نخست وزیر» توسط گلبدین و اعلان گوشه‌ای از سیاست‌های ماورای ارتجاعی، زن ستیز و قرون وسطایی وی، کشمکش و جدال میان جناح‌های درون «دولت» بالا گرفت. اما این بار، جناح مخالف علاوه بر ایراد بیانات مستقیم در رد طرح‌های جدید گلبدین، عناصر خود فروخته و خاصه «خواهران جهادی» و سازشکار را بکار گرفت تا به نحوی از انحاء مشروعیت و صحت طرح‌های «نخست وزیر» موش شده رازپرسؤال برد.

و می‌بینیم که حالا خانم شفیقه حبیبی است که بر جای پای آئنه‌افضلی‌ها و قدریه‌یزدان پرست‌ها و صدیقه‌بلخی‌ها گام می‌نهد. او طوری حرف می‌زند که فقط اگر «حکمتیار صاحب» رحم نموده و زنان را از کار منع نکند، دیگر این خاین جلاد حق دارد و زینده‌اش است که حکومت کند و در کنار سایر خاینان جهادی، هر قدر میل دارد از دم تیغ کشد، بدزدد

داکتر جاوید، از قهار عاصی تا سمنک پزی، از سمنک پزی تا کجا؟

که هیچگاه سیاسی نبوده یا «از سیاست بریده»، موفق نخواهد شد این قلب کهنه شده را به کسی بقبولاند. زمانیکه وی خوش و خرم با اشغالگران و سگان شان همکاری می‌کرد و با افتخار و فراغ خاطر اعطای لقب «اکادمیسین»[☆] را می‌پذیرفت و... فردی سیاسی بود و بین مقاومت یا رضایت انتخابش را کرده بود. یعنی جانب مقاومت را نگرفته بلکه با مهاجمان و دولت دست‌نشانده در «حسن تفاهم» می‌زیست. و امروز هم که از روش سکوت و سازش در برخورد با بنیادگرایان طرفداری می‌کند پس بخواهد نخواهد سیاسی است. البته نه الزماً سیاستمدار و سیاستمدار.

بنابراین اگر بخاطر بر باد رفتن افغانستان، بخاطر بی‌عفت شدن مادران هفتاد ساله و نوجوانان ما توسط جهادپها، بخاطر دسته دسته به هوا پریدن مردم ناشاد ما با راکت پرانها، بخاطر پندیدن روزمره سران جهادی به بهای تیره روزی و حشمتاک توده‌ها، بخاطر زدبندهای خاینانه بنیادگرایان با قدرتهای همجوار و جهانی وجدان داکتر جاوید آرام نه می‌بود، آنگاه حال و حوصله تدقیق و تفحص در مورد «نوروز خوش آیین» را نمی‌داشت یا کم‌از کم ضمن بیانات «نوروزی» اش، دنبال «سبزه لگد کردن» داکتر طبیبی را نمی‌گرفت و با احترام به آنچه به خون غلتیدگان، از اخوان چنایکتر هم

می‌گفت که چهار سال است عید و نوروزی باقی نگذاشته اند، «سبزه» ای نماده که لگد شود، مردم سیاه‌روتر و درمانده‌تر از هر مقطع تاریخی دیگر اند و «هفت‌سین» حتی در رویاهای شان هم نمی‌آید و...

اما اگر او بمثابه آدمی «غیرسیاسی» نسبت به آنچه در افغانستان می‌گذرد چرتش خراب

از ماست که برماست. ما فکر می‌کردیم که نه فقط روشنفکران مبارز بلکه آنانی هم که عمدتاً به پیکار سیاسی آزادخواهانه برضد اشغالگران و عمال پرچی و خلقی آنان و یا ضد خاینان بنیادگرا نمی‌پردازند، با توجه به مینفروشی، خونخواری و پستی بی‌نظیر این ستمگران لاقل از همکاری با آنان اجتناب می‌ورزند. حتی تصور می‌کردیم بخشی از روشنفکران فرصت‌طلب نیز نزدیکی با یکچنان فرومایگان در سطحی جهانی منفور و حقیر شده را خفت آور خواهند پنداشت. لیکن اشتباه می‌کردیم. زبونی زبونی است و خواهر و برادر و روشنفکر و غیر روشنفکر نمی‌شناسد. آنکه یکبار در لجنش گرفتار آمد تا فرق در آن فرو می‌رود.

چند سال پیش هنگامی که افغانستان زیر چکمه‌های تجاوزکاران روسی و مینفروشان خلقی و پرچی خرد می‌شد، آقای عبدالحکیم طبیبی به مناسبت فرا رسیدن سال نو، از پشت رادیو بی‌بی‌سی با شور و شعف کودکان‌های از «سبزه لگد کردن» و «سبزی چلو پزی» سخن گفت ولی در مورد اینکه مردم افغانستان با نداشتن استقلال و آزادی و غرق بودن در سوگ صدها هزار شهید، دیگر «سبزه لگد کردن» و «سخی‌جان رفتن» و... ندارند، لب از لب نگشود و بدین‌ترتیب برای خودش و مؤیدانش سرافکنندگی سنگینی را خرید.[☆]

و اکنون داکتر احمد جاوید بدون توجه به آن شرمساری، در شرایطی که بنیادگرایان خاین در خون مردم ما مستی می‌کنند، پشت «هفت‌سین» و «سمنک‌پزی» را گرفته و راجع به آن فراوان و با حرارت زیادی می‌نویسد و سخن می‌پراکند. («کاروان»، شماره ۲۷ و بی‌بی‌سی، اپریل ۱۹۹۶) اول ببینیم وی با انعکاس ذوق و شوق نوروزیش چگونه و چقدر با اخوان پهلوی می‌دهد و بعد سراغ حرفه‌ایش در باره قهار عاصی برویم و ملاحظه کنیم که چگونه با ستایش از آن شاعر منطقاً می‌تواند و باید با غوری «هفت سین» و «سمنک» در دست به پیشواز جلادان برود.

سمنک‌پزی یا مبارزه ضد اخوانی؟

آیا در غوغای خون و خیانت تیکه‌داران دین در افغانستان، سخن گفتن از نوروز و کاویدن مراسم مختلف آن جرم و شرم‌آور است؟ جواب به این سوال مربوط می‌شود به موضع و موقعیت فرد نسبت به وضع حاکم در کشور. جواب به این سوال و امثال آن روشن می‌سازد که یک فرد یا گروه کجا ایستاده است؟ در کنار یا در مقابل دشمن؟ اگر دا کتر جاوید همانند «استاد نگارگر» قسم و قرآن بخورد



اکادمیسین داکتر جاوید

عکس از «کاروان»

☆ مراجعه شود به «شعر، خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان» یاسجده بیای سپید و مرمرین عشق؟»، «پیام زن» شماره مسلسل ۲۵ و ۲۶، جدی ۱۳۷۰، صفحه ۵۲ ☆☆ ما به خطا می‌پنداشتیم داکتر جاوید شاید به هزار تنزل تن دردهد اما بهرحال از ذکر درجه‌های «اکادمیسین»، «کاندید اکادمیسین»، «محقق» و غیره که بوی بد ارمغان تجاوزکاران روسی را با خود دارند، در کنار نامش منزجر بوده و آن را نوعی تأیید و جدی گرفتن دست‌نشاندهان خواهد دانست.

همکار و همدست باشند.

آیا شما افراد مذکور را «سرفراز» به حساب نمی‌آرید داکتر صاحب؟ چرا؟ وقتی قهارعاصی این شاعری کجک دربار روسها و چاکران و دربار امیر «استاد ربانی»، «سرفراز» شمرده شود، آن شاعران که کار اشغال و انقیاد برپایه سوپر قریحه شان باید هزار بار بیشتر «سرفراز» تلقی گردند.

«عشق جنون آمیز» به کی؟

کاش می‌شد اینطور دریافت که منظور از «سرفراز» در کنار صفات مهجور «ذوق سرشار»، «طبع نازک و روان»، «نازکخیال»، «باریک‌بین» و... «سرفراز»ی در کار شعر و شاعری صد فیصد «خالص» و «غیرسیاسی» باشد. ولی متأسفانه چنین نیست زیرا کمی بعدتر می‌خوانیم:

«از همان آغاز جوهرمایه شعر عاصی عشق بود، عشق جنون‌آمیز به میهن عزیزش، مردم سلخشورش و فرهنگ متعالیش».

یعنی که آقای عاصی به اعتبار همین «عشق جنون‌آمیز» باید متصف به «سرفراز» شده باشد! ولی سخنران در ارائه مثالهایی بخاطر اثبات آن «عشق جنون‌آمیز» توفیقی ندارد. مثال اول:

«چندی چو گذشت از سمردن من / چون خاک تکاند تار و پود تن من / ای دوست بیا و گوش کن زهمه‌ای از سینه‌گور میهن ای میهن من».

در کجای این سطور «عشق جنون‌آمیز» پیداست؟ مگر از تره‌کی تا نجیب هر روز «میهن‌ای میهن من» نمی‌گفتند؟ بدون ابراز کینه عمیق به دشمنان میهن، نوای «عشق به میهن» را سر دادن نمایشی کاذب و دشمن شادکن خواهد بود. آیا با توجه به حضور شاعر در بزما و انجمن‌های کنیف پوشالی و بیت‌سازی برای فلان آواز خوان سرکاری، دنباله منطقی حرف وی غیر از این خواهد بود که «میهن‌ای میهن من، حیف که زنده نماندم تا به کمک مستقیم ۱۵۰ هزار سرباز فداکار همسایه بزرگ شمالی و رهبری رفیق ببرک یا رفیق نجیب یا تحت امارت برادران قیادی ربانی، مسعود و دیگران

☆ آقای جاوید، آن نقل قول را با این شوخی تنفرانگیز از یک «نازکخیال» دیگر و به اعتراف خودش «پرشان فکر» مقایسه کرده و درس بگیرید. «ادبی» موسوم به خلیل‌الله ناظم باختری می‌فرماید: «در شعر میبایستی از باغ و چمن از دشت و دمن از گل و بلبل از ساقی و مل از پای آبشار از سایه چنار از عاشق مستانه از دلیر یکدانه از شمع و از پروانه سخن گفت یعنی شعر آمیخته با نازک خیالی‌ها باشد نه اینکه بم و راکت، توپ و هواون و غیره زشتی‌ها و زمختی‌ها را در آن جایگزین ساخت.» («آیین افغانستان»، شماره مسلسل ۵۰ - ۵۱)

☆☆ «کاروان»، شماره ۶، ۲۶، فبروری ۱۹۹۶

☆☆ نقل شعرها و گفته‌ها، همه کاملاً مطابق اصل اند.

نباشد طبعاً طوری سخن می‌گوید که نه تنها جنایتکاران جهادی را نمی‌رنجاند بلکه موجب خشنودی کامل آنان می‌باشد. از اینرو هر نوشته‌ای، هر گفتار و هر برخوردی خنثی به قصابان جهادی، از هر کسی که خود را از این آب و خاک بگیرد، غیرقابل قبول بوده و وقاحت بشمار می‌رود.

پرویز صیاد هنرمند متعهد ایرانی معتقد است: «هنرمند می‌تواند راجع به گل و بلبل و... شعر بگوید یا فلم بسازد... ولی نه در شرایطی که همسایه‌اش را می‌گیرند و می‌برند و اعدام می‌کنند و یا دختری که قرار است مدرسه برود سر از زندان اوین در می‌آرد.»*

قهارعاصی «سرفراز» یا سرخم؟

لیکن سخنرانی داکتر جاوید راجع به «واژه‌ها و ایماژها در شعر قهارعاصی»[☆]، قصه دردناکتری است. او می‌توانست گفتار و نوشتار «سمنکی» و «هفت سینی»‌اش را با یک ادعای آسان و مود امروزی «غیرسیاسی» توجیه کند، ولی آنچه را در باب قهارعاصی نوشته هرگز نمی‌تواند، «ادبی ناب» خوانده و جهت‌گیری‌های سیاسی آن را منکر شود. شماره ۳۹ «پیام زن» به مناسبت مرگ قهارعاصی نوشته بود:

«عبدالقهارعاصی با سلاح شعرش متأسفانه به جنگ هیچیک از دشمنان مردمش نرفت. خود وی گفته که «تلخی‌ها، زخمها و پیدادها شاعر کرد». مگر سیاهتر از «تلخیها، زخمها و پیدادها»ی تجاوزکاران روسی، سگان پرچی و خلقی و میهنفروشان بنیادگرا می‌توان سراغ کرد؟ آیا قهارعاصی از آنها نالید یا اینکه در کنار سلیمان لایق، بارق شفیعی، اسداله حبیب، واصف باختری، پرتونادری، ظاهر طنین، رازق‌رویین و سایر ادیبان خاین و خود فروخته، در «انجمن نویسندگان» غنود و از گرم ساختن محافل «ادبی» و طنزفروشان پرچی لحظه‌ای دریغ نکرد؟ آیا شعرها و تصانیف وی الهامبخش رزمندگان آزادیخواه بود یا این و آن آوازخوانک بزما و کنسرت‌های دولت پوشالی؟ اگر در شخصیت یا شعر قهارعاصی ذره‌ای خصومت با بنیادگرایی وجود می‌داشت، آیا ممکن بود سال گذشته قدم به ایران بگذارد و اشعارش از رادیو مشهد دکلمه شود؟»

اما داکتر صاحب حرفهایش را با این کلمات آغاز می‌کند:

«قدر مسلم اینست که قهارعاصی با قریحه جوشان، ذوق

سرشار و طبع روان خود در ردیف شعرای سرفراز معاصر قرار دارد. این شاعر نازکخیال و باریک‌بین...»☆☆☆

باید پرسید شاعری که با وصف آن کمالات (طبع روان و قریحه جوشان و غیره) «در ردیف شعرای سرفراز معاصر» قرار نگیرد کیست؟ شاعرانی که نام بردیم یقیناً خیلی بیشتر از شاگرد شان قهارعاصی، «نازکخیال» و «باریک‌بین» بودند که روسها هم متوجه شدند و در مناصب مهمی گماشتند شان تا در حفظ ماشین کشتار و سرکوب، آنان را با «قریحه‌ی جوشان»

آبادانی و ترقی ترا شاهد باشیم؟!*

او همانطور که علیه آن دو تخم حرام مسکوی سکوت کرد، علیه جنایتکاران جهادی هم خاموشی را مصلحت دید و پا خجالت آورتر از آن با سرود «قد و بالای خوشنمای مجاهد» به پیشواز آنان رفت.

نمونه دوم «سرفراز»ی:

«دست بیگانگان همسایه / هرسو دیوانه وار در کار است /

دوست گفته تباه می سازند / ملتی را که سخت افکار است».

در این جملات هم کشف

«جوهر مایه»ی «عشق به

میهن عزیز» آنهم نوع

«جنون آمیز» اش ممکن نیست.

مگر پرچمی ها و خلقی ها گلو

نمی دریدند که چون «دست

بیگانگان» (امریکا، چین و

پاکستان) در افغانستان «درکار»

بوده که «قطعات دوست» در

«میهن عزیز» رحل اقامت افکنده

اند؟ و باز مگر اکنون همه ی

تبهکاران اخوانی و بخصوص

«استاد» و احمدشاه مسعود از

«دیوانه وار درکار» بودن «دست

بیگانگان» با قیافه گیری فراوانی

سخن نمی گویند؟

با در نظر داشت قدرتهای امپریالیستی مختلف در دنیا، احزاب بنیادگرا و «پرچم» و «خلق» و غیره نیز که ناف شان به ناف یک قدرت پیچ خورده باشند، براساس تضاد بین قدرتهای مذکور یک یا چند قدرت جهانی یا منطقه ای را «بیگانه» و «تباهکن» می نامند و اگر خلاف این کنند به غضب ارباب گرفتار می آیند.

پس سطور یاد شده را اگر قهار عاصی در دوران اشغال و دلان مسکو به چاپ می رساند منظورش از «بیگانگان همسایه» جز پاکستان و متحدان چیزی دیگری بوده نمی توانست. یعنی او با «نازک خیالی» خاصی شعار روز دشمنان وقت مردم ما را به «شعر» درآورده که البته «شعشعی پر حرارت»^{*} آنرا فقط شعرشناسانی مثل دکتر جاوید ماحس و درک می توانند و پس. لیکن از قضا آن چهاربیتی در «از جزیره ی خون - مرثیه هایی برای کابل»^{*} گنجانده شده که درینصورت غیر از به «شعر» در آوردن اکت های نفرت انگیز «وطنپرستانه»ی امیر «استاد ربانی» و شرکاء، شمشیر دیگری نزده است. از جانب دیگر چون تاریخ نوشتن آن بند از عشق نامه به «میهن عزیز» بعد از تجاوز بنیادگرایان به کابل است پس این ادعا که «از همان آغاز

جوهر مایه شعر عاصی عشق بود، عشق جنون آمیز به میهن عزیزش، مردم...» نیز غلط و بی اساس است. این «عشق» از اول شاعر را به «جنون» نرسانده یعنی او همانند هم رکابانش، بیرنگ کهداسنی، رهنورد زریاب، رازق رویین، اکرم عثمان، لطیف پدرام، عبدالله نایبی و غیره می توانست با روسها و سگان زنجیری آنان بسازد و یخویی ساخت و «عشق» اش به «میهن عزیز» آفت هفت ثور دیده اش «جنون آمیز» نشد که نشد. فقط با راکت پرانی «برادر حکمتیار» بود که خواب شاعر «نازک طبع» مبنی

اگر بخاطر برباد رفتن افغانستان، بخاطر بی عفت شدن مادران هفتاد ساله و نوجوانان ما توسط جهادیها، بخاطر دسته دسته به هوا پیریدن مردم ناشاد ما با راکت پرانیها، بخاطر پندیدن روزمره ی سران جهادی به بهای تیره روزی وحشتناک توده ها، بخاطر زدوبندهای خایانانه بنیادگرایان با قدرتهای همجوار و جهانی وجدان داکتر جاوید آرام نه می بود، آنگاه حال و حوصله تدقیق و تفحص در مورد «نوروز خوش آیین» را نمی داشت یا کم از کم ضمن بیانات «نوروزی» اش، دنبال «سبزه لگد کردن» داکتر طبیبی را نمی گرفت و با احترام به آنسهمه به خون غلتیدگان، از اخوان جنایتکار هم می گفت که چهار سال است عید و نوروزی باقی نگذاشته اند، «سبزه» ای نمانده که لگد شود، مردم سیاه روز تر و درمانده تر از هر مقطع تاریخی دیگر اند و «هفت سین» حتی در رویاهای شان هم نمی آید و ...

براستقرار امارت برادران «ربانی و مسعود» را کمی برهم زد و از اینجاست که «عشق» اش به «مردم سلحشورش» تور خورده و «جنون آمیز» می شود. «عشق جنون آمیز» شاعر به «میهن عزیز» و «مردم سلحشورش» را در دوران سیاه پیش از ۸ ثور خویست شاید در چیز ذیل بسینیم که «اکادمیسین جاوید» آن را از ص ۳۹ «لالایی برای ملیشه» نقل کرده:

«هر بار از دهکدهات می گذرم / یک باغچه سبز می شوی در

نظرم / آنگاه درخت های آن باغچه را / یک یک به خیال قامتت

می شمرم»

در دورانی که روسها مردم را از هلی کوپترها به پایین می انداختند و عروسکان پرچمی و خلقی در شکنجه گاههای شان خون بهترین فرزندان وطن را بر زمین جاری می ساختند، نوشتن یکچنین «لالایی» ها تنها از کسی می توانست پوره باشد که وجدانش را «للو للوی» دشمن در خواب کرده باشد و پس.

بقیه در صفحه ۸۲

* «شعشعی پر حرارت» و سایر تعبیرات بین ناخنک از شخص «اکادمیسین

دکتر جاوید» می باشد.

* «از جزیره خون - مرثیه هایی برای کابل»، عبدالقهار عاصی، چاپ دلو ۱۳۷۱

اعتصاب زندانیان ترکیه و شیپور تلایی «حقوق بشر»

رهبری می‌شود که بعد از رهایی از زندان در ۱۹۸۹ به اروپا پناهنده شد. گروه دوم ائتلافی از سازمان‌های مائوئیستی حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست و اتحادیه کمونیستهای انقلابی ترک است. ارتوگرول کورکو (Ertugrul Kurku) محقق جنبش‌های چپ که خود از فعالان سابق آن بود و بیش از یک دهه را در زندان سپری نموده است، اظهار نمود: «اعضای گروه‌های فوق‌الذکر تماماً از مناطق فقیرنشین شهرهای بزرگ بخصوص استانبول می‌باشند... آنان همه مؤسسات دموکراتیک و نیز طرق دموکراتیک در مبارزه را رد کرده و معتقد به قدرت سلاح اند.»

گروهی مائوئیستی که تلاش دارد تا یک نیروی مسلح در مناطق کوهستانی برپا نماید اکثراً متشکل از گُردها می‌باشد.

ریشه‌ی تمامی گروه‌های چپ فعلی به سازمان جوانان انقلابی ۱۹۶۰ می‌رسد که در اواخر ۱۹۷۰ به چندین شاخه مختلف منشعب گردید.

گرچه بنا به اظهارات «کورکو» حزب کارگران کُردستان (PKK) که از ۱۹۸۴ جنگ علیه دولت ترکیه را بخاطر تأمین حقوق خلق کُرد به پیش می‌برد وجه مشترکی با سازمان‌های چپ ترکیه ندارد اما طی بیانیهای اعلام داشته بود که حدود ده‌هزار زندانی مربوط این حزب در بیش از ۴۰ زندان ترکیه نیز به اعتصاب کنندگان ملحق خواهند شد.

وضع زمانی روبه وخامت گذاشت که وزیر عدلیه‌ی ترکیه سوکت کازان هشدار داد: «ارتش را بخاطر پایان دادن به اعتصاب غذایی که تا هنوز جان هشت نفر را گرفته است فراخواهد خواند... مازامجبوره مداخله دادن نیروهای امنیتی نکنید. ماته‌نوز از ترغیب کار می‌گیریم... مداخله (نظامی) می‌تواند به مرگ ۴۰ تا ۶۰ زندانی منجر گردد.»

به قول «کازان»، در زندان بی‌رم پاسا (Bayrampasa) اعتصاب‌کنندگان دارای ماسین‌های فکس، تلفن‌های سیار، اسلحه و ادویه بخاطر مراقبت‌های طبیی اند. او افزود که «بی‌رم‌پاسا» در دست سازمان‌های زیر زمینی است. سازمان‌های مذکور در میان زندانیان طرفدارانی دارند و وزارت ما در صدد انجام تحقیق و بررسی است.»

دولت ترکیه معتقد است که سلول‌های انفرادی می‌تواند از نفوذ سازمان‌های چپ در میان زندانیان جلوگیری نماید.

بقیه در صفحه ۸۶

در ۲۹ ماه جولای خبرگزاری فرانسه گزارش داد که زندانیان مربوط سازمان‌های چپ طرفدار مارکسیزم - لنینیزم به یک سلسله شورش‌های دامنه‌دار و اعتصاب غذایی ۶۹ روزه در ترکیه دست زدند تا خواستهای شان را که شامل بهبود شرایط زندان، مراقبت‌های طبیی بهتر، بستن زندان (Eskisehir)* و غیره می‌شد برآورده سازند.

اعتصاب غذایی که در جریان آن ۱۲ زندانی جان خویش را از دست دادند و حدود ۲۰۰ زندانی دیگر به اغما رفتند، از جانب سازمان‌های چپ سازماندهی شده بود و تا زمانی خاتمه نیافت که دولت مطالباتی از آنان را برآورده ساخت.

از جمله کسانی که در جریان اعتصاب جان باختند، زن ۲۲ ساله‌ای بود موسوم به ایوی ادیل ارکمن (Idil Erkmén Ayve) وابسته به یک گروه چپ.



پلیس در استانبول اعتراض کنندگان چپ را سرکوب می‌کند. آلتن کریمگیلر (Altan Kerimgiller) و الگنک اوژکسکین (Ilginc Ozkeskin) دو تن از فعالان سازمان‌های چپ که در اثر اعتصاب جان دادند

نالان دمیرچیوگلو (Nalan Demircioglu) در مورد شوهرش، حسین (Huseyin) که بعد از ۶۷ روز اعتصاب غذا در سن ۳۶ سالگی جان سپرد، خطاب به صدها نفری که در بیرون زندانی واقع در انقره گرد آمده بودند، گفت: «شوهرم بخاطر امری باشکوه جان داده است. من از اینکه زن یک شهید هستم، احساس افتخار می‌کنم.»

اعتصاب کنندگان همه متعلق به دو گروه چپ بودند. اکثریت آنان از اعضای یک سازمان غیرقانونی موسوم به جبهه و حزب آزادی انقلابی مردم (DHKP-C) بشمار می‌رفتند. «DHKP-C» توسط دورسنگراتس

* در زندان مذکور واقع در مرکز ترکیه که زندانیان آن را «تابوت» می‌نامند، دولت اسیران را در سلول‌های انفرادی حبس می‌کند تا به قول مقامات دولتی از تأثیر و نفوذ سازمان‌های چپ در میان سایر زندانیان جلوگیری گردد.

افغانان تر ټولو تور بخته زیارایستونکی

هيله ده چې زما تاوده او د محبت نه ډک سلامونه او درودونه د «پيام زن» مجلې، چې زمونږ د ولس او افغانی ښځو د دردونو او غمونو هنداره ده، ټول مسئول کسان او کارکوونکي او هم هغه مبارزي او زړورې خويندې چې د «راوا» په گردچارپير راټولې شوي دي، تر څو زمونږ د خلکو د ناوړو دښمنانو په ضد مبارزه وکړي، ومنی.

اخوان او طالبان په خپلو کتونکو جغو چغلپو سره زیار باسي چې هر رنگه وی باید د خپلې ویروونکې واکمنۍ ټینګښت د زیاترو خلکو د غوښتنو خلاف تثبیت کړي. خو هغوی تیروتي دي، شاید چې ځینو خلکو د طالبانو د «ناولي» پاڅون د سر اوچتولو په لومړنيو ورځو کې، لکه څرنګه چې طالبان خپل ځانونه د «خلافت» او «امیرالمؤمنین» د لقبونو په نومولو سره الهی ژغورونکي بولي، په غلطې سره نیکمرغه گټلې وي. خو د بې شمېرو کسانو په خپل سر اعدامونو، ټوټه ټوټه کولو او په ښځو باندې وحشیانه ظلمونو خلک دومره هوښیار کړل چې طالبانو هم خپل ټول ظاهري اعتبار د خپلو جهادي-قیادي ورونو په پرتله لازيات او هراړخیزه بایلو د.

په هر حال ومی غوښتل چې د ډاکټر مونس احمر پاکستانی لیکونکي د مقالې یوه برخه د «نیوز» په ورځپاڼه کې د ۱۹۹۶ کال د فبروري په ۲۸ نیټه د «افغانان تر ټولو تور بخته زیارایستونکي» تر عنوان لاندې خپره شوي ده، درواستوم تر څو د هغې څخه په الهام اخیستلو، یا ښه به وی داسې ووايم چې د هغه په شان د نورو نه په شرمیدلو سره، د پاکستان او نورو هیوادونو زیاتره خپرونې، خپلې پاڼې د خپلو هیوادوالو د درد او رنځ انګرزه کولو او د ځاینو اخوانانو هر اړخیزه رسواکولو ته سیوا کړي:

رول طالبان ترسره کوي. تیر کال کله چې هغوی خپل پاڅون د دولت په مقابل کې پیل کړ، د خلکو د ژغورونکو په څیر ورته هرکلی وویل شو. مګر د هغوی بې صبرۍ او ځناورتوب د دوی د مخالفانو په وړاندې، افغانانو ته ډیر ګران پریوت. دوی (طالبان) چې د «اسلام ژغورونکو» په نوم یادېږي، په کابل باندې د سلګونو را کتونو په توغولو او د زرګونو خلکو په وژلو سره د بې ګناه خلکو د ژوند سره لوبې کوي.

د طالبانو او په اصطلاح نورو مجاهدینو د قومندانانو په واسطه د کابل کلابندۍ، په ښار کې د خوراکي، سونګ او صحي موادو د نشتوالی سبب شوی ده.

د کابل ۱/۳ میلیونه اوسیدونکي پر طالبانو او د مجاهدینو پر نورو ټلو د دوی د ځناورتوب او د بې شمیرې را کتونو او وژلو د ګټو لپاره د وژلو له کبله توانالت وایی.

هغه افغانان چې د کمپیوټر نړیوالې شبکې (Internet) ته لیکنی کوي په پاکستان کلک تور لګوی چې د دوی هیواد یی د طالبانو په لاس وران او وېجاړ کړي.

د کمپیوټر نړیوالې شبکې پورې اړوند د «افغانستان فرهنګي ټولنې» په نوم یوې خبرې پلۍ کې یوه افغان چې خپل ځان یی افغان آریا وښود د پیغام په ترڅ کې د ۱۹۹۶ کال د فبروري په څلورمه نیټه وویل: «د طالبانو په هکله د هر مثبت څیز څرګندونه بشپړدروغ دی. پرته له ویلو هم ښکاره ده چې امریکا، سعودی عربستان او باتي په ۸۰ مخ

د افغانستان د تاریخ تر ټولو د بدمرغي نه ډکه برخه د ۱۹۷۸ د اپریل د انقلاب او یا د شوروي د نظامي مداخلې څخه نه، بلکه په ۱۹۹۲ کال کې د مجاهدینو تر منځ د کابل د کنترول تر لاسه کولو پر سر د جګړو له پیل کیدلو راهیسې شروع کېږي.

مجاهدینو خپل ځان د افغانستان د تر ټولو لوی دښمن په صفت تثبیت کړی دی. د هغوی سلوک د جهاد په دوران کې د روسانو پر ضد جګړې کې او د نجیب رژیم د رنگیدو وروسته د وا کمۍ تر لاسه کولو لپاره د دوی د لوړې او حرص پوره څرګندونه کوي. افغانانو په اصطلاح د مجاهدینو او طالبانو له لاسه دومره رنځ او عذاب ګاللی دی چې ځیني کسان ان د شوروي تیري په افغانستان باندې د مجاهدینو د جنايتونو په پرتله وړوکي یا بې اهمیتې بولي.

د ۱۹۹۶ کال د فبروري په څلورمه نیټه د «نیویارک ټایمز» له لیکنې سره سم د کابل دریمې کارتې په روغتون کې یو ډا کټر په داسې حال کې چې سترګې یی د یوه ۱۴ کلن هلک مازغو ته چې د طالبانو د بمباري له کبله د سر د کوپړۍ څخه راوتې وو پاتې وې، وویل: «آه، د دې وضعې په پرتله د روسانو دوران د سروزرو په شان وو.»

په کابل کې ځیني خلک داسې څرګندوي، هغه څه چې اوس پېښېږي د روسانو د تیري په پړاو کې یی چا اصلاً فکر هم نه کاوه. د هغوی لپاره «د روسانو دوران لېرتلېږه په کابل کې دومره هم بدنه وو.»

د افغانستان په بریادولو کې د ټولو نه د تأسف او درد نه ډک

احمد بشیر از معدود نویسندگان پاکستان می باشد که با بیش علمی از تاریخ و جامعه، مسایل را مورد بررسی قرار می دهد. او در اکثر نوشته هایش بنیادگرایی اسلامی، تعصب مذهبی و افکار فاشیست های دینی پاکستان را به باد افشاء و انتقاد می گیرد. اخیراً خبر شدیم که مرجعان مذهبی پاکستان فتوی قتل را صادر کرده اند زیرا او در کتابی بزبان اردو بنام «دیدار در راه»، باده نوشی اش را در چهل سال پیش نبوشانده است. تاکنون دادخواهی او از محاکم پاکستان بعلت نفوذ بنیادگرایان در آنها و در دستگاه دولتی، به جایی نرسیده است.

احمد بشیر در دیداری با یک فعال «راوا» اظهار داشت که می داند جانث از سوی تروریستهای بنیادگرا در خطر است ولی بهیچوجه نمی خواهد درین آخر زندگی به خفت سکوت و تسلیم در مقابل آنان تن دهد.

شایان یادآور است که سال گذشته کودتایی به سرکردگی جنرال پاکستانی ظهیر عباسی کشف و خنثی گردید. جنرال مذکور خود را «امیرالمؤمنین» نامیده و می خواست قدرت نظامی و ملکی پاکستان را به کثیفترین عناصر بنیادگرا و مرجع مذهبی بسپارد. مقاله با توجه به همان کودتا و رهبران نوشته شده است. در شماره حاضر این مقاله را باندکی اختصار به نشر سپرده و مقاله ی دیگری از او را بعنوان «سرنوشت ما چیست؟» در شماره آینده تقدیم خواهیم کرد.

«شتر در خواب بیند پنبه دانه»

ارتش غیراسلامی را شکست نداده است، جهان اسلام در انکشاف علم و فرهنگ جهانی سهم نگرفته است؛ زیرا ملایان جاهل و نظم فتودال - سلطنتی تصمیم به انکار واقعیت های جهان و در جهل نگهداشتن مسلمانان گرفته است.

زمانیکه از واژگونی نظام ملکی - نظامی و قتل فرماندهان ارتش آگاه شدم، بسیار به وجد آمدم اما نه بخاطر خود توطئه بلکه از آن جهت که می خواستم در مورد طرح و ریخت نظام اسلامی اطلاع بیشتری کسب نمایم. ... اما متن اعلامیه ای که قرار بود بعد از قتل افراد ملکی و نظامی دولت فعلی، از جانب «امیرالمؤمنین» جنرال ظهیر عباسی صادر گردد به دست روزنامه «جنگ» رسیده است.

در اعلامیه مذکور که از جانب مولانا عبدالقدیر دیروی نوشته شده، آمده است که «معضلات ما بدلیل حاکمیت یک زن و اعمال سرمایه داران بود، اما چشمان ما باز نشد...»

فردی که قرار بود در سلک امیرالمؤمنین در بیاید در خطابش به ملت با محکوم نمودن حزب مردم پاکستان و مسلم لیگ می گوید:

«سر از حالا همه آنانیکه به عظمت الله، پیامبر و فامیل و انصارش و سایر انبیاء بی حرمتی روا دارند مجازات شرعی خواهند شد. سیستم سود فوراً از بین می رود. صنعت قلم منع گردیده، دکانهای کاست ویدیویی بسته می شوند. زنان باید حجاب شرعی را مراعات نموده و نباید با مردان خلط گردند و نیز نباید عکاسی شوند. هیچ روزنامه ای تصاویر زنان را - حتی در اعلانات به چاپ نرساند. سیستم تعلیم و تربیه مختلط از بین می رود. بساط آنتن های بشقابی، ویدیو و تلویزیون برچیده می شود. کاست موسیقی قلم ممنوع می شود. تنظیم خانواده پایان یافته و قوانین خانواده تجدید می گردد. در مساجد به یک وقت اذان داده می شود تا دکانداران جهت ادای نماز همزمان دکان هایشان را بسته نمایند. برای همه کارمندان دولتی ادای نماز

بقیه در صفحه ۸۷

نظام اسلامی شعار گیرایی است. گرچه این مسئله که پاکستان بمشابهی یک دولت اسلامی یا به عرصه هستی نهاده واقعیت ندارد اما در تفویض لقب سیستم اسلامی به این دولت ملی متشکل از اکثریت مسلمانان اشکالی در کار نبود.

مسئله (کودتای نافرجام اخیر) توجه مرا نیز جلب نمود زیرا سرمایه داری در حل مسایل ما موفق نگردیده و سوسیالیسم تا هنوز در دسترس ما قرار ندارد.

آن سیاستمداران و مولوی هایی که خواهان کسب قدرت دولتی جهت نفاذ اسلام می باشند، سیستم مورد نظر شان را توضیح نداده و روشن نساخته اند که چگونه سیستم مذکور می تواند با زمان ما مطابقت نماید. کتابهای قدیمی همچنان قدیمی اند. مسایل منسوخ و فرسوده همچنان مطرح بحث مولویها باقی مانده است، البته با قرار دادن کردار اجتماعی - فردی نظم فتودال - سلطنتی در صدر مباحث، مراعات نماز و امامان مساجد در موعظه هایشان اگر فرق مخالف را مورد حمله قرار ندهند، صرف به آوردن نمونه ای از زندگی پیامبر خدا، انصار، پیر و اولیای قدیم اکتفا می کنند. اما هیچ شخصی در مورد نظم و سازمان اسلامی بطور کلی باب صحبت را نمی گشاید. مسایل دیگری نیز نیازمند پاسخ اند. فقر را چگونه باید در دولت اسلامی محو نمود؟ چگونه باید قدرت فتودال را که مغز دهقان را در زنجیر کشیده و مسئول اصلی عقب ماندگی کشور و جهالت است درهم شکست؟ هیچ فردی به این مسایل و مسایل اصلی دیگری از این قبیل جواب نداده است. از میان روشنفکران و سیاستمداران اسلام گرا، چه قدیمی و چه جدید هیچ یک شاگرد مستعد و جدی علوم طبیعی و اجتماعی نبوده اند. آنان از چگونگی تشکیل و انحطاط جوامع بی خبرند.

اسلام بمشابه یک دین طبیعی وحی گردید، اما ۱۰۰۰ سال قبل دروازه های اجتهاد رسماً مسدود گردید و از آن زمان تا کنون هیچگونه تکامل ایدئولوژیکی پدید نیامده است. از ۳۰۰ سال به اینطرف هیچ ارتش اسلامی

رشته‌های گلبدين و برادران باسی آی‌ای و اقمار

گلبدين مزدور «سیا» یا استخبارات انگلستان؟

کتر از یک ماه بعد از لشکرکشی روسها به افغانستان، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر آقای زبگنیو برزنسکی در گذرگاه خیبر میل تنگی را به آنسوی مرز (افغانستان) نشانه گرفت. برزنسکی در پاکستان حامل تعهد رئیس جمهور جیمی کارتر بود مبنی بر اینکه ایالات متحده حاضر است تا برای دولت ضیال‌الحق کمک نظامی وسیعی جهت تقویت بنیاد مقاومت مجاهدین افغان علیه تجاوزان روسی نماید.

با قبول استراتژی ژئوپولیتیکی که از جانب انگلستان بغاطر تشجیع و تقویت گسترش بنیادگرایی اسلامی طراحی گردیده بود، دولت امریکا برای ایجاد تروریزم بین‌المللی نوین که بسیار بیشتر از دستگاه تروریستی جهانی‌ایکه در دهه ۱۹۷۰ رهبران بعضی از کشورها را از پا درآورد، مخوف بود کمک کرد. تروریزم جهانی نوین در سالهای ۸۹-۱۹۷۹ حول مجاهدین ورزیده جنگ افغانستان ایجاد گردید که مسئول حوادثی تروریستی مثل انفجار مرکز تجارت جهانی در فبروری ۱۹۹۳ در نیویارک می‌باشند.

از دیدار برزنسکی از گذرگاه خیبر به اینسو، طی مدت ده سال ایالات متحده رسماً ۳ بلیون دالر به مجاهدین افغان علیه ارتش سرخ ارسال داشته است که در مقایسه با هزینه‌ی کل مساعدت امریکا مقدار نسبتاً ناچیزی می‌باشد.

طیف وسیعی از کشورها - از انگلستان و اسرائیل تا عربستان سعودی، کویت، مصر، چین و حتی ایران - مشترکاً معادل همان مبلغ (۳ بلیون دالر) سهمیه شان را پرداخته‌اند.

براساس یک منبع معتبر استخباراتی امریکا، سهم مشترک شرکت‌های کالی کارتل (Cali Cartel) و میدلن (Medelline) برای مجاهدین افغان ۱۰ تا ۲۰ بلیون دالر بود!

تا اواسط دهه ۱۹۸۰، «هلال‌تلاهی» که از ایران تا افغانستان و پاکستان امتداد می‌یابد، نصف‌ال‌هیروینی را که به کوچه‌های ایالات متحده می‌رسید تهیه می‌کرد. ولایت شمال غربی پاکستان (NWFP) به مرکز تبادل اسلحه در بدل مواد مخدر تبدیل گردیده بود. تا ۱۹۸۸ درآمد ناخالص پاکستان از بابت فروش تریاک و هیروئین به ۸ تا ۱۰ بلیون دالر در سال می‌رسید. رقم فوق دربرگیرنده یک‌چهارم تولید ناخالص داخلی پاکستان می‌باشد. آمار و ارقام اداری کنترل مواد مخدر امریکا (DEA) افغانستان را تاکنون همچون سال ۱۹۹۴ بمثابه منبع یک سوم کل هیروینی که در امریکا بفروش رسیده، می‌شناسد.

قبل از آغاز جنگ افغانستان در ۱۹۷۹، تولید تریاک منطقه نسبتاً ناچیز بود... هر مقدار تریاکی که تولید می‌گردید به مصرف جمعیت معنادان

آسیای جنوبی می‌رسید. اما جنگ افغانستان وضعیت را دگرگون نمود. بعد از خروج ارتش شوروی در فبروری ۱۹۸۹، افغانستان به میدان جنگ گروه‌های مجاهدین رقیب که بیشتر علاقمند به کنترل مزارع پرمفعت تریاک اند بدل گردیده است. آنان همچنان علاقمند اند تا از پایگاه‌های نظامی زمان جنگ و ذخایر هنگفت اسلحه و تجهیزات بمثابه پایگاه آموزشی نسل نوین تروریستان جهانی استفاده نمایند. به قول یک مقام استخباراتی امریکا، ایران خالگاهی را که در اثر خروج ناگهانی امریکا ایجاد شده بود با عجله پر نمود.

در مرکز تلاش برای تولید مواد مخدر و تدارک ترور، گلبدين حکمتیار رهبر یکی از هفت تنظیم جهادی رقیب قرار دارد که از حمایت فعال استخبارات نظامی پاکستان (ISI) برخوردار است.

با آنکه دیپلمات‌ها و دفاتر استخبارات امریکایی که در پاکستان وظیفه داشتند اغلب از نظرات قویاً ضد غربی حکمتیار و طرفداری او از ایران و روابط احتمالی وی باکی‌جی‌بی هشدار می‌دادند و حتی از مقام بلامنازع وی بمثابه «سلطان هیروئین» سخن می‌گفتند، اما نیروهای گلبدين حکمتیار بخش اعظم کمک نظامی امریکا و سایر کشورها را دریافت می‌نمود. گزارش‌های استخباراتی که در مورد انکشاف جنگ به واشنگتن می‌رسید مغرضانه و یک‌جانبه بود و در آنها مجاهدین حکمتیار، به غلط بمثابه موفق‌ترین جنگجویان ترسیم می‌گردیدند. گزارش‌های پنتاگون و سی‌آی‌ای اغلب مشابه گزارش‌هایی بود که از جانب سرویس استخباراتی انگلستان تهیه می‌گردید البته با همان غلط‌های چاپی و املائی.

گزارش‌های موثق حاکی از آن است که حکمتیار بیشتر وقت و تلاشش را در جنگ با گروه‌های مجاهدین می‌گذراند تا علیه روسها. چند ماه بعد از خروج روسها از افغانستان، خبرنگار (CBS) کورت لوبیک (Kurt Lohbeck) شاهد ارسال مقدار معتنابه اسلحه توسط مقامات استخباراتی امریکا به کمپ حکمتیار در مرز افغانستان - پاکستان بود. به قول کورت لوبیک دولت جورج بوش آنقدر بر فتح و غلبه حکمتیار بعد از ختم جنگ تأکید می‌ورزید که درحالی‌که ارسال اسلحه به حکمتیار جریان داشت، به دیپلمات‌های امریکایی دستور داد تا از هر گونه انتقاد علنی علیه حکمتیار خودداری کنند.

زمانیکه رونالد ریگن در جنوری ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری رسید، هدف امریکا در رابطه با افغانستان تغییر کرد. از آنجاییکه اداره ریگن به

ملی‌اش، برزنسکی قرار می‌گرفت، نادیده گرفته شد. برعکس برزنسکی توسط یک مقام ارشد استخباراتی انگلیس، داکتر برناردلیوس (Bernard Lewis) عرب‌گرای تحصیلکرده‌ی آکسفورد اغفال گردیده بود که می‌گفت از بنیادگرایی اسلامی می‌توان بصورت کارت «جیواستراتژیک» بخاطر بی‌ثبات نمودن امپراتوری شوروی در سراسر آسیای جنوبی استفاده کرد.

پس از پانزده سال، بعضی مجاهدان افغانی، همان‌هایی که ضرب شستی که به مسکو نشان دادند به نیروی تروریستی بین‌المللی تبدیل گردیده و جرایم فجیعی را در خیابان‌های امریکا (پشول جلو دروازه اصلی مقر سسی‌آی‌ای) مرتکب می‌شوند. یک مقام ارشد سسی‌آی‌ای تم‌وینر (Tim Weiner) که در جنگ افغانستان نقش مرکزی داشت به خبرنگار «نیویارک تایمز» اعتراف نمود که در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، زمانیکه امریکا برای اولین بار شروع به ارسال بلیونها دلار کمک به افغانان کرد، در میخله‌ی هیچ فردی در استخبارات امریکا خطور نمی‌نمود که پروگرام مذکور می‌تواند عقب‌گرد و عکس‌العمل خونین داشته باشد. چارلز جی - کوگن رئیس عملیات سسی‌آی‌ای در خاور نزدیک و آسیای جنوبی از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ به وینر گفت: «این فرض که مجاهدین مقیم امریکا، مرتکب اعمال تروریستی خواهند شد آزمون به فکر ما نمی‌رسید. ما در افغانستان کاملاً در جنگ علیه روسها مشغول شده بودیم. این پیامد مهمی است که فکرش را هم نکرده بودیم.»

عملیات مجاهدین در داخل افغانستان بسیار پیش یعنی در ۱۹۷۴، زمانیکه صدراعظم پاکستان ذوالفقار علی بوتو مسئولیت تجهیز و آموزش ۵۰۰۰ چریک را زیر رهبری یک جوان متعصب اسلامی، گلبدین حکمتیار به عهده گرفت، شروع شد که هدفش بی‌ثباتی افغانستان و تضعیف رئیس جمهور داوودخان در تعقیب سیاستش مبنی بر ایجاد ملت «پشتون بزرگ» که تا درون «ولایت شمال غربی» پاکستان امتداد می‌یافت، بود.

بررسی دقیق مؤسسه مخفی‌ای که بخاطر حمایت از مجاهدین افغان علیه ارتش سرخ ایجاد گردیده بود، نشان می‌دهد که کل برنامه، از بالا به پایین از لندن اداره می‌گردید. پروگرام یا مستقیماً توسط افراد ارشد استخبارات انگلیس مثل رئیس شورای اختصاصی، آقای لارد کرن‌بورن (Cranbourne) و یا هم توسط انگلیس دوستان در سرویس استخبارات امریکا مثل بانکدار وال‌ستریٹ، جان‌ترن (John Train) و رئیس «کمیته نجات جهانی» لیوچرنی (Leo Cherne) اداره می‌گردید. افراد بخش خصوصی مثل جان‌ترن و لیوچرن که پروگرام کمک رسانی امریکا را به نیروهای حکمتیار هماهنگ می‌کردند، از جمله‌ی مقامات ارشد در پیشبرد برنامه‌ایکه از جانب بوش اداره می‌گردید بشمار می‌رفتند.

خلاصه‌ی مقاله جفری اشن بک «فرنترپست»، ۲۲ اکتبر ۱۹۹۵ □

مجازات مضاعف روسها قانع نگردید در صدد برآمد تا ارتش سرخ را از افغانستان اخراج نماید. برای نیل به این هدف لازم بود که یک نیروی جنگی مجاهدان مرکب از حدود لافل ۱۵۰۰۰۰ نفر ایجاد گردد. بناءً کوششی جهانی جهت سربازگیری براه افتاد که مجامع افغانان در تبعید اروپا، شمال افریقا و سایر مناطق اسلامی جهان و کوچه‌های امریکا را دربر می‌گرفت.

هنگامیکه ارتش سرخ اخراج نیروهایش را از افغانستان در فبروری ۱۹۸۹ تکمیل نمود، صفوف گروههای مجاهدین افغان از جنگجویانی مشبوع شد که بخاطر جنگ علیه «شیطان بزرگ ملحد» در مسکو استخدام شده بودند. از بطن این عملیات نیروی جنگی مزدوری شامل قریب ۱۰۰۰۰ جنگجو سرزد که اکنون خشم شان را از مسکو بسوی غرب متوجه نموده و در شرایط حاضر بزرگترین نیروی بالقوه تروریستی را که تا حال شاهد آن بوده‌ایم تشکیل می‌دهند.

در میان «جنگجویان کهنه کار جنگ افغانستان» ۵۰۰۰ سعودی، ۳۰۰۰ یمنی، ۲۰۰۰ مصری، ۲۸۰۰ الجزایری، ۴۰۰ تونسی، ۳۷۰ عراقی و ۲۰۰ لیبیایی شامل می‌باشند. مطابق گزارش جن (Jane) پایتخت چیچنستان، گروزی به «نقطه کلیدی عبور جنگجویان کهنه کار عرب جنگ افغانستان» تبدیل شده است.

در حالیکه اکثریت این جنگجویان مجرب شامل بخش تروریسم جهانی نوین نیستند، اما تعدادی کافی آنان از طرف استخبارات انگلیس، ایران و یا سایر سرویس‌های استخباراتی و سندیکا‌های جنایت‌پیشه استخدام گردیده‌اند که در حال حاضر به مسئله نگران‌کننده و جدی‌ای برای امنیت ملی کشورها به حساب می‌روند.

در می ۱۹۷۹، زمانیکه رئیس منطقوی سسی‌آی‌ای، جان جوزف ریگن برای نخستین بار با هیئت منتخبی از رهبران جنگ افغانستان دیدار کرد، امریکا در پشتیبانی مالی از گروههای افغانی تحت‌الحمايه پاکستان دخیل گردید. مقامات پاکستانی به امریکاییان اظهار نمودند که از میان شش رهبر گلبدین حکمتیار با تجربه‌ترین، مجهزترین و محبوبترین می‌باشد که فعالانه در جنگ علیه رژیم پوشالی مسکو در کابل شرکت دارد. اداره‌ی ریگن که فاقد اطلاعات مستقل در مورد شورشیان افغان بود، راهی نداشت جز اینکه به اطلاعات آس‌آی‌اس تکیه کند و همه‌ی آن اطلاعات، دروغی بیش نبود که از جانب انگلستان ساخته و پرداخته شده بود.

جالب اینجاست که آقای استند فیلد ترنر (رئیس «سیا» در دوران کارتر) اساساً علیه برنامه کمک به مجاهدین افغانستان صدای اعتراض را بلند کرده بود. براساس نوشته‌های متعدد و منجمله شرح حال ویلیام کیسی، ترنر از اینکه استخبارات امریکا تقریباً زیر سلطه‌ی استخبارات انگلیس رفته احساس ناراحتی بسیار می‌کرد. این البته بدون شک انگلستان بود که امریکایی‌ها را در تقبل سرپرستی جنگ علیه روسها در افغانستان تشویق کرد. نگرانی‌های ترنر از جانب کارتر که روز بروز زیر تأثیر مشاور امنیت



پولن دیوی با یکی از محافظانش در جریان مبارزه انتخاباتی

آنان برخاسته و بخاطر مقاومت و روحیه ستیزه جوییش مورد حمایت و توجه توده ها قرار گرفته. در عمل درخواست یافت که رفع این درد و ستم بهیچوجه از طریق پارلمانی که در آن مرتجعترین و ستمکارترین فیودالها و سرمایه داران لانه گزیده و به مکیدن شیر جان بی‌نویان هند مشغول اند، ممکن نیست. □

پیروزی پولن دیوی در انتخابات

براساس خبرگزاری فرانسه (۱۱ می ۱۹۹۶) در انتخابات اخیر هندوستان پولن دیوی که به «ملکه یاغی» مشهور است توانست از حوزه انتخاباتی میرزاپور، جنوب ایالت اترپردیش هند به حیث کاندیدای حزب سوسیالیست چوکی پارلمان را اشغال نماید.

دیوی که در یک خانواده تهیدست قایقران متولد شده در سن ۱۱ سالگی به عقد مردی در آمد که ۲۰ سال از او بزرگتر بود. وی چند ماه بعد از خانه شوهرش فرار نموده سپس بوسیله اوباشانی ربوده شد. آنان وی را در خانه‌ای محبوس نموده شبانه مورد تجاوز جمعی قرار می‌دادند. پولن بعد از سه هفته فرار نموده در فبروری ۱۹۸۱ به سرکردگی باند خودش به قریه قریه «بیمای» بازگشت و ۲۲ مرد آن قریه را به انتقام از تجاوز جمعی سر به نیست نمود و بعد در فبروری ۱۹۸۳ خود را تسلیم پلیس کرده یازده سال رادر زندان گذراند. وی در فبروری ۱۹۹۴ از زندان رها شده و با «امید سنگ» از فعالین حزب ناسیونالیست ازدواج نمود. پولن دیوی در انتخابات اخیر به طرقداری از طبقات محکوم به مبارزه انتخاباتی پرداخت و وعده داده که از این طریق برای رفاه و بهبود وضع زندگانی آنان تلاش خواهد کرد.

دیوی که خود رنج و درد توده‌های محکوم هند و مشکلات و ستم‌هایی را که بر آنان روا داشته می‌شود با گوشت و پوست احساس کرده، از این

اربابان و مزدوران

در اواخر فبروری امسال سمیناری تحت عنوان «پروژه صلح در افغانستان» توسط سازمان پژوهشی مربوط جنرال اسلم بیگ و «بنیاد هانش سیدل» آلمانی برگزار شده بود که روزنامه «فرنترپرست» مورخ ۲۷ فبروری راجع به آن نوشت:

«در باره عامل طالبان در بحران افغانستان شرکت‌کنندگان سمینار اتفاق نظر داشتند که طالبان افراطیونی اند با آگاهی ناچیزی از شریعت که می‌خواهند خود را بر مردم افغانستان تحمیل کنند. جنرال متقاعد کمال متین‌الدین با نقل قول از قاضی حسین‌احمد متذکر شد: «آنان قابلیت طالبان را نسبت به تفسیر شریعت با توجه به اهداف متضمن پیشرفت و شکوفایی در کشور مسلمان به دیده تردید می‌نگرند... بیانیتهای رهبران طالبان و اعمالی که در مناطق تحت کنترل شان انجام داده اند، آنان را در زمره افراطیون قرار می‌دهد.» جنرال مذکور از نتایج منفی ظهور طالبان به پاکستان هشدار داد که «هیجان مذهبی آنان (طالبان) پاکستان را درخواهد نوردید.»

جنرال سابق میرزا اسلم بیگ با اشاره به منشاء طالبان گفت که در اوایل سالهای ۸۰ وقتی ولایت کتر آزاد شد، سلسله‌ای از مدرسه‌ها به کمک عربستان و امریکا برای کودکان یتیم و معیوب تأسیس گردید. او یاد آورد

که در ۱۹۸۶ - ۱۹۸۴، تصمیم گرفته شد بین افغانستان سوسیالیستی و پاکستان حایلی به میان آید بنه‌ا دومین بار سلسله‌ای از مدارس مذکور در مرزهای صوبه سرحد ایجاد گردید که معلمان هم از عربستان آمده بودند. □

سرقت هفتاد هزار دالر از دفتر سازمان ملل متحد در کابل

ماموران سازمان ملل بروز ۴ شنبه گفتند که مبلغ ۷۰ هزار دالر از دفتر کمیساریای عالی سازمان ملل برای مهاجران دزدیده شده است. تیری پینفزنر رئیس دفتر UNHCR گفت که دو تن از کارمندان آن مؤسسه و ۱۳ افغان دیگر در رابطه با سرقتی که ماه گذشته رخ داده دستگیر شده اند. او گفت: «این سرقت احتمالاً چندین پروگرام امدادی نمایندگی را که با کمبود مالی مواجه است فلج خواهد کرد.»

پینفزنر ضمن تأکید بر تحقیقات و عمل قاطع علیه مجرمین بوسیله مقامات افزوده که دزدان از یکی از فقیرترین ملل جهان دزدیده اند. «فرنترپرست» ۲۰ جون ۱۹۹۶

ولی آقای پینفزنر نمی‌داند که وقتی رهنان و خیانتکاران حاکم از ربودن عفت و ناموس مردم ما دستبردار نباشند دزدیدن پول برایشان امری عادی می‌باشد. او در عالم بی‌خبری از ماهیت جنایتکاران مسلط در کشور، توقع دارد تا در گرفتاری دزدان «قاطع» باشند! □

رشید - جلال آباد

جهاديان د ښځو په پوهه کې خپله ورکه ویني

بدن نوری برخی هم ښکاری په گرم تنور کې ډوډی پخوی، جامی وینځی، ماشومان صفا کوی او که کوم کار ورته پاتی شی بدی او سپکی سپوری خبری اوری او عزت او غرور یی هم پایمال دی خود بنسټپالو سینه دومره پراخه ده چی دا ټول په ورین تندۍ زغملی شی لا کڼکه یوه ښځه د قام او ولس یا انسانیت د خدمت لپاره ټولنیزو کارونو کی برخه اخلي نو بیا ورته د زغملو وړ نه ده.

د غلو، جنایتکارانو او اخلاقي منحرفینو په واسطه د چادری استعمال کومه نوی خبره نه ده لکه تاسو چی د ږیرو او پکول په وسیلی خپلی واقعی کرغیرنی څیری له خلکو پټوی او تیر باسی یی چادری او بوکره هم یواځی ستاسو په شان انسانانو د گناهکارو څیرو پټولو لپاره منلی شی دی.

پېښور کی د اریپور، ناصر باغ، بده بیري، خراسان، پهلوان کمپ او نورو اکثر وکمپونو د اوسیدونکو ښځی او لونی چی هر سهار له کورونو راوځی او د کمپونو شاوخوا ځمکو کروندو کی سابه، وابښه او خس او خشا کراتولوی او د ځمکو خاوندان ورته هره ورځ بدی بدی خبری کوی، نو دا وایه چی اوس خو کابل کی روسان هم نشته دا بی عزتی د چاله لاسه ده؟ څنگه دلته د شرعی حجاب پروا نشته او ټول جهادیان یی زغملی شی؟ که ستاسی د سپیتانی جگړی نه وی دوی به ولی بی ستره او بی پټه کیدلی؟ نه توریالی خانه ستا اصلی خبره بیا هم د حجاب او شریعت خبره نه ده، د مسلمانی په نوم په درواغو سره خلک مه تیر باسی خبره دا ده چی تاسو بنسټپالو ته د مخ لوڅولو مسئله دومره اهمیت نلری بلکه اصلی ضدیت یواځی د ښځو له علم او پوهی سره ده، بی ځایه نه ده چی تاسی د ښځو له پوهی څخه ویریری ځکه چی د هغوی په پوهیدلو او یو موټی کیدلو کی خپله بریادی او ورکه وینی. □

څه موده وړاندی د پېښور «وحدت» ورځپاڼی تردی عنوان لاندی یو مضمون خپور کړی وه: «کابل کی په مخلوط تعلیمی نظام د خفگان اظهار: د مشرقی ولایتونو د اسلامی شوری غړی قومندان توریالی په کابل او نورو ولایتونو کی د شرعی خلاف مخلوط تعلیمی او اداري نظام باندی د خفگان څرگندونه کړی او ویلی یی دی چی دا وضعه د هیڅ یو مسلمان لپاره د زغم وړ نه ده» او د شرعی حجاب په مراعاتولوی ټینگار وکړ.

زه تر هر څه مخکی له جهادی قومندان څخه دا پوښتنه کوم چی لاری شکر، د کورونو وهل، اجرتی قتلونه، د خلکو په ناموس باندی تیری کول، له خلکو جرمانی ټولول، په وچ زور د عشر او د کات ټولول، بیت المال لوټول، د بربق ستنی او تارونو څرخول او... نور چی ستاسو «جهادیانو» د معیشت د تأمین وسایل او منابع دی نو دا راته وایه چی یوی ښځی مخ ښکاریدل به ډیر غټ جرم وی او که ستاسی دا پورتنی «جهادی» فعالیتونه؟

هغه څوک چی ځمکه نلری او ستا د پلار په ځمکی کی د غنملو کوی ځوانه لوراو ښځه یی د ډوډی پیدا کولولپاره په سروغرمو چی جامی یی هم شکیدلی وی او بدن یی ورڅخه ښکاری د غنمو وری ټولوی او ته ورته په پوله چکر وهی نو بیا دا حالت درته د زغملو وړ ده خو هغه پیغله چی بدن یی په پا کوجامو پټ دی د تحصیل لپاره، چی قرآنی حکم دی، په خپله لاره روانه وی د زغملو وړ نه ده؟

هغه ښځه چی کونده ده واړه بچیان یی خورا کغواری او په ډیر مجبوریت د قومندان صاحب یا جهادی امیر په کور کی نوکری کوی چی په شرعی لحاظ د ده ورسره هیڅ قرابت هم نشته، شپه او ورځ خدمت کوی مخ او لاسونه یی څه، چی د کار په وخت کی یی د

اسنادی به زبانه‌ای پشتو و فارسی حاوی مطالب محفل ششمین سالروز شهادت مینا

جهت دریافت آن بما بنویسید



عفوین الملل از اربابان بنیادگرایان می خواهد تا از ارسال اسلحه به افغانستان خودداری کنند

پشاور - عفوین الملل از مجامع بین المللی تقاضا نمود تا نگرانی شان را از امریکا، روسیه، پاکستان، عربستان سعودی، انگلستان، تاجیکستان، ازبکستان، ایران، هند، مصر، ترکیه، لیبی و سودان بخاطر ارسال اسلحه از جانب آنان به افغانستان که نقض حقوق بشر را در کشور جنگ زده وخیم تر می سازد ابراز نمایند.

اعلامیه ی خبری عفوین الملل (شعبه ی پاکستان)، نگرانی اش را از افزایش خطرناک نقض حقوق بشر در افغانستان بیان داشته ادعا می کند که بعضی کشورها به گروه های افغان درگیر جنگ اسلحه می فرستند. عفوین الملل این کشورها را مسئول تخلفات جاری از حقوق بشر در افغانستان محسوب نمود.

عفوین الملل از همه احزاب درگیر معضله ی افغانستان بشمول مقامات دولت انتقالی و رهبران همه گروه های درگیر در افغانستان مصرا نه تقاضا کرد تا توصیه های ذیل را فوراً اجرا نمایند:

- احترام به حقوق بشر و قانون بشردوستانه.
- افشای واقعیت در مورد نقض حقوق بشر.
- اجرای کنترل مؤثر جهت جلوگیری از تخلفات.
- خاتمه بخشیدن به کشتارهای خودسرانه و عمدی.
- احتراز از شکنجه و بدرفتاری نسبت به زندانیان.
- جلوگیری از گروگان گیری، توقیف زندانیان عقیده ای و بازداشت افرادی که معترف نیستند.

- روشن نمودن سرنوشت زندانیانی که به جرمی اعتراف نکرده اند.
- اجازه دسترسی بدون قید و شرط به سازمانهای جهانی.

عفوین الملل همچنان از دولتهایی که به هریک از نیروهای افغانی تجهیزات نظامی و آموزش می دهند خواست تا ضمانت نمایند که اسلحه بخاطر ارتکاب و یا تسهیل تخلفات از حقوق بشر بکار گرفته نمیشود و باید شدیداً مراقب وضع باشند. عفوین الملل از سازمان ملل نیز تقاضا بعمل آورد تا مطمئن باشد که مأموران ویژه اش در امور افغانستان در افشای نقض حقوق بشر و بدرفتاری علیه زنان افغان، با تمام امکانات بکوشند.

عفوین الملل از اعضای سازمان کنفرانس اسلامی نیز تقاضا نمود تا وضعیت حقوق بشر در افغانستان را محکوم کرده و در جهت خاتمه بخشیدن به آن فعالانه سعی بخرج دهد.

(«فرنترپست»، ۷ جنوری ۱۹۹۶) □

سنگسار زن و مرد جوانی در قندهار

کویته - براساس گزارشی که از آن سوی مرز رسیده گفته می شود که یک زن و مرد جوان به اتهام ارتباط نامشروع در شهر قندهار سنگسار گردیدند.

محکمه شرعی به ریاست مولوی سیدمحمد، زن و مرد مذکور را مقصر دانسته حکم مرگ در ملاء عام را صادر نمود.

نام مرد مجرم تورلالی گفته می شود در حالیکه اسم زن از جانب طالبان حاکم در منطقه مذکور فاش نگردید. گفته می شود که مجرمان بالاتر از بیست سال داشتند.

مطابق قوانین اسلامی، شخصی که مرتکب «زنا» می گردد باید سنگسار شود. اما صدور این حکم بسیار مشکل است زیرا شواهد مشخص و صریح لازم است تا اتهام ثابت گردد. بناءً اجرای این حکم در کشورهای اسلامی بسیار نادر است. «نیوز»، ۱۵ جولای ۱۹۹۶

درین باره حتی نویسنده ای پاکستانی که هنوز از کان و کیف واقعی جانور صفتانی که در افغانستان قدرت را در دست دارند، بی خبر است می نویسد:

«اخیراً در قندهار یک مرد و زن مسلمان را به جرم ارتکاب زنا دستگیر نمودند. آنان براساس قوانین اسلامی سنگسار گردیدند. مسئله اینست که آیا فلسفه ی اجتهاد می تواند کاری به نفع چنین اشخاص انجام دهد؟ آیا می توان مردم قندهار را آگاه نمود تا دریابند که شهوت قدرت جنایتی بس بزرگتر از شهوت تن آدمی می باشد؟ سنگسار نمی تواند زنا را محو نماید...»

(«اقبال و اجتهاد»، «نذیرصدیقی»، «نیوز»، ۳۱ جولای ۱۹۹۶) □

بنی صدر: رهبران ایران تروریست اند

ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور سابق ایران بروز پنجشنبه در میان تظاهرات امنیتی شدید در محکمه ای در برلین حاضر شد و اظهار داشت که قتل سه تن از رهبران کرد در سال ۱۹۹۲ در شهر برلین از طرف رهبران ارشد دولت اسلامی ایران تصویب گردیده بود. بنی صدر با متهم نمودن آیت اله علی خامنه ای رهبر روحانی و علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران گفت: «از نقطه نظر مذهبی حکم تنها از جانب خامنه ای و از لحاظ تشکیلاتی صرف توسط رئیس جمهور ایران تصویب شده می تواند.»

و همچنان افزود که در شروع هفته جاری گروهی تروریستی به خاطر کشتن وی به برلین اعزام شده بودند. قابل یادآوریست که مقامات قضایی آلمان علی فلاحیان وزیر اطلاعات و امنیت آقای رفسنجانی را نیز متهم به طرحریزی و رهبری تعلیمات تروریستی علیه مخالفان رژیم ایران کرده است.

«مسلم»، ۲۴ اگست ۱۹۹۶

نامه‌ی معلمی از کابل به یکی از شاگردانش

...»

به ملت است. در شرایط فعلی اساسی‌ترین کار مبارزان، پیدا کردن بهترین راه پیوند دادن و یکجا ساختن این حلقه‌های داغ و آتشین که



نه غم گشته شدن پدر و مادر ناکام تو و نه
هزاران دیگر هیچگاه از دل معصوم گرفته‌ی
تان زدوده نخواهد شد مگر اینکه روزی هم
ناظر رقص اجساد جنایتکاران جهادی بر سر
جوبه‌های دار باشید

از هم گسیخته و پراکنده در کوچه‌ها و خیابانهای شهر کابل و سایر نقاط کشور می‌باشد. اگر بتوانیم از این حلقه‌های منفرد یک زنجیر محکم و ناگسستنی بسازیم، می‌توانیم کشتی انقلاب را توسط آن به ساحل پروزی بکشانیم. دست و پای و دهن مترجمین و خائنین را با آن بیندیم. انجام این کار یکی از وظایف و مسئولیتهای پرافتخار ما را می‌سازد. آینده کشور و جامعه بدون شک بشما جوانان رابطه می‌گیرد و وظایف تانرا بیشتر از پیش سنگینی می‌بخشد و آمادگی و فداکاری بزرگی طلب می‌کند. آماده شدن به این کار باز هم به آگاهی انقلابی ضرورت دارد، چیزیکه یک لحظه هم نباید از کسب و بکار برد آن غافل بمانید.» □

سودابه عزیز، شهر کابل از آنجه که فکر می‌کردم به مراتب بیشتر ویران، تباه و به خرابه‌ای خوفناک بدل شده است. کوچه‌ها و سرکها از کانتینرهای که به حیث دکان خوراکیه فروشی، چوب فروشی، زغال فروشی و پرزّه فروشی استفاده می‌شود، پُر است. مواد خوراکیه در شهر است لیکن جز مشتی از تفنگداران چپاولگر کسی دیگر توان خریداری آنرا ندارد. از طرف چاشت و شام صدها کودک گرسنه که اکثرأ در سنین ۵-۱۲ سال هستند صرف بخاطر نان خشک گدایی می‌کنند. چنین معلوم می‌شود که عده‌ای از این اطفال به فامیل‌های مرفه چند سال پیش تعلق دارند که هیچ وقت گدایی نکرده اند، حتی شیوه خواستن به اصطلاح خیرات را هم چندان بلد نیستند. از خواستن "خیرات" بسیار خجالت می‌کشند بعد از تک تک دروازه دور ایستاد می‌شوند تا مبادا باز هم با کدام "جهادی" بی‌ناموس سرخورند ولی مجبور اند به هر در و دیواری سر بکشند. اکثر شان نحیف و لاغر اند. در سیمای شان نشانه‌های سوء تغذی از دوره مشاهده می‌رسد. این اطفال بعضی آنکه درس بخوانند مجبور هستند از صبح تا شام بخاطر پیدا کردن نان خشک سرگردان باشند.

در چهره‌ی معصوم و بشاش کابلیان هیچ سراغی از آن شادابی و لبخندی که در سالهای قبل از تجاوز بنیادگرایان بطور نسبی وجود داشت، نیست. تقریباً همه مردم اعم از زن و مرد، کودک و جوان و در هر جا، در موترهای شهری، در سرک‌ها و پیاده‌روها، دکان‌ها و هوتل‌ها، خانه‌ها و حتی در دوایر رسمی «دولتی» همیشه در فکر غرق هستند. با خود زیر لب گپ می‌زنند و بعضاً بدون آنکه خود متوجه باشند بی‌اراده دست و انگشتیهای خود را تکان می‌دهند. اینان را کدام مسایل اینقدر مورد فشار و اذیت قرار داده است؟ شاید فکر پیدا کردن یک قرص نان برای خود و اولاد چند روز گرسنه‌شان؛ شاید محاسبه دخل و خرجی که هر روز به مرگ و افلاس روبرو می‌شوند، شاید فکر تهیه یک چارک زغال یا چوب برای نجات کودکان‌شان از سرمای سخت و بی‌رحم زمستان؛ شاید کوتاهی و عدم رسیدگی به تداوی مریضان یا زخمیان‌شان؛ شاید عجز و ناتوانی از دوباره آباد ساختن خانه‌ی ویران شده؛ شاید فکر روزشماری بر چیده شدن تومار بنیادگرایان از وطن؛ شاید فکر روز انتقام شهیدان از وطن فروشان و بنیادگرایان یا شاید فکر استقبال از یک توفان عظیم توده‌ای و رها بی‌بخش که بیخ و بن این همه درد و رنج را برکنند؟ و صدها شاید دیگر که نمی‌توان همه‌ی آنها را برشمرد. لیکن یک چیزیکه در قدم اول می‌توان در سیمای هر یک از کابلیان دید، همان نفرت و کینه‌ی مقدس از وطن فروشان و بنیادگرایان خاین

تنزل دولت چین در نقش دلال بین «حکومت افغانستان» و پاکستان

مردم ما فراموش نکرده اند سالها پیش وقتی سر خانی چون گلبدین، «وزیر خارجه» نامیده و علم شد، چین اولین دولتی در جهان بود که او را به پیکنگ دعوت کرد و بدینصورت خشم و نفرت مردم ما را علیه این حرکت منجزکننده و در مجموع سیاستهای سازشکارانه و ضد انقلابی در رابطه با افغانستان برانگیخت.

دولت چین از مدتها به اینسو همواره کوشیده تا در همنوایی کامل با ارتجاع پاکستان، بدون چون و چرا از فاشنیست‌ترین و کثیف‌ترین نیروها و سرکردگان اخوانی در افغانستان به حمایت برخیزد.

هنگامی که محمد رضاشاه در محاصره شعله‌های خشم مردم ایران راه فرار می‌یابد و تمامی دولتهای دنیا از نزدیک شدن به او و رژیمش احتراز می‌جستند، هواگوین (رئیس حزب و دولت وقت چین) به تهران رفت و در

نتیجه لک‌های سیاهی را برای تاریخ سیاست خارجی آن کشور کمایی کرد. ولی گویی دولت چین از آن شرمساری تاریخی درس نگرفته که دربر بدنبال بنیادگرایان خاین وطنی و استقرار دولت شان است. طبق گزارش خبرگزاریهای جهانی در اول می امسال عبدالرحیم غفورزی (به اصطلاح معاون وزارت خارجه‌ی کابل) که سفری یک هفته‌ای به پیکنگ داشت گفت: «چینی‌ها گفته اند که خواهند کوشید تا پاکستان را ترغیب کنند روابطش را با دولت افغانستان از سر گرفته و راه حلی صلح‌آمیز را برای ختم جنگهای داخلی آن کشور جستجو کنند».

دولت چین می‌تواند هرگونه آرزو داشته باشد با باندهای مختلف آدمکشان اخوانی معامله‌گری کند، اما آیا به روزی هم می‌اندیشد که آتش خشم مردم ما میهن‌فروشان بنیادگرا را خاکستر نموده و دولتی آزاد و دموکراسی‌خواه را در افغانستان مستقر سازد؟ آن روز دولت چین جواب زدوبندش با خاینان بنیادگرا و تحقیر خواست‌های مردم ما را چگونه خواهد داد؟ □

نواسه تزار نوین

خبرگزاری رویتر در ۲۴ اگست ۱۹۹۶ گزارش داد:

نواسه ۱۵ ساله رئیس جمهور روسیه بوریس یلتسن در نظر دارد در یکی از گرانترین مکاتب بریتانیا درس بخواند. گفته می‌شود پسر مذکور که نام او هم بوریس است ماه آینده در «مکتب مل فیلا» در «سامرست» شروع به درس خواندن کرد که فیس سالانه‌ی آن به ۲۳۲۳۰ دالر بالغ می‌گردد.

بین تزارهای کهن و نوین تنها یک فرق موجود است که اولی‌ها غرق در تبهکاری و فساد خود، بی‌نقاب عمل می‌کردند و دومی‌ها پرچم مندرسی از «دموکراسی» را در بغل دارند.

مردم روسیه به زودی با تجربه دریافتند که گورباچف‌ها عوامل دشمن اند و فقط شایسته سیلی خوردن اند. فردا مسلماً به پوزدی یلتسن‌ها هم کوبیده و آنان را به زیاله‌دان تاریخ پرتاب خواهند کرد. □



رئیس جمهور سابق شوروی میخائیل گورباچف، کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری ماه جون روسیه، بتاريخ ۹ می در ولگوگراد بوسیله زنی از اعضای شاخه چپ افراطی «جنبش کارگری روسیه» برویش سیلی خورد. واقعه در جریان پنجاه و یکمین سالگرد پیروزی روسیه بر آلمان نازی در جنگ دوم جهانی در استالینگراد رخ داد، شهری که قشون روسی در نبردی تعیین‌کننده پیروز شده و نقطه عطفی را در جنگ دوم نشانی کردند.

خبرگزاری «اوتواس» به نقل از پلیس روسیه گفت که این دومین حادثه سیلی خوردن گورباچف طی دو هفته گذشته بود.

قبلاً در اواخر ماه گذشته در جریان یک اکسیون انتخاباتی در شهر اومسک سایبریا مرد جوانی به روی او سیلی محکمی حواله کرده بود.

خبرگزاری فرانسه، ۱۰ می ۱۹۹۶

این سیلی هانشانه تحقیر و طرد گورباچف از صحنه سیاسی روسیه می‌باشد.

دور نخواهد بود روزی که یلتسن‌ها نیز دربدل آنهمه ذلت سیاسی و اقتصادی که برای روسیه بسیار آورده اند، بسا لگدهای پر خشم و کین مردم مواجه شوند. □

شرکت قاچاق هوایی حاجی قدیر و برادران

حاجی قدیرخان حمل شود؟

دزدان و جنایت‌پیشگان هیچگاه راست نمی‌گویند. در شرکت قدیرخان هر چیزی نهفته است به استثنای سود و رفاه مردم ستمدیده‌ی ما. شرکت مذکور فقط برای انتقال هرویین و چرس قیادیه‌ی خاین به خارج و وارد کردن اجناس مختلف برای بازارهای قاچاق در پاکستان با مصونیت دولتی و دیپلماتیک، به وجود آمده است.

فردا ملا ربانی و ملا عمرخان نیز «میوند افغان هوایی شرکت» خواهند ساخت زیرا شنیده اند که «خر اگر از خر عقب ماند دم و گوشش از بریدن است». طالبان که در راکت‌باران کابل از گلبدین سبقت گرفتند، در شرکت هوایی سازی نیز از حاجی قدیر و دوستم (این یک شرکتی هوایی بنام «خط هوایی بلخ» راه انداخته است) پس نخواهند ماند.

مردم ما با قدیرها و دوستم‌ها و رهبران طالبان حسابها دارند و به آن امید اند که با پیروزی قیام بزرگ سرتاسری شان پوله‌ای زندگی از طریق شرکت‌های هوایی و غیره را ضمن محاکمات صحرایی، از حلقوم جنایتکاران بیرون کنند. □



قرار اطلاع در مارچ ۱۹۹۶ شرکتی بنام «خیبر افغان هوایی شرکت» در جلال‌آباد شروع به کار نموده است. بهادرشاه نماینده این شرکت در مصاحبه با روزنامه پاکستانی «وحدت» می‌گوید: «د هیوادوالو د ترانسپورتی مشکلاتو د حل د پاره... د افغانستان د هوانوردی وزارت د مقرراتو سره سم په شخصی ډول تأسیس شوی دی. ددی شرکت رئیس حاجی دین محمد او د ده په شمول د حاجی عبدالحق او حاجی قدیر په مشترک سهم فعالیت کوی.»^{*} بهتر بود نام این شرکت را نه با سوءاستفاده از نام تاریخی دره‌خیبر، بلکه مطابق با واقعیت آن «شرکت هوایی حاجی قدیر و برادران» می‌گذاشتند زیرا انحصارطلبی آنان چنان رسواست که حتی هیچ یک از دزدان جهادی دیگر را هم با خود شریک نساخته اند.

در شرایطی که مردم امنیت ندارند، نان ندارند، حتی اختیار جان و ناموس و مال خود را ندارند، آواره و سرگردانند، مسخره است که از حل مشکلات ترانسپورتی صحبت کنیم آنهم ترانسپورت هوایی! نیاز مردم فعلاً اینست که حاجی قدیرخان پسر نازدانه و برادران «جهادی» خود را مهار سازد تا از کشتن و آزار مردم دست بکشند؛^{**} نیاز مردم ما امنیت است تا در مسیر راه‌ها غارت نشوند؛ مهار کردن قومندانان است که بدون بی‌ناموسی و رذالت آرام ندارند؛ تأمین حقوق اولیه انسانی و ختم گلوله باران مناطق مسکونی و بالاخره نان و کار است نه ترانسپورت هوایی.

حاجی قدیر و برادران از برکت کمک‌های بی‌حساب دوران جهاد و غارت و چپاول دارایی‌های عامه و شخصی مردم این شرکت را ساخته اند. اگر چنین نیست صدها میلیون دالر را برادران مذکور از کجا آورده اند که دهها بنگله در جلال‌آباد و پشاور ساخته و حالا هم شرکتی هوایی برآه می‌اندازند؟ آنان قبل از «جهاد فی سبیل‌اله» نه تاجر بودند و نه زمیندار بزرگ.

آنان ادعا می‌کنند که شرکت جهت حل مشکلات مردم و فراهم‌آوری تسهیلات برای تاجار ایجاد گردیده است. اگر واقعاً این طور است باید دروازه‌ها را جمع‌آوری کنند و دزدان خود را از غارت اموال تجارتی باز دارند. آنان به استثنای عده‌ی معدودی از شریکان خود شان تاجران را از میدان خارج کرده و زمینه کار و فعالیت را بروی شان بسته اند.

بهادرشاه در همان روزنامه می‌گوید: «دا شرکت د یونسیف (UNICEF) او (UNHCR) امدادی مرستی قندهار او د هیواد نورو برخو ته رسوی». مگر مردم نمی‌دانند که همین کمک یونسیف و یو.این.اچ.سی.آر. و غیره بود که از افرادی کوچک و بی‌نام «کشمش‌خان»‌هایی ساخت که امروز شرکت هوایی برپا می‌کنند. همه می‌دانند که راه کوپته و قندهار کاملاً بلامانع باز می‌باشد پس چه ضرورتی است که کمک‌های یونسیف و غیره توسط طیاره‌های

☆ خوانندگان حتماً می‌دانند که حاجی قدیر «والی» ننگرهار، حاجی دین محمد معاون مولوی خالص و عبدالحق که در دور «امارت» مجددی قومندان عمومی پولیس در شهر کابل نام نهاده شد با هم نسبت برادری دارند.

☆☆ «مجاهد ولس» در شماره مسلسل ۲۴۴ خود می‌نویسد: «خو ورځی د مخه د والی صاحب څو یو سړی وواژه، دغه نازولی هلک یوه ورځ بندی هم شو او جناب والی صاحب په جهادی شورا کی په لوړ آواز دا خبره وکړه او ویی فرمایل: "سره له دی چی زما څو دی خو جزا به وینی." اما د ننگرهار د څارنوال په قول د هماغی ورځی په مازدیگری خپل څو دی د محبس نه وویست او خبره په هماغه ځای ختمه شوه.»

ملاقات «راوا»

با نمایندگان سازمان عفوبین الملل

د «راوا»

له مطبوعاتی کنفرانس خڅه گزارش

د ۱۳۷۵ کال د جون د میاشتې په ۲۲ نېټه د پېښور په پریس کلب کې د «راوا» لخوا د اوسني اوضاع او د هغې د حل لارې په اړه یو مطبوعاتی کنفرانس جوړ شوی وو. په دې کنفرانس کې چی گن شمیر خبریالانو برخه اخیستلې وه په لاندې ټکوباندې رڼا واچول شوه:



د گلبدین او رباني یو ځای کیدل، د طالبانو او حزب وحدت تر مینځ اړیکې، د افغانستان د فاجعې اصلي عاملین او د هغوی جنایتونه او خیانتونه، په افغانستان کې د پرمخ تللي، آزادي غوښتونکو ملي انقلابي او دموکراسي پلوه خوا کونودنه، چی په همدې گڼی کې د «راوا» د کنفرانس د انعکاس یوه برخه په پاکستانی مطبوعاتو کې وړاندې کیږي. □

بـه تاریخ ۱۶ جولای ۱۹۹۶ نماینده «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) با هیئت سازمان عفوبین الملل در شهر پشاور پاکستان دیدار داشت. درین ملاقات که مدت دو نیم ساعت ادامه یافت، عباس فیض مسئول بخش افغانستان و آقای روری مینگورین (Rory Mangoren) مسئول بخش آسیای آن سازمان شرکت داشتند. نماینده «راوا» در مورد فاجعه افغانستان، جنایات و عملکرد تنظیمها مفضلاً صحبت نمود و از هیئت خواست تا جهت افشای همه جانبه جنایات بنیادگرایان و به محاکمه کشاندن سران تنظیمها اقدامات عملی مؤثر انجام دهند. همچنان در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان (کشتار دستجمعی، اختطاف، تجاوزجنسی، شکنجه، اعدامهای خودسرانه...) گزارشهایی را به ادامه جانب «راوا» به ادامه همکاریهای قبلی به دسترس هیئت قرار داد. آقای روری مینگورین اظهار داشت: «گرچه سازمان ملل داستان غم انگیز افغانستان را به دست فراموشی سپرده است با آن هم ما بسیار علاقمندیم که با «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» و سایر سازمانهای آزادیخواه و دموکراسی طلب در ارتباط مستقیم باشیم تا بتوانیم حداظم استفاده را نموده و اسناد و مدارک معتبر در مورد نقض حقوق بشر در افغانستان بدست آوریم.»

هیئت عفوبین الملل خواهان برقراری تماس مستمر بین آن سازمان و «راوا» گردیده ابراز تمایل نمود که در صورت موافقت «راوا» گزارشهایی را که در آینده از طریق آن بدست می آورند، با ذکر منبع تکثیر خواهند کرد. □

□ - بحران شرق میانه

دنیای «صلح و آزادی»
یا پر از کشمکش و بی عدالتی؟

□ سخنی با آقای برهان الدین ربانی

□ باز هم سخنی با آقای برهان الدین ربانی

□ وقتی خدا مرده را می شرماند...

- یادداشتی بر ترهات نشریه گلبدینی «پیام زن مسلمان»



اگر مایل به دریافت ضمائم فوق هستید برای ما بنویسید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA - PAKISTAN

★ ★ ★

طلاق های شان در گذشته، حجله را هر چه بیشتر منور و پر بارتر سازند تا از خیر و برکت آن، چند بنا و ساختمانی که از گزند «پیمان مکه و مدینه» در امان مانده است با خاک یکسان نشود.

شاید قاضی حسین استدلال نماید که بچه ها را تأدیب نموده و اینبار در صورت «جدایی» مورد «تجاوز» سایرین قرار خواهند گرفت. اما آقای قاضی شاید از یاد می برد که بچه ها بیش از آن بی عزت شده اند که قرآن کابل بتواند تنگ آنانرا محکم ببندد تا از پاشیدن کثافت جلوگیری نمایند.»

★ ★ ★

انتشارات «نگرش و نگارش زن» - آمریکا،
با تشکر از دریافت آگهی انتشار کتاب «بی بی خانم استرآبادی و خانم افضل وزیری مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان» به قلم نرجس مهرانگیز، اطمینان می دهیم.

★ ★ ★

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - فرانسه،
باسپاس اطلاعاتی انجمن شما را دریافت کردیم که در آن گفته می شود:
انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران که در اوایل سال ۱۹۹۵ در فرانسه تشکیل گردیده است در نظر دارد به منظور افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی، مشخصات افرادی را که توسط این رژیم بخاطر عقاید شان جان خود را از دست داده اند جمعآوری نماید.
از کلیه دوستانیکه درین مورد اطلاعاتی داشته باشند تقاضا می نمایم به آدرس زیر تماس گیرند:

A.D.P.O.I
42 Rue Monge
75005 Paris, FRANCE
Tel/Fax: 40862747

★ ★ ★

داکتر سید خلیل اله هاشمیان - نیویارک،
سلامهای صمیمانه ای ما را بپذیرید. از دریافت دعوت نامه جهت شرکت نماینده «راوا» در «کنفرانس بین الافغانی و بین القاره ای در جستجوی صلح» در نیویارک، با تشکر اطمینان می دهیم.

★ ★ ★

دنیا - آمریکا،
از نامه پرمحبت حاوی اشاراتی به زندگی افغانان مقیم امریکا، کاپی مطلبی از واشنگتن پست و چک ۱۰۰ دلاری تشکر می کنیم. آمادگی تان برای پخش کاستها و «پیام زن» کار بسیار پر ارزش است، امیدواریم بتوانید در آینده گزارش مفصلتری از وضع افغانان مقیم امریکا تهیه و ارسال دارید.

★ ★ ★

«پیام زن» کوفت دل مردم ستم دیده را می کشد

ع. ث. - کابل.

طی نامه ی پرمحبت خویش می نویسند:

«صمیمانه ترین ارادات خود را به رهبری "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" و تک تک دست اندرکاران مجله تقدیم می نمایم. واقعا این مجله کوفت دل مردم ستم دیده افغانستان مخصوصاً مردم کابل و زنان زجر کشیده افغان را در مقابل بنیادگرایان پست فطرت کشیده است، شهادت شما در نشر این مجله از تقدیر و تمجید بالاست، زیرا نمی توان از شما صرف با گفتن تبریک تقدیر کرد.

گاهگاهی که "پیام زن" بدستم می رسد با حرص و ولع تمام مضامین آنرا چندین بار می خوانم. خواستم واقعهای را که صد در صد حقیقت است ولی عاملین آن سعی در پوشاندن آن دارند، جهت نشر بحضورتان تقدیم نمایم.»

از گزارش در مورد کثافت کاری قدریه یزدان پست که در همین شماره چاپ گردیده سپاسگزاریم. آرزو می کنیم مرتباً گزارش های خود را به «پیام زن» بفرستید.

★ ★ ★

قاضی حسین و اولاد خاینش

سالم - اسلام آباد،

با تشکر فراوان از دریافت نامه و مطلب ارسالی تان اطمینان داده از آن در همین جا استفاده می کنیم:

«منابع خبری ادعا نمودند که قاضی حسین احمد در نظر دارد تا هر دو جانب (حکمتیار و ربانی) را به قرآن قسم دهد تا در آینده علیه همدیگر نجنگند....»

قاضی همچنان مدعی است که با از دست رفتن قدرت مجاهدین در افغانستان، نیروهای اسلامی پاکستان تضعیف می شوند.»

(«نیوز»، ۱۸ می ۱۹۹۶)

اما مردم افغانستان به قاضی صاحب که ۱۵۰ میلیون کلدار به «تنظیم»

های خاین افغانی می دهد، می گوید:

مگر جنگ های چهار سال اخیر میان گروه های برادر و جهادی که پی آمد آنها جز تباهی، کشتار، تجاوز به ناموس، غارت، استیلای جهل، زن ستیزی و جباریت چیزی دیگری نبود، از برکت وصلت های دردانه ها در خانه ی خدا نبود که حالا در تلاش استی تا با برپایی جشن پیوند زوج هفت سنگ طلاق شده، بار دیگر در کابل آنانرا به قرآن قسم دهی تا منبعه لاقفل بخاطر حفظ آبروی پدر وکیل شان اینقدر ناز نفروشدند و با فراموشی تمامی

ر.ح.ی.م. - دهلی جدید،

با سلام و تشکر از نامه‌ی تان امیدواریم در آینده بتوانید مطالب و گزارشهایی از وضع زندگی مهاجران افغان در دهلی را برای ما بفرستید.

★ ★ ★

«خون باید گریست»

لیلما جعفری - هالند،

سلامهای گرم ما را بپذیرید. شماره ۴۳ «پیام زن» همراه با نامه‌ای برایتان ارسال گردید. بخشی از نامه‌ی شما:

«... خواهران من، دستم به قلم نمی‌رود، روح من از جنایت نوکران قدیم و جدید در عذاب است و ذهنم پریشان اندیشه‌ی فردا از تفکر باز مانده است. نمی‌دانم چه بنویسم و از کدام الم بنالم، گرچه نالیدن از آلام پیشه‌ی ما نیست، اما درد بزرگ ملی، دردی نیست که نباید نالید، واقعاً خون باید گریست زیرا اشکها خشکیده اند.

وقتی می‌بینم کرکس‌های لاشخوار (گلبدین، سیاف، مسعود، خلیلی، دوستم و امثالهم) بدن‌های پاره پاره عزیزان ما را تکه تکه می‌خورند و خوک صفت بر زنان و نوامیس ما تجاوز می‌کنند و همچو دیو سیاه خانه‌ها را بر سرفرشتگان معصوم و یتیم ما ویران می‌کنند و آنگاه شیطان‌وار و اسلاما، و اسلاما را از حلقوم ناپاک شان بیرون می‌دهند، باید از شدت درد خون گریست. دیروز گرفتار بند ستم به نحوی و امروز به نحو دیگری.

بلی خواهران مبارز، این درد از دردهایی نیست که در تحملش سکوت کرد. باید طلسم شیطانی این ددمنشان را با افشای چهره پلید شان شکست و کاخ‌های طلسم شانرا که از خون و استخوان بینوایان خانه‌بدوش ما بنا گردیده بر روی جسد‌های بویناک شان درهم کوبید. این رسالت همه‌ی ماست و مخصوصاً ما زنان محکوم به خانه نشینی و تحقیرهای پست.

ما باید از هویت مان دفاع کنیم، نگذاریم روزی محکوم به کالا شدن، روزی محکوم به برده‌ی مرد بودن و روزی دیگر آله‌ی دست شهوت پرستان باشیم.

(...)

ما نصفی از پیکره انسانی جهانیم، جنس، شنی و یا ملعبه نیستیم و نخواهیم بود...»

خواهر عزیز، ما با گفته‌های شما موافقیم. تمام انرژی خود را بشمول آن بخشی که در گریستن به هدر می‌رود، در جهت مبارزه علیه بنیادگرایان متمرکز نمود و برای رهایی از این وضع راه مبارزه سخت و طولانی را باید در پیش گرفت. با امید همکاریهای مداوم تان.

★ ★ ★

دفاع یارد

محمدرضا شاه و ساواکش؟

میترا - اسلام آباد،

نامه‌ی مملو از حمله‌ی تان به «کمونیست‌ها و مجاهدین خلق ایران» ضمن برخورد به مطلبی راجع به سعیدسلطانپور در شماره ۴۲ «پیام زن» و دفاع از شاه ایران برای ما رسید.

خواننده محترم، به نظر ما در اینکه رژیم محمدرضا شاه وابسته به امریکا و ساواکش به مثابه سازمان پلیسی‌ای مخوف، زندگی را بر مردم ایران سخت و تلخ کرده بود جای هیچ تردیدی نیست. ما نمی‌توانیم با گذشتن ازین باور خویش، تفاهم با این و آن گروه ضد جمهوری اسلامی را ترجیح دهیم. اینکه کدامیک احزاب جنبش وسیع ضد بنیادگرایی ایران بیشتر دارای پایگاه مردمی است، در آینده روشن خواهد شد و حدس و پیشگویی ما مسئله‌ای را حل نمی‌سازد. ما فقط صمیمانه آرزو می‌کنیم مردم ایران در پاره کردن زنجیرهای رژیم‌ی که بنام دین و مذهب برجسم و جان شان پیچیده شده هرچه زودتر به پیروزی رسیده و با درس‌گیری از گذشته و شکست‌ها بدیل با ماهیتی واقعاً آزادیخواه و دموکراتیک را جاگزین سازند. ما با همین موضع خود اگر دوست مردم ایران بشمار رفته نمی‌توانیم، بگذار با شعار دفاع از محمدرضا شاه و ساواک جهنمیش هرگز به این «افتخار» نایل نیاییم.

و اما در مورد سعیدسلطانپور باید گفت که انتشار شعر و زندگینامه‌ی انقلابیونی مانند وی از افتخارات «پیام زن» است. اشعار سلطانی‌ها مانند شمشیر آخته‌ایست بر حلق دشمنان که باز هم از آنها استفاده می‌کنیم.

★ ★ ★

گل حسن سعید - صوبه سرحد،

ستاسو د لیکونو او گزارشونو څخه چی په همدی گڼه کی چاپ شوی ډیره مننه. هیله ده د پرله‌پسی گزارشونو په رااستولو سره خپله د خوښی مجله «پیام زن»، ژوندی وساتی.

★ ★ ★

برای «راوا» کمک مالی جمع‌آوری کنید:

برای مارک آلمانی:

برای دالر امریکایی:

Mrs Shams
F.C. A/C No. SB-46
Habib Bank Ltd.
Jinnah Road Branch
Quetta, Pakistan

Mrs T.M. Shams
F.C. A/C No. 33
Habib Bank Ltd.
Complex Branch
Quetta, Pakistan

(ربانی) زنده نیست نباشد اگر شلیک
هر جا جنایتی بشود او بود شریک
گوید سلامتی قلوب است پس رکیک
هر چیز بشکند ز بها افتد و لیک
دل را بها و قدر بود تا شکسته است

★ ★ ★

پروین باختری - اسلام آباد،
از نامه و ابراز علاقمندی تان نسبت به «پیام زن» سپاسگزاریم.
«پیام زن» و سایر نشریات «راوا» را می‌توانید از طریق آدرس
مکاتباتی ما با پرداخت قیمت و هزینه پستی آن و یا از طریق
کتابخانه‌های مربوط افغانان در اسلام آباد بدست آورید.

★ ★ ★

مشاهد - پشاور،
باتشکر از دریافت نوشته‌ی تان پیرامون نشریه «سینا» اطمینان می‌دهیم.

★ ★ ★

دوستان نشریه «راه آینده» - آلمان،
با تشکر فراوان نامه، دو کلکسیون کامل «راه آینده» و دو نسخه از جلد
اول و دوم «یادهایی از گذشته» اثر دکتر فروتن را گرفتیم. نامه جداگانه‌ای
ارسال شد. موفقیت‌های هرچه بیشتر در کار و مبارزه برایتان خواهانیم.

★ ★ ★

خ.خ. - آلمان،
از نامه‌ای که به جواب مکتوب ارسالی ما فرستاده بودید، ممنونیم.
شماره‌های «پیام زن» رابه همان ترتیبی که خود گفته اید ارسال خواهیم نمود.

★ ★ ★

شاهد - ننگرهار،
زمونر سلامونه هم ومنی. ستاسو د خپلو سترگو لیدلی حال گزارش څخه
په همدی گڼه کی استفاده وشوه. د نورو گزارشونو په هیله.

★ ★ ★

ن.ش. محمود راتب - سوئیس،
با تشکر ۱۰۰ فرانک ارسالی دوست خورده‌ام ما را به «پیام زن»
دریافت نمودیم. و همچنان مبلغ ارسالی به فرد مورد نظران را به وی
سپردیم. به امید همکاری‌های بیشترتان. قسمتی از شعر ارسالی شما:

(گیلانی) این عجزه به صد عشوه‌ی قبیح
سایر برادران چو (نبی) غرق در مدیح
گفتند بارها به (سیا) کاملاً صریح
ای گل برون نیاوردش سوزن مسیح
خاری که عشق تو به دل ما شکسته است
شیخان دین فروش ستم‌پیشه‌ی وطن
مشغول قتل و غارت و تاراج و سوختن
گفتا (مزاری) وای به حال خراب من
این حسرتم کشد که ز مرغان این چمن

بال من فلک زده تنها شکسته است
آن تاجری که کرده پر از هیروین دکان
انجیرش خطاب نماید ناکسان
با خود فروشی می‌کند اظهار، این بیان
یک دل به سینه دارم و یک شهر دلستان
بازار من ز گرمی سودا شکسته است

(سیاف) گفت که ما اجیریم و آلتیم
از فیض اجنبی است که مغروق نعمتیم
اریاب، قهر گشته لهذا ملامتیم
ما دل شکسته از می مهر و محبتیم
سینای ما ز نشه‌ی صهباء شکسته است

کتابهای ذیل به «پیام زن» هدیه شده‌اند:

یادهایی از گذشته - حزب توده در صحنه‌ی ایران - نوشته

دکتر فروتن، از انتشارات «راه آینده»

یادهایی از گذشته - حزب توده در مهاجرت - نوشته

دکتر فروتن، از انتشارات «راه آینده»

با یک قدم سفر طولانی آغاز شد! - ویراستار مریم متین‌دفتری

برهنه در باران - مجموعه شعر از ماهان

خاطرات سیاسی - خلیل ملکی

اسرار سقوط احمدشاه - خاطرات رحیم‌زاده‌ی صفوی، بکوشش

بهمن دهگان

روز معلم - از انتشارات مجله مهرگان

محاکمه‌ی محاکمه‌گران - عاملان کشتار سیدحسن مدرس،

فرخی یزدی، دکتر تقی‌ارانی، سردار اسعد بختیاری

مصدق در محکمه نظامی - جلد یکم و دوم، بکوشش جلیل بزرگمهر

طرح استراتژیک امریکا درباره ایران و خاورمیانه - سند

تحقیقاتی از «مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا»

مکاتبات مصدق تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم

به این وسیله از دوستان «راه آینده»، خانم مریم متین‌دفتری،
ماهان و آقای رضا مهاجر بخاطر ارسال هفت جلد کتاب آخرالذکر
صمیمانه سپاسگزاریم.

موضیه ضیاء - کابل

با تشکر گزارش و قسمتی از شعر تان در همین شماره به نشر رسید. به امید همکاری‌های بیشتر تان.

ای که از خون کسان قصر و قبا ساخته‌ای

با خبر باش که دین و شرف ساخته‌ای

تنگ بادت که بکف اسلحه با نام جهاد

به زن و مال مسلمان وطن ساخته‌ای

پدرت نان جواری و یکی تنگه نداشت

قیمت موتور بنز را ز چه پرداخته‌ای؟

با فرومایگی، نادانی و خیره سری

یا به شمشیر جفا جیب کسی کافته‌ای

مفسد خاین و دزد و رهزنی

ورنه آن مال و مال را ز کجا یافته‌ای؟

شف دستار بزانو سرخالی ز خرد

تار و پودت زخون آزادگان بافته‌ای

★ ★ ★

حکیم محرمی - سویدن

با تشکر، از نامه‌تان ما نیز علاقمند برقراری ارتباط با شما و سایر افراد و نیروهای آزادیخواه و دموکراسی طلب بوده و این را از وظایف خود می‌دانیم. «پیام زن» و سایر نشریات را در صورت دریافت هزینه پستی آن، بطور مرتب ارسال خواهیم داشت. آرزو می‌کنیم باز هم از شما نامه داشته باشیم.

★ ★ ★

اسلام خاینان و بنیادگرایی

احمد مرید «مرادی» - راولپندی،

ضمن نامه‌ی خویش می‌نویسند:

«شما نباید این خاینان (باندهای میهنفروش) را بنیادگرای اسلامی بنامید. نام اسلام را از این کثیفان دور نگهدارید... آیا این‌ها واقعاً مسلمان هستند؟ اول مجددی را مثال می‌آورم، خودش دعوای اسلامیت دارد در حالیکه فامیلش در اروپا و امریکا با چنان «آزادی» و هرزگی زندگی دارد که روی پرچی‌ها را هم سفید می‌کند».

برادر عزیز، ما باندهای مزدور و جنایتکار حاکم بر کشور را به این دلیل بنیادگرایان اسلامی می‌نامیم که کلمه بنیادگرایی ماهیت ماورای ارتجاعی، جنایتکار، وطن‌فروش و ضدزن آنان را نشان می‌دهد و کلمه اسلامی در واقع صفت «رسمی» آنان است که در غلاف ضخیمی از آن خود را می‌پوشانند. ما همواره گفته ایم که بنیادگرایان همانقدر که خاین به این مرز و بوم اند خاین به دین اسلام هم بشمار می‌روند. آنچه که دین اسلام را در نظر

مجامع بین‌المللی بد معرفی می‌کند، اعمال این جنایتکاران و اسلامی وانمود کردن جنایات و بی‌ناموسی‌های آنان است. پس حساب آنان چنانکه از مردم جداست از دین مردم هم جدا می‌باشد. برای کسب معلومات بیشتر در این زمینه به مطلبی تحت عنوان «بنیادگرا و بنیادگرایی چیست؟» در شماره ۲۷ و ۲۸ «پیام زن» مراجعه کنید.

ضمایم درخواستی همراه با نامه‌ای به آدرس شما ارسال گردید، لطفاً از دریافت آن اطمینان دهید. قسمتی از شعر ارسالی تان:

افسانه‌ی کابل

چه محشر گشت برپا بر ویرانه کابل
که آید آه و شیون از هر خانه‌ی کابل
به شهر پر گل و سنبل بجز خاری نروید
زهی زان شهر پار و آه ازین ویرانه‌ی کابل

★ ★ ★

قنسلگری ایران و مزدورانش

رحیمی و اسدی

ف. زیوک - کویته،

از ارسال نامه و گزارش‌هایتان متشکریم. آنها را در همین شماره چاپ کردیم. قسمت‌هایی از نامه‌ی تان:

«... چندی قبل تصمیم داشتیم غرض تدای یکی از اعضای فامیل به ایران برویم، بعد از اخذ پاسپورت افغانی آنها را بدست یکی از دوستان که با مسئولین دفتر حزب وحدت در کویته کم و بیش شناخت داشت، فرستادیم. شخصی بنام رحیمی در جواب اظهار نموده بود که از هر پاسپورت مبلغ دوهزار کلدار بدهید، اجراء می‌شود درغیر آن امکان ندارد. بالاخره به قنسلگری ایران مراجعه نمودیم آنان هم گفتند که به دفتر حزب وحدت که مسئول آن در این روزها رحیمی می‌باشد مراجعه کنید. ما بدون تأیید رحیمی و اسدی (یکی از ملایان مسجد در علمدار رود) به هیچکسی ویزه نمی‌دهیم. بالاخره دوباره به خانه برگشتیم و از خیر سفر به ایران که وابسته به حکم دو مزدور باشد، گذشتیم... در ماه محرم سال ۱۳۷۵ یحیی رحیمی و عده‌ای از مهاجران کابل که در ضدیت با رژیم ایران قرار دارند، در یکی از مساجد علمداررود در حین اجرای مراسم مذهبی عاشورا مشاجره لفظی درگرفت، رحیمی و اسدی علناً از ایرانی‌ها دفاع نموده و مهاجران را تهدید به مرگ می‌نمودند. شایع است که مکتوب انفکاک رحیمی و چند تن از همدستانش از سوی خلیلی صادر شده اما به علت وابستگی شدید آنان به رژیم ایران تا حال سرجای خود هستند. رحیمی در جواب مکتوب خلیلی گفته است که «ما را نه تو مقرر کرده ای و نه برطرف می‌توانی.»

★ ★ ★

روبینه - پیبور،

زمونر تاوده سلامونه هم ومی. ستاسو رالیرل شوی مطلب به چی «ولی خان ته د ربانی بلنه» ترعونان لاندی دی په راتلونکی گڼه کی خپور شی. بیا هم مونر ته لیکونه او گزارشونه راولیری.

☆☆☆

وقتی خنجر شعر سلطانیور کاری می افتد

شفیقه صبوری - اسلام آباد،

نامه شما رسید. خوشحال می شدم که آن را با نظرات خود چاپ نموده و قضاوت را به خوانندگان می گذاشتم. اما متأسفانه در این نامه مثلیکه خواسته اید با لحن و کلمات خاصی که بوی بد مخالفان اخوانی ما از آن بالا است، موضع تان را به روشنی من حیث یکی از طرفداران بنیادگرایان خاین اعلام دارید. در اینجا به نکات اساسی نامه شما بسیار مختصر اشاره می کنیم تا مجدداً بر موضع خود تأکید و ریزم ولی انتظار نداریم ادامه این بحث ها به تقاضی بین ماکمک کند مخصوصاً به دلیلی که در آخر می آوریم:

۱ - ما برآنیم که بدبختانه هنوز پرده برداشتن از ماهیت و اعمال بنیادگرایان جنایت پیشه را نشریات دیگر مانند «پیام زن» بدون ملاحظه کاری و با صراحت، اولاً انجام نمی دهند و ثانیاً اینکه - و این مهم تر است - ما از افشاکاری به نتیجه ی قاطع واژگونی و نابودی اخوان و نظامشان می رسیم. اما به استثنای معدودی از آنان، سایر نیروهای ضد بنیادگرایی، سلطه ی آنها را زیر سؤال قرار نمی دهند و فقط خواستار «اصلاحات» و «تعدیلات» در دستگاه خوین و خیانت زای آنها می باشند. همانطوریکه شما هم حکومت آن اراذل جانی را بسیار ساده و صرفاً «حکومت غیرمردمی» می نامید!

۲ - بازم می گویم که در پاکستان «آزادی مطبوعات و آزادی بیان تا اندازه ای تأمین است» و آن را غیرقابل مقایسه با ایران و بسیاری از رژیم های اسلامی و غیراسلامی دیگر می دانیم. این امر جدا از فساد و جهات سیاه حاکمیت در این کشور است و ما خود خیلی بیشتر از دیگران رنج آن را کشیده ایم. ما از آزادی مذکور با آنکه آنرا بسیار شکننده می دانیم، استفاده می کنیم. حالا شما که بخاطر این استفاده سخیف ترین اتهامات را به ما می بندید، چیز نوی نمی گوید. این گونه دشنامهای پست را مدتهاست از زبان گلبیدین، ربانی و سیاف ... می شنویم. شما به همین نام «شفیقه صبوری» شروع کنید به نوشتن علیه ما تا در خصوص ما و مدارا با «برادران» جهادی اخ دل تان برآید!

۳ - در پاسخ ما منظور از ماهی همان سرخانیان احزاب پشاور و منظور از آب، وضع موجود در اثر استیلا و سگ جنگی اخوان است. پاکستان مزدوران به قدرت رسیده و به قدرت نرسیده خود را در افغانستان دارد و بنابراین نه او و نه هیچ دولت دیگری نیازی به «گل آلود» ساختن آب افغانستان و «ماهی گرفتن» از آن نمی بیند چرا که مخصوصاً میهن فروشان

اخوانی بیش از چهار سال است که با تمام وجود و خالصانه خود را به آب پاکستان و غیره کشور انداخته و هرگاه این آب بخشکد زندگی این خاینان هم پایان می یابد.

هر تعبیر و درک دیگری از جمله ی ما مربوط به خودتان است.

۴ - ما بارها گفته ایم که چون احزاب فاشیست بنیادگرا و همدستان شان خود را «مجاهد» و هر عمل خود را «جهادی» می خوانند از اینرو پس از جاری شدن سیلاب خون و خیانت زیر پرچم «اسلام» و «شریعت ناب محمدی»، کلمه «مجاهد» معنی ای کاملاً منفی و منفور بخود گرفته و مرادف قاتل، بی ناموس، خیانتکار، میهن فروش، رهن، فاسد تا مغزاستخوان و غیره و غیره گردیده و همینطور است نسبت «جهادی». ما کلمه «جهادی» را هم به حساب تمسخر جنایتکاران اخوانی بکار می بریم و هم به عنوان کلمه ای ساخت جنایتکاران مذکور که هیچ ربطی به فرهنگ سیاسی ما و نیروهای آزادیخواه ندارد. ما کم نمی شناسیم مبارزانی را که علیرغم داشتن کوله باری افتخار از شرکت در جنگ ضد روسی و دولت دست نشانده، اگر اکنون «فرد جهادی» خطاب شوند آن را دردناکترین توهین بخود تلقی می کنند.

۵ - این حرف احمقانه را هیچگاه نزده ایم که هرکس با ما نبود خادی یا اخوانی است. ما کلیه افراد و تشکلهایی را که با ما نیستند ولی سیاستی ضد خلقی، ضد پرچمی و ضدا رجاع اخوانی و غیر اخوانی دارند و سازش هم نمی شناسند تأیید می نمایم. «استاد واصف باختری» شما را به آن دلیل مردود می دانیم که اولاً با روسها و دست نشاندهان شان ساخت و سخنگوی شان شد و امروز هم به «شاعری جهادی» بدل گردیده و از مباحث به معاونیت «انجمن نویسندگان» شرم نمی کند.

۶ - ما به مردم خود با دین و مذهب شان عشق داریم. ولی معتقدیم که تا کنون تمامی حاکمیت ها و بخصوص حاکمیت سیاه بنیادگرایی از دین بشدت سواستفاده کرده اند. چنانچه بکرات نوشته ایم، آنان دین را روکش هر رذالت و جنایت خود ساخته اند. برخی از روشنفکران بظاهر غیر بنیادگرا که بازار دین فروشی را گرم دیده اند ضمن به اصطلاح سیاست کردن، دین را به خدمت می گیرند و بطرز نفرت انگیزی کاسه داغتر از آتش می شووند. ما بعنوان یک نیروی اصیل طرفدار دموکراسی، دین را امری خصوصی دانسته و می خواهیم تا هیچ حزب و دولتی حق نداشته باشد آن را بخاطر مقاصد سیاسی مورد استفاده قرار دهد. ما در مقالات متعددی نشان داده ایم که در کشوری مسلمان یا غیرمسلمان دین می تواند جدا از سیاست باشد بدون آنکه کوچکترین مانعی در راه شئون دینی و مذهبی به وجود آید. این امر تنها آتانی را به عریده کشی وامی دارد که هرگز حاضر نیستند فکر ستمکاری بر توده ها با توسل به سلاح دین را از سر بیرون کنند.

۷ - و نکته ی آخر که گفتیم برجسته تر از هر چیز بین ما و شما حد فاصل پرناشدنی کشیده و شما را مستقیماً در بغل بنیادگرایان خاین پرتاب می کند، ستایش تان از اقبال لاهوری است و در مقابل اهانت تنگین به سعید سلطانپور با این کلمات: «شعر شاعری چون علامه اقبال حذف می گردد

مونیر ته بیا هم گزارشونه راولپوری.

عبداله حمید - چهاردهی کابل،

از نامه و شعرتان تشکر. قسمتهایی از شعرتان:

شادی نامه‌ی «بوزینه‌های تفنگدار»

عجب دوریست یارانم که سرکارست بوزینه

میان توده‌ی آدم تفنگدار است بوزینه

نظافت را نشانی نیست، در جان و سر و ریش

ز فرهنگ و تمدن سخت بیزار است بوزینه

مسلسل در بغل دارد، بزور تیروتوپ خود

به ملک ما رئیس و شاه و سردار است بوزینه

برای دفتر و تعلیم و دانش دشمن جانیست

زدل شیدای چرس و بنگ و نصور است بوزینه

بخارج برده سودا کرده مال ملت ما را

به نفع خود به چور و ولجه هشیار است بوزینه

به تعلیم تبهکاری شهادتنامه‌ای دارد

عجب مشتاق کشت و کشتار است بوزینه

خودش را نیست مغزی تا تمیز نیک و بد سازد

رسن در گردنش مامور اغیار است بوزینه

از این جنس بی‌الفت مجو افعال انسانی

شریر و ظالم و دزد و تبهکار است بوزینه

تمامی افتخارش کشتن و دزدی و بریادیست

انیس غارت و دزدی و کشتار است بوزینه

به تاریخ وطن خاین جلوتر از شجاع‌الملک

برای ملت ما خجالت و عارست بوزینه

وطن را می‌کند سودا تمام از مال و از ناموس

مرید دالر و کلدار و دینار است بوزینه

میان دفتر رسمی گرش بینی تو پنداری

نشسته بر سر تخت سماوار است بوزینه

☆ این نشریات جهادی (حالا معنی جهادی را فهمیدید میرمن شقیقه؟) تشنه اندیشه‌ها و موضع شما اند. و اگر آنها را به نظم درآورد تصور نمی‌کنیم از تولیدات آقای محمود فارانی پس مانده و برای سرودملی «جمهوری اسلامی» پرفیض و افتخارتان مورد پذیرش واقع نشود. تنها زن بودن تان برای برادران جهادی (باز هم سعی کنید معنی جهادی را دریابید) مسئله خواهد بود که آنهم امید است با پادر میانی خواهران جهادی مثل قدریه یزدانهرستی، آمنه افضل، فاطمه گیلانی یا صدیقه بلخی حل شود، اینطور نیست؟

امابرای شعر شاعرکی ایرانی بنام سعیدسلطانپور یک صفحه اختصاص داده می‌شود بدون آنکه یک بند شعرش بدرخور برای ملت ما جوانان باشد. از نظر ما اقبال لاهوری هم شعرهای خوب دارد ولی شعرهایی هم دارد که به مزاج مرتجعان گوناگون جور می‌آید. فراموش نکنید که دولت پاکستان - که شما آنقدر از آزادی‌کشی، استبدادی و ضد افغانستانی بودنش داد می‌زنید - از تنها شعرهایی که ده‌ها بار در روز در رسانه‌هایش مورد استفاده قرار می‌دهد شعرهای اوست. داوودخان دیوانه و پیروان پرچمیش هم که پادتان است اکثر آییناتشان ربابیتی از اقبال لاهوری آغاز نموده و به پایان می‌برند. ولی از جانب دیگر ما تقریباً تمام نوشته‌ها و شعرهای سعیدسلطانپور را دیده ایم. آتش درخشان شخصیت و صداقت انقلابی او بدون اغراق در هر سطرش پیداست. او دشمن هر نوع ارتجاع بود و آخر هم جانش را در راه مبارزه علیه فاشیزم دینی از دست داد. بناءً شعر او بر زبان هیچ مرتجعی اخوانی یا غیراخوانی جاری نمی‌شود. از اینجهت ما به سلطانپور و آثارش ارج بزرگی قایلیم. «اختصاص دادن یک صفحه» عکس و شعرش انعکاس کامل علاقمندی و احترام عمیق ما به او و بحساب نمی‌رود. اگر امکاناتش را می‌داشتیم تا حال مجموعه‌های شعر و غیره نوشته‌های او و دیگر هنرمندان انقلابی جان باخته را در هزارها نسخه به زبانهای فارسی و پشتو منتشر می‌ساختیم. مشکل شما و نظایر شما را با سلطانپور بهیچوجه این نمی‌سازد که «یک‌بند شعر» او «بدرد بخور برای ملت ما و جوانان ما» هست یا نیست. آیا اگر او زنده می‌بود و در شعری توده‌های به جان آمده‌ی ما را به قیامی توفانی برضد جنایت‌پیشگان اخوانی فرامی‌خواند، آنگاه خجالت می‌کشیدید و او را «شاعرک» نمی‌نامیدید؟ شما و امثال شما در مقابل سلطانپور قرار می‌گیرید زیرا که خون او در آستین همان نظامی پلید نقش بسته که یا کاملاً (با ما و اگر هابی «روشنفکرانه» که در کتابهای مثلاً دکتر علی شریعتی درج است) طرفدارش هستید. کینه‌ی شما با سلطانپورها نشان می‌دهد که واقعاً خنجر آثار هنرمندان انقلابی چقدر کاری است. باری، شقیه جان، طوریکه متذکر شدیم شما که از تحقیر شاعری شهید بخود نمی‌لرزید در واقع این را هم عیان ساخته اید که کجا ایستاده اید. از این به بعد دیگر «پیام زن» نمی‌تواند با شما گفتگو داشته باشد. بهتر است نوشته‌های تان را به «شهادت»، «فتح»، «مجاهد»، «دریغ» و بخصوص «بشیر المؤمنات» بسپارید* و خود هم صفحات «شعر و ادب» آن نشریات و شاهکارهایی چون «معراج مؤمن» از طبع محمد اسحق نگارگر را تا می‌توانید بخوانید که هم کیف کنید و هم ببینید که چگونه برای «درد ملت ما و جوانان ما» اکسیر اند. راستی آیا «ملت ما و جوانان ما» تحت سایه «دولتی اسلامی» به این پیمانه «جهادی»، دردی هم دارند؟

هن. - کابل.

زمونیر نیکی هیل و منی. ستاسو گزارش خُخه چی د زرغونی په لیسې کي د اخوانیانو کره وږه رسوا کوي په همدې ګڼه کي استفاده وشوه.

افغانستان" در برابر میهنفروشان اخوانی که از طریق دوستی از آن مطلع شدم، مختصراً اشاره کنم.

در جلسه‌ای از شورای تفاهم که در سال جاری در شهر پشاور برگزار گردید دوست من هم شرکت داشت، در جلسه که قرار بود سخنرانان نظرات خود را در مورد وضع فعلی کشور و راه حل آن ابراز دارند، پروفیسر رسول‌امین هم با شور و هلهله فراوان سخنرانی نموده گفت: "... ما باید بخاطر آوردن صلح در کشور و پایان بخشیدن به این وضع فلاکت‌بار، مبارزه قاطع..." و در همینجا دفعتاً دل از دل خانه‌ی پروفیسر صاحب‌کند شده رنگش می‌پرد و متوجه می‌شود که بکار برد کلمه "مبارزه قاطع" بدست از قاموس سازشکاری و زد و بند با بنیادگرایان است و ممکن باعث غضب آنان شده و او را هم به کمونیست بودن متهم کنند، ناگهان حرف خود را "دانشمندانه" اصلاح کرده می‌گوید: "... نی، نی، مبارزه قاطع نی، ما باید جد و جهد خود را علیه این وضع ادامه دهیم..."

و بدینصورت می‌خواهد بابکاربرد کلمه "جدو جهد" به حرفهای بی‌ارزشش رنگ "جهادی" داده به بنیادگرایان بفهماند که در صورتی که "استاد" و "انجنیر" لازم ببینند، حاضراست عیای موردپسند آن دو خاین را بدوش اندازد. برخورد شرم‌آور و اخوانی پسندانه‌ی دیگر رسول‌امین در نشریه "وفا" در مورد تظاهرات غرور آفرین "راوا" است که او از ترس بنیادگرایان هم گزارش آنرا بسیار ناقص آورده و هم به جای اینکه نام "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" را ذکر کند صرفاً به ذکر "شماری از زنان" اکتفا کرده بود. سومین برخورد اخوان شادکن و سازشکارانه او در مصاحبه‌اش با صدای امریکا عیان شد که تا توانست برای جلب توجه امریکا از "مرگ کمونیسم" سخن گفت ولی کلمه‌ای هم از جنایات بنیادگرایان به زبان نیاورد.

این همه خفت و پوسیدگی فکری اگر به دستور ولینعمتان نه بلکه فقط از جبن و در یوزگی خودش باشد، معتقدم که هرچند زمانی می‌توانست آبرویی برای آقای پروفیسر ببار آورد، اکنون مدت آن بسر رسیده است. بناءً متحیت یک افغان برایش توصیه می‌کنم که بهتر است ایام کھولت و پیرواش را درکنج عزلت سرآورد تا اگر احیاناً عمل قابل مباحثاتی درگذشته‌ی خود داشته باشد بیشتر لجن مال نشود.

★ ★ ★

ع.ق.ر. - پشاور،

از ابراز احساسات تان در مورد «پیام زن» ممنونیم. بخشی از مطالب درخواستی را به آدرس شما فرستادیم. سایر نشریات و شماره‌های «پیام زن» را بدایرت یافت هزینه‌پستی و قیمت آنها برای تان ارسال خواهیم داشت.

★ ★ ★

با ما مکاتبه کنید:

RAWA
P.O. BOX 374
QUETTA, PAKISTAN

م.ک.ت. سابق عضو «ساوو» - کانادا،

با تشکر فراوان از سه نامه و ضمائم آنها، یکی از گزارشهای ارسالی شما را در همین شماره به نشر سپردیم. اما نوشته «سازمان ملل چماق دست امریکا» چون در نشریه «شهروند» و نیز بصورت جزوه به چاپ رسیده لذا از انتشار آن در «پیام زن» معذوریم.
شعر «...باید کاشت» را متمرکز بر جنایتکاران بنیادگرا و همدستان روشنفکر آنان تشخیص ندادیم. امیدواریم کماکان از شما مطلب و شعر دریافت کنیم.

★ ★ ★

اجمل - لغمان،

ستاسو د رالیول شوی گزارشونو څخه چی په لغمان کی د اخوانیانو توری کارنامی رسوا کوی مننه کوو. بیا هم مونږ ته لیک او گزارش راواستوی.

★ ★ ★

حفیظ عمادی - امریکا،

از کتاب ارسالی تان (Politics of development and women in Afghanistan) متشکریم. درباره موادی که درخواست کرده اید، نامه جداگانه‌ای برایتان فرستاده شد، لطفاً از دریافت آن اطمینان دهید. امیدواریم همواره با هم در تماس باشیم.

★ ★ ★

تب‌لرزه از کلمه «مبارزه قاطع»

فیاض - پشاور،

باسپاس از نامه و کمک مالی شما قسمتی از نامه‌ی تان را ذیلأ به چاپ می‌رسانیم:

«خواهران دلیر و انقلابی "جمعیت انقلابی زنان افغانستان"،

من از خوانندگان دایمی "پیام زن" هستم و همیشه تمام مطالب آنرا با ولع فراوان مطالعه می‌کنم. "پیام زن" بدو دلیل خوشم می‌آید، اول اینکه در آن سازشکاری و لفافه‌گویی و عام‌گویی‌های روشنفکرانه که متأسفانه درین روزها مدام شده راه ندارد و دوم اینکه حاوی گزارشهای واقعی و تحلیل‌ها؛ جامع و بدور از برخورد "دیپلماتیک" از کشور اسیر ما می‌آید؛ و بدروستی به افشای عناصری می‌پردازد که به نام‌ها و اشکال مختلف شریع جرم و جنایت بنیادگرایان اند. فردا اگر مورخی با وجدان پاک بخواهد تاریخ افغانستان را بنویسد، بی‌گمان "پیام زن" از مدارک معتبر آن خواهد بود...
با الهام از نشریه‌ی شما بنوبه خود می‌خواهم مختصراً به سازشکاری مسخره و نفرت‌انگیز آقای رسول‌امین، رئیس "اتحادیه نویسندگان آزاد

نامه‌ی حاکی از احساسات ضد بنیادگرایی و ضد ارتجاعی تانرا با قطعه شعری بدست آوردیم. به امید دریافت اشعار، مطالب و گزارشهای دیگر شما. چند تا از چاروبیتی های ارسالی تان:

گلبدین

الا ای گلبالدین خوارت ببینم
به درد و غم گرفتارت ببینم
به چوکی صدارت نیاز داری
شود روزی که مردارت ببینم

سیاف

به زیر ریش سیاف خفته شیطان
گریز نیست از او هر اهل ایمان
بود فعلش خلاف عهد و پیمان
که شرم است نام او گیرم به جمع انسان

مسعود

خدا خوارت کند مسعود مکار
تویی قاتل تویی تخم ستمکار
بخون بنشسته از دست تو کابل
که کم باشد به مثلثات فرد خونخوار

مزاری

مزاری قاتل صدها جوانان
بود بدتر ز شمر خصم انسان
هزاران لعنت و نفرین نثارش
کند صدها یتیم با چشم گریان

پاسخ به چند سؤال

روح اله - اسلام آباد،

خواستار پاسخ به چند سؤال شده اند که بعلمت پراکندگی نامه و تکراری بودن سؤالا مختصراً به نکات عمده آن می پردازیم.
سؤال اول: «چطور در مناطق تحت تصرف طالبان پول ظاهرشاه رواج دارد؟»

جنگ سالاران وحشی و خاین بنیادگرا در قلمرو خود هر چه میل کنند، بدون در نظر داشت هیچ نوع پرنسیپ، انجام می دهند. حال اگر شما شنیده اید که در «امارت نشین» های طالبی پول ظاهرشاه رواج یافته و در قلمرو الحاح دوستم پول دیگری، با توجه به اینکه هر کدام از «رهبران» جنایتکار بنوبه خود نوت چاپ می کنند، هیچ جای تعجب ندارد.

سؤال دوم: «طالبان کی هستند، مزدوران پاکستان یا امریکا؟»

درین مورد ما هم خیلی دقیق چیزی نمی دانیم ولی آنچه مسلم است اینکه پاکستان و امریکا هر دو با پتکی دادن آنان، مزدوران قدیمی تر را

شعر حربه مبارزه

جاوید - پشاور،

از ارسال اشعار ن. آرش متشکریم. احساسات میهنی شان قابل قدر است. در شرایط امروزی کشور که ازدهای بنیادگرایی بر جان و هستی مردم ما پنجه افکنده است، مردم بیش از گذشته به شعر، نه به عنوان یک وسیله ی تفنن ایام فراغت، بلکه بمثابه حربیه ی لازم مبارزه علیه دشمن می نگرند. برای اینکه شعر امروزی از تاثیر و غنای بیشتر برخوردار باشد باید به افشای دشمن مردم یعنی بنیادگرایان خاین با صراحت تمام بپردازد و انعکاس رنج و نیازهای سلحشورانه ی مردم باشد.
در این شماره به آوردن قسمتهایی از شعر «هشت ثور» اکتفاء می کنیم. به امید همکاریهای هر چه بیشتر تان.

هشت ثور

هشت ثور آمد وطنداران وطن آباد نیست
شهر کابل گشت ویران مردمان دلشاد نیست
وردک و غزنی و هرات و بامیان و قندهار
از جفای ظالمان آری، دمی آزاد نیست
مملکت «آباد» کرد و جشن می گیرند کنون
از تجاوز های اینان طاقیت فریاد نیست
لاف استادی زنند: «ماییم استاد جهان»
قاتلین ملت اند، زینها یکیش استاد نیست
دشت و کهسار وطن از کشته گان گلرنگ شد
خرمی از باغ رفت جلوه ی شمشاد نیست
ثروت ملی فنا شد باغ و بوستان پر زخون
آری، کار عشق میهن پیشه ی جلا د نیست

میجر ریتاپرد جاوید جلال خان - پبستون خیبرخواه تنظیم
پاکستان،

د «پیام زن» وروستی گنه له یوه خانگری لیک سره ستاسو په پتی درواستول شوه، هیله ده چی ترلاسه کړی به مو وی. پاتی گنی به وروسته تر دی چی ستاسو د ضرورت وې موادو په څرنگوالی وپوهیږو درواستول شی. هیله مند یو چی د بنسټپالی ضد مبارزی له لاری د پبستون او ټولو رنځیدلو انسانانو د خیرخواهی په لار کی بی شمیره بریالیتوبونه ترلاسه کړی.

عاقله روشن - اسلام آباد،
سلامهای گرم ما را متقابلاً بپذیرید.

ننگیالی - جلال آباد،

ستاسو شعر مو ترلاسه کړ. چی خینی برخی یی دلته لولی:

په جامه سپین په زړه تورماره ورک شه

پردی مزدور وی ای غداره ورک شه

زور پرنگی ای مکاره ورک شه

جاسوسه موږه لاپخوا پیژندی

د بلل د گټو څوکیداره ورک شه

ضمیر ناپاکه په چل ول گرځیدی

ای دوکه مار تگ او تگماره ورک شه

نه یی افغان ته د پردی بچی یی

په جامه سپین په زړه تورماره ورک شه

که د افغان ولس په گوتو راغلی

نور به د وشلوی د قاره ورک شه

مونږ هر جاسوس او هر غدار تکو

وکړه تپوس د خپل باداره ورک شه

☆☆☆

محمد عظیم - کوپته،

کاپی «زن در بستر زمان» را همراه با نامه جداگانه ای برایتان فرستادیم.

از دریافت آن اطمینان دهید.

☆☆☆

حیدر خان باندوال - میرپور آزاد کشمیر،

از دریافت نامه صمیمانه تان سپاسگزاریم. نامه جداگانه با شماره ۴۳

«پیام زن» را برایتان فرستادیم. همکاری تان را با ما ادامه دهید.

☆☆☆

قدم نحس گلبدین در کابل

مسلم قاسمی - پشاور،

متقابلاً سلامهای گرم ما را بپذیرید. قسمتی از نامه شما:

«برای کسانی سؤال است که گلبدین چطور به کابل رفت. اما دلیل این

کاملاً روشن است، زیرا او همان لته مستعمل است که حال بادرانش

بی خواهند از آن در قالب دیگری استفاده کنند.

روزی که قدم نحس گلبدین به کابل می رسد، مردم ماتمдар کابل در

معروض راکت پرائی های وحشیانه طالبان قرار می گیرند، که تقریباً دو

ساعت، بلاوقفه طول می کشد.

برای «پذیرایی» این خاین فقط عددی معدودی از کارمندان دولتی

جبری آورده شده بودند و «صدراعظم» با سگ و سگر خود که بسیار به

می ترسانند. اگر می رسید که با وجود داشتن آنهمه مزدور چه نیازی به پرورش طالبان بود، پاسخ این است که دولت های ارتجاعی حتی المقدور گروه های متعددی را جهت تحقق منافع شان بمثابه نیروی ذخیره پرورش می دهند تا در صورت سرپیچی یکی، سرسپرده دیگری را محکم و وفادار داشته باشند. سؤال سوم: «چرا "پیام زن" همیشه در باره "رهبران" جهادی می نویسد ولی هیچ وقت از مهاجران که توسط پلیس پاکستان مورد اذیت قرار می گیرند، حرف نمی زند؟»

در مورد ماهیت پلیس پاکستان و آزار و اذیت مهاجران توسط آنان تا جاییکه خود تجربه کرده و گزارشهایی از هموطنان را دریافت نموده ایم در شماره های مختلف "پیام زن" نوشته ایم. ولی منشأ اصلی اعمال فشارهای گوناگون از سوی دولت پاکستان علیه مهاجران ما را باید در حاکمیت میهن فروشان جهادی در کشور دید. به چند دلیل: (۱) اگر سگ جنگی آنان برای کسب چوکی و مقام نمی بود، چرا مردم ما آواره و دربردار می شدند (۲) عجیب نیست که گاهیگاهی پاکستان قصد خشم خود را از ناز و کرشمه های نوکران بنیادگرایش در کشور (حمله به سفارت پاکستان در کابل) از مهاجران ما بکشد. ما معتقدیم که هر قدر مهاجران از احزاب خاین فاصله بگیرند و متشکل شوند به همان اندازه قادر خواهند بود در مقابله با پلیس پاکستان و دفع مصیبت آن توانا باشند.

سؤال چهارم: «شما برای کی کار می کنید و کدام کشور ها شما را کمک می کنند؟»

متأسفانه درک شما هم مثل درک شماری قابل توجهی از هموطنان ما از تشکل سیاسی در قدم اول مزدوری و وابستگی آن به کشورهای خارجی و منابع مختلف استخباراتی می باشد. اگر به تشکل ها فقط از روی احزاب پشاور و ایرانی که هست و بود شان منوط به نوکری برای کشورهای دیگر است، قضاوت کنید، دچار خطای فاحشی می شوید.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» همانطوریکه از نظر اهداف کاملاً نقطه مقابل «تنظیم» های خاین قرار دارد از نظر دریافت کمک از کشوری خارجی نیز می بالد که شباهتی با آنها ندارد. ما برای مردم و در درجه اول زنان متمسک خود کار می کنیم و به دلیل آنکه با هر چه بنیادگرا و مرتجع است سرآشتی نداریم، از کمک قدرتهای ارتجاعی همسایه، منطقه یا جهانی محرومیم. همین عدم وابستگی ماست که قادریم جانب هیچ باند خاین اخوانی را نگیریم و همین است که کلیه جنایتکاران مذکور در مبارزه علیه ما هم فکر و همدست اند.

☆☆☆

زهره سجادی مسئول دایره ی توزیع «نقطه» - فرانسه،

از دریافت نامه و کلکسیون «نقطه» سپاسگزاریم. «پیام زن» مرتباً برایتان ارسال خواهد شد. امیدواریم شما نیز همیشه مارادریست پستی تان داشته باشید.

☆☆☆

شیر شورش - اسلام آباد،

از نامه و شعر ارسالی تان تحت عنوان «پیمان مرگ» که در همین صفحه
ملاحظه می‌کنید، سپاسگزاریم. آرزو مندیم همیشه با ما در ارتباط باشید.

پیمان مرگ

دست وحدت با خسان از بهر قدرت می‌دهی تابکی از بهر قدرت تن به ذلت می‌دهی؟
گاه با «جنبش» گهی دست به «وحدت» می‌دهی در حکومت خلق و پرچم راتو شرکت می‌دهی؟
تابکی ما را به راکت زجر و محنت می‌دهی؟
روز محشر چون جواب خون ملت می‌دهی؟

لکهای ننگین دامن جهادی گلبدین بی‌ترحم، سنگدل هم کج نهادی گلبدین
خوب می‌شد گرتو از اول نژادی گلبدین چون زاول مایه‌ی فسق و فسادِ گلبدین
دمبدم ما را ز ظلمت حس نفرت می‌دهی
روز محشر چون جواب خون ملت می‌دهی؟

با ملیشای پلید روس گشتی هم‌نظر با غلام روس پرور گشتی آخر هم سفر
حیله و نیرنگ یکبارت چو افتد بی‌اثر بر سر شطرنج مکرر می‌روی چال دگر
جان سگ آخر به فکر کسب قدرت می‌دهی
روز محشر چون جواب خون ملت می‌دهی؟

ایکه «شورای هماهنگی» ز جهلت ساختی راکت و بم بی‌عدد بر شهر ما انداختی
تا بهمدستی «دوستم» بر سر ما تاختی این قمار خون و آتش را چو سابق باختی
آخر از این اتحاد بر خویش لعنت می‌دهی
روز محشر چون جواب خون ملت می‌دهی؟

دادی از ظلم و ستم چنگیزیان را افتخار قتل و غارت از هلاکو هم نمودی بی‌شمار
چون علاالدین بسوزی شهر ما را بار بار افگنی راکت تو ای بی‌رحم روز صدهزار
«صدر اعظم» صاحباً درس حکومت می‌دهی!
روز محشر چون جواب خون ملت می‌دهی؟

بهر قدرت پیش «دوستم» عذرواری می‌کنی بوسه روی و دست و پاها «مزاری» می‌کنی
با «تنی» در خلوت شب زنده‌داری می‌کنی بهر قدرت یک سخن، هر بی‌وقاری می‌کنی
خویش را جلاد قرن بیست شهرت می‌دهی
روز محشر چون جواب خون ملت می‌دهی؟

با چنین قلب سیاه از نسل انسان نیستی ددمنش خوبی و هم کمتر ز حیوان نیستی
می‌خورم سوگند، یک جو مسلمان نیستی چون که پایند اصول امر یزدان نیستی
ملتی را زجر چون ای پست فطرت می‌دهی؟
روز محشر چون جواب خون ملت می‌دهی؟

مشکل آنها را جمع کرده بود، از بالای اجساد شهدای
کابل گذشته برای برگزاری محفل "حلف برداری" به
هتل انترکانتیننتال می‌رود تا یکبار دیگر، بخاطر
خیانت به مردم و کشور بخون تپیده سوگند یاد کند.

گزارش هاز فراه طالب زده

ج. م. - فراه،

در نامه خویش می‌نویسد:

«پیام زن» را که خیلی دوست دارم تازه بدست
آورد. خوشحالم از اینکه کسانی وجود دارند که
صدای اعتراض زنان رنج‌دیده افغانستان را بلند
کرده به مبارزه قاطع علیه بنیادگرایان
می‌پردازند. امیدوارم هیچگاه، زنان ولایت فراه
فراموش نکرده با مادر رابطه باشید و حتماً برای ما
«پیام زن» بفرستید. وعده می‌دهم گزارشهایی از وضع
فراه و ستمدیدگی زنان این ولایت برای شما بفرستم.
عجالتاً به مجله کمک مالی نمی‌توانم زیرا خانه نشین
هستم. «طلبه کرام» حاکم بر فراه دست زنان را از کار
در خارج خانه گرفته اند. در آینده سعی می‌کنم شمارا
در زمینه مالی کمک نمایم.

چند گزارش جهت نشر ارسال نموده‌ام در
صورتی که قابل چاپ باشد، نشر گردد در غیر آن
مسئله‌ای نیست. فقط بپایم «پیام زن» را
مرتب بفرستید.»

از نامه پرمحبت تان تشکر، گزارشهای ارسالی
تان در همین شماره چاپ گردید. «پیام زن» مرتباً در
دسترس تان قرار خواهد گرفت. آرزو مندیم
همانگونه که نوشته‌اید با ارسال گزارشهای سودمند
مجله خود را غنی‌تر سازید. گزارش های موثق
خوانندگان از ارزش والایی برای ما برخوردار اند.

ابراهیم - پېښور،

زموږ نيکي هيلې ومني ستاسو ليک او
«دکابل سوزيم يا د هنري زیرمو کنډواله»
تر عنوان لاندې مطلب مو ترلاسه کړ چې په راتلونکي
گڼي کې به تری استفاده وکړو.

ماری طبییی و غ. ملک زاده که بعد از خدا، کلتنن خدای شان است!

شاکره - بوخوم (آلمان)،

ضمن ستایش فراوان از فعالیت و مبارزه ضد بنیادگرایی «راوا» می نویسد:

«نشریه "میهن" چاپ سویس (شماره ششم سال ۱۳۷۵) نامه ماری طبییی و جریده "مجاهد ولس" (شماره مسلسل ۲۲۲ حوت ۱۳۷۵) نامه غ. ملک زاده را عنوانی بل کلتنن رئیس جمهور امریکا مطالعه نمودم که خیلی مایه تأسفم شد. آیا ما در برابر قدرتهای جهانی اینقدر باید بی غرور و حقیر باشیم؟

ماری طبییی به رئیس جمهور امریکا می نویسد: "... در سال ۱۹۸۲ ... به سرزمین آزادی و بانی عدل و مساوات یعنی امریکا پناهنده شدیم ... بعد از خداوند شما (بل کلتنن) یگانه شخصی هستید که می توانید واقعاً قدم مثبت و مؤثری در راه برقراری صلح در کشورم بردارید. ... شما یک شخصیت فوق العاده خوب هستید و قلب بسیار رؤف و مهربان دارید ... شما متحیت رهبر یک ابر قدرت نه تنها مسئول زندگی مردم کشور تان هستید، بلکه مسئولیت تمام دنیا بشمول افغانستان به دوش شما گذاشته شده است. لطفاً به تقاضای من جواب مثبت بدهید و فرشته نجات کشورم باشید ..."

همچنان غ. ملک زاده از آلمان بعد از یادآوری سطحی و بدون ذکر نام و نشان عاملین جنایات و بی ناموسی ها در افغانستان که کسانی جز دست پروردگان همین امریکا و سیالانش نیستند، می نویسد: "حکومت امریکا کمک های مالی و تسلیحاتی فراوان که سر به سه میلیارد دالر می زند به مردم افغانستان نمود که ما درینجا از آن به قدرانی یاد می کنیم و متیقن هستیم که مردم حق شناس افغانستان این کمک ها را هیچگاه از یاد نمی برند ... توجه جناب شما را به حیث یک سیاست مدار مدبر، آگاه و مسئول به مظلومیت ملت افغان وداعیه برحق شان برای داشتن تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، وحدت ملی و آرمان ملی جلب می نمایم.

... ما به درایت، کاردانی و عواطف انسانی شما اعتقاد کامل داریم و از شما بحیث رئیس جمهور قدرتمند جهان ... می طلیم ... باین تراژیدی تاریخ پایان بخشید ... با ادای این وجانب شما ما هم دعا می کنیم شما در دوره آینده ریاست جمهوری امریکا پیروز شوید."

از پرداختن مفصل به این دُرُفشانیها که در واقع توهین به همه مردم ما است به این دلیل احتراز می کنم که به نظر من اینان در نوشتن چنین نامه هایی گناه ندارند زیرا از کشور و اوضاع آن یگانه اند و اصلاً نمی دانند که علت العلل فجایع

افغانستان در چه نهفته است. اگر این مسئله را می دانستند شاید هیچگاه از دولت امریکا این حامی و مربی نخستین بنیادگرایان برای ایجاد امن و ثبات و رهایی از چنگال خون آشام بنیادگرایان استمداد نمی جستند. این افراد نه از نقش مردم ما در جنگ مقاومت آگاه اند، نه از سنن یگانه ستیزی و آزادمنشی آنان و نه مخصوصاً از ماهیت کمک های تسلیحاتی و مالی امریکا در جنگ مقاومت که منحصرأ به پای بنیادگرایان ریخته شد.

اینان ادای مسئولیت دولت امریکا را که بعد از خدا برای شان مطرح است باید در حمله نظامی امریکا بالای عراق، جنگ فلسطینیان و اسرائیل، سرکوب جنبش آزادی خواهانه مردم پاناما، سومالی و غیره می دیدند نه صرفاً در کمک سه میلیارد دالری که برای رقابت با روسها صرف کرده است. واقعیت اینست که امریکا و قدرتهای اروپایی تنها به منافع خود می اندیشند و هر دالر خود را در جایی مصرف می کنند که چند برابر آن را بدست آورده بتوانند. من معتقد نیستم که رهبران امریکا و کشورهای متحدش برای کشور ما دل می سوزانند. اگر اینان کوچکترین احساس انسانی نسبت به رنج و الم ما می داشتند نباید قصابان بنیادگرا را این چنین به جان ملت ما می انداختند. این "مسئولین" تمام جهان طی چهار سال حاکمیت دُرُدانه های خود در کشور ما چه دل سوزی نشان دادند که حالا باید "فرشتهی نجات" کشور ما شوند؟ آنان که داغویان شانرا به جان مردم ما انداخته اند و باخیال راحت بیدادگرها، بربریت، چپاول و جنایات شان را به تماشا نشسته اند، چگونه می خواهند به این "تراژیدی پایان بخشیده" به صفت سیاستمدار "مدبر، آگاه و مسئول" به سگ جنگی های بین جنایتکاران پایان دهند؟

ماری جان، تو مقصر نیستی. یتیمی از جهان سوم آنهم از افغانستان که از ۸ سالگی در امریکا کلان شود طبیعی است که پدر و خدای دومش رئیس جمهور امریکا را می داند. مقصر اعضای فامیل اند که عمر بیشتری در آب و خاک اجدادی بسرکرده بودند ولی توانسته اند به تو لاف اقل آن تربیت و آگاهی را بدهند که بعد از خدا بل کلتنن صاحب را خدا ندانی که اگر آنقدر "قلب بسیار رؤف و مهربان" می داشت، درین چهار سال قتل

قابل توجه ماری جان طبییی و غ. ملک زاده

ماری جان، ببین «فرشته نجات» در روز مبادا چگونه فقط و فقط به فکر نجات مثنی جاسوسانش است و نه میلیونها توده ی مصیبت رسیده:

بنابر گزارشی از واشنگتن پریزیدنت کلتنن روزنهم سپتامبر اعلام داشت که «واشنگتن به هر کاری (در عراق) دست خواهد زد» تاکسانی را که با سی آی ای کار می کردند، در آستانه تهاجم اخیر بغداد، در فرار از آن کشور کمک کند.

پاسخ کلتنن به سوالاتی بود راجع به سر نوشت گُردیهایی که جهت بی ثبات ساختن رژیم صدام حسین با سی آی ای همکاری داشتند. «فرنپرس» ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۶

از عمال بنیادگرا و غیربنیادگرایش در افغانستان سیر شده پس قبل از همه به آن رژیم بدنام حاکم در کتبه معظمه دستور دهد که از کمک به خائنان جهادی دست گیرد.

اما درباره غ. ملک زاده نمی خواهم چیزی بگویم چرا که از ایشان یقیناً عمری گذشته و از اول که نشد حالا کمی دیر شده تا به وی فهماند که برای یک افغان با شخصیت و با وقار نهایت شرم آور است که مضمون دعایش را پیروزی رئیس جمهور امریکا در انتخابات تشکیل دهد».

★ ★ ★

جسمی و روحی دهها هزار هموطن ما بدست سگهای بنیادگرایش را تحمل نکرده و تا بحال از دم همدی آنان گرفته دورشان می انداخت. ولی برعکس کانگرس این "شخصیت فوق العاده خوب" همین چند ماه پیش مهماندار رئیس گلیم جمع ها و سایر خائنان در واشنگتن بود. یک دختر شریف و هشیار افغان نباید سرپست و ولی اصلی جنایتکاران حاکم در افغانستان و نیز پدر مداخله گران خارجی را "فرشته نجات" کشور ما بنامد. اشتباه دومی از نشریه هایی است که در سطح تو و غ. ملک زاده اندیشیده و نامه های خجالت بار تان را چاپ می کند.

خواهرک، تو ممکن است طبق نوشته نشریه از استعدادی تا درجه نبوغ برخوردار باشی ولی کاش در کنار آن می دانستی که همدی آنانی که در افغانستان فرمان می رانند بدون استثناء تف طفیلی یعنی نوکر نوکر هستند. کاش در نامهات از پرز دنت کلتن می پرسیدی که چرا مثلاً از رژیم بنیادگرای عربستان سعودی یا تمام نیرو حمایت می کند در حالیکه خود را طلبه دار مبارزه ضد بنیادگرایی می نامد؟ ضمناً شاید بدانی ماری جان که دولت ارتجاعی و وابسته به امریکای عربستان به دولت جانین سیافی و نوکران دیگرش تا می تواند پول می دهد. بناءً در نامهات از "فرشته نجات" می خواستی که اگر واقعاً



کلتن جاسوس سی آی ای

گزارش خصوصی

Clinton worked as CIA agent

SPECIAL REPORT

The US president Bill Clinton, has worked as a CIA agent when he was a student in Oxford University. He was recruited by the CIA to write reports against his fellow American students who opposed the Vietnam war.

... to the American Harris, quoted by the Daily al-

THE MUSLIM

بل کلتن رئیس جمهور امریکا زمانیکه در پوهنتون آکسفورد محصل بود به صفت جاسوس سی آی ای کار می نمود. او توسط سی آی ای استخدام شده بود تا در مورد آئنده همصنفان امریکایی اش که با جنگ در ویتنام مخالفت داشتند گزارش دهد. بر اساس گفتار روجر هاریس (Roger Harris) نویسنده امریکایی به نقل از روزنامه ی عربی «العرب» چاپ لندن انتشار می یابد، کلتن در سال ۱۹۶۹ در ناروی نیز متحیت جاسوس سی آی ای اشتغال داشت. او از مؤسسه ی صلح اوسلو دیدن نمود و از آئنده امریکاییانی که نیروهای امریکا را ترک گفته بودند لیستی تهیه و ارائه داد. روزنامه ی عربی گفت که کتاب هاریس بنام «شریکان قدرت» حاوی معلومات مهیج و حساس در مورد عملیات های مخفی سی آی ای اند. راجر هاریس عضو «امنیت ملی ایالات متحده» بود که در سال ۱۹۷۰ بنابر اختلافاتش در رابطه با مداخله ی امریکا در کامبوج، مستعفی گردید.

• • •

ماری جان طیبی و غ. ملک زاده، می بینید که «فرشته نجات» شما گویا عامل «سیا» هم بوده! آیا تا بحال از کسی شنیده اید که «سیا» در طول تاریخ خونبارش به خیر و فلاح افغانستان یا کشور دیگری کار کرده باشد؟؟

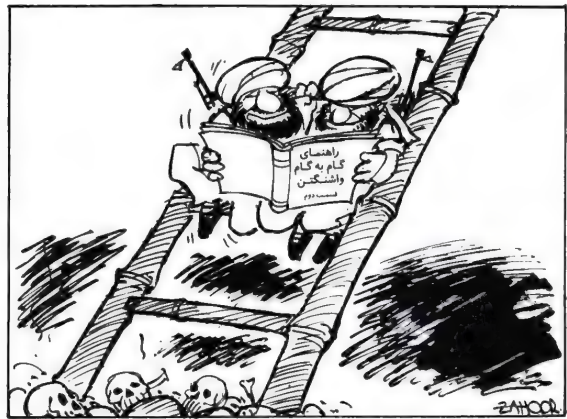
«قهر» بودن امریکا با نوکران

ع. غفور - پشاور،

در قسمتی از نامه‌ی خود می‌نگارند:

«چندی پیش یکی از اعضای کانگرس امریکا، نمایندگان جنایتکاران بنیادگرا (به استثنای گلبدین و سیاف) و همدستان خجول آنان را برای مذاکره به واشنگتن دعوت کرد. آیا امریکابه این ترتیب می‌خواهد وانمود سازد که دیگران دوجاسوسش رادورانداخته است؟ ولی آیا امریکافراموش می‌کند که آن دوخیانتکار با افراد مورد قبولش ربانی و مسعود در اتحاد بسر می‌برد؟ و توسط نورچشمش «خادم حرمین شریفین» تمویل می‌شوند؟ به نظر من «قهر» شدن امریکا با یک نوکر و دست کشیدنش بر نوکر دیگر غیر از فریب

و توهمین مردم ما هیچ معنی دیگری نمی‌تواند داشته باشد.»



پاسخ به نامه‌های دوستان ذیل به شماره آینده موکول شد:
ملک خیل - اسلام آباد، دولت خان - پشاور، آذر - کویت،
حفیظ عمادی - امریکا، محمدکریم - اسلام آباد، توخی - کانادا،
مژگان - اسلام آباد، و. - پشاور، عبدالقدوس - پشاور، ط. -
کویت، فروزان نوابی - آلمان، صبورزمانی - آلمان،
پروین دارابی - امریکا، بشیرمجاوب - ایران، محمدعظیم -
کویت، بشیرنبی - کانادا، ماهان - سویدن، احمدولید -
صوبه سرحد، داداله احمدزی - پشاور، شاهین - کانادا،
گل حسن سعید - لندن، کوتل، رضا فرمند - دانمارک،
شیر آقانوری - اسلام آباد، برات علی محمدی غمبار - ایران،
حمیدانوری - کانادا.

☆☆☆

کمیته فرهنگی و هنری «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» منتشر ساخته است

«خون کابل»، «توای مادر من» و «کابل انتقام شو» کاستهای ۶۰ دقیقه‌ای حاوی آهنگهای میهنی و انقلابی

بگذار این سرودها نیز همچو گلوله‌هایی چشم دشمن را درانده
و آزادیخواهان ما را در کار و پیکار شان الهام بخشد

قیمت فی کاست در پاکستان ۳۰ روپیه و در خارج از پاکستان ۲۰ دلار امریکایی
قیمت پست هوایی فی کاست برای اروپا ۳ دلار و برای امریکا ۵ دلار

کاستها را از طریق فروشندگان نشریات «راوا» خریداری کنید
و یا از طریق پرداخت قیمت و هزینه پستی آنها، به یکی از حساب‌های بانکی ما

برای امریکایی:

برای مارک آلمانی:

برای روپیه پاکستانی:



MS.A. ZAFAR
F.C.A/C NO. SB-46
HABIB BANK LTD.
JINAH ROAD BRANCH,
QUETTA-PAKISTAN

MRS.T.SHAMS
F.C.A/NO.33
HABIB BANK LTD.
COMPLEX BRANCH,
QUETTA-PAKISTAN

MRS. SHAMS
A/C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINAH ROAD BRANCH,
QUETTA-PAKISTAN

نشریات رسیده

آذرخش - ماهنامه مستقل ملی و دموکراتیک، ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی، شماره های ۸ الی ۱۱، ۱۳۷۵

آرش - ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و ورزشی، شماره ۵۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵

آفتاب - نشریه فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۷ و ۱۸، جوزا و سرطان ۱۳۷۵

آن - خبرنامه، عورت ایسوسی ایشن کاترجمان، نشریه ای ب زبان اردو، شماره ۲، اپریل و جون ۱۹۹۶

آوای زن - نشریه زنان ایرانی، شماره ۲۵، بهار ۱۳۷۵

آیینیه افغانستان - ماهنامه ای مستقل، ملی و غیر حزبی، شماره ۶۰-۶۱، ۱۳۷۵

اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره های ۲۵ و ۲۶، جوزا و سرطان ۱۳۷۵

افغانستان - مسئولیت حسین الملی بخاطر فاجعه حقوق بشر، از انتشارات عفوبین الملل، ۱۹۹۵

افغان ملت - به اروپا کسی د افغان تپولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۵ کال د چنگاښ میاشتی، ۵۶ و ۵۷ پرله پسې ګڼه

انترناسیونال - نشریه حزب کمونیست کارگری ایران، شماره ۲۱، جوزای ۱۳۷۵

انقلاب اسلامی در هجرت - شماره های ۲۸۴ الی ۳۹۲، ۱۹۹۶

ایران زمین - شماره های ۹۵ الی ۹۷، جوزای ۱۳۷۵

بلوچی - ماهنامه به زبان بلوچی، شماره ۱۱۹، جولای ۱۹۹۶

پسر - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره های ۱۲۵ الی ۱۲۸، خرداد - شهریور ۱۳۷۵

پنگاه - نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره های ۱۲ الی ۱۸، ۱۳۷۵

پلوشه - د کراچی نه د پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۶ کال د جولای، ۷۶ ګڼه

پویش - نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره ۲۵، ۱۳۷۵

پیوند - از انتشارات انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی، شماره ۲۰، جوزای ۱۹۹۶

تعاون - نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره اول، حمل و ثور ۱۳۷۵

جفاکش - انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، ماهنامه ای به زبان اردو، شماره های ۵ الی ۸، ۱۹۹۶

چشم انداز - گاهنامه ای فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۶، بهار ۱۳۷۵

حقوق بشر - نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره ۳۷، بهار ۱۳۷۵

خپلواکی (آزادی) - نشریه مرکزی سازمان ملی و دموکراتیک آوارگان افغانی، شماره ۲۸، جولای ۱۹۹۶

دعوت - اسلامی، خپلواکه، ملی، سیاسی، علمی او فرهنگی خپرونه، پرله پسې د ۵۹ تر ۶۴ ګڼې پورې، د ۱۳۷۵ کال د وری او غویی میاشتی

رنگین - نشریه برنامه تلویزیونی رنگین، شماره های ۲ الی ۴، حوت - جوزای ۱۳۷۵

راه آینده - در دفاع از مارکسیزم و سوسیالیزم، شماره های ۱ الی ۲۱

روزگارانو - نشریه ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره های ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ثور - اسد ۱۳۷۵

زن در مبارزه - نشریه زنان ایرانی در خارج از کشور، شماره ۴، ثور ۱۳۷۵

کارگر امروز - نشریه انترناسیونالیستی کارگری، شماره ۵۸ و ۵۹، ثور و سرطان ۱۳۷۵

فصلنامه زن - نشریه سوسیالیست - فیمنیست فارسی زبان، شماره ۱، جوزای ۱۳۷۵

کمون - ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره های ۶ و ۷، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵

کوردستان - ارگان کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران، شماره های ۲۳۱ و ۲۳۳

○ ○ ○

مجاهد ولس - آزاده، ملی اسلامی جریده، د ۱۳۷۵ کال پرله پسې ۲۲۶-۲۲۷ ګڼې

میهن - نشریه نهاد ملی میهن و انجمن افغانها در سوئیس، شماره ۶ مارچ ۱۹۹۶

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره های ۱۳۲ الی ۱۳۵، خرداد - شهریور ۱۳۷۵

نقطه - نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره های ۱ الی ۵

نوای صلح - شماره ۳، سرطان ۱۳۷۵

نوکین دور - ماهنامه اردو، شماره های ۳ و ۷، ۱۹۹۶

نیمه دیگر - (با نمایه نخستین دوره)، ویژه ی زبان و زنان، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۵

همبستگی - نشریه فدراسیون سراسری شورای پناهندگان و مهاجرین ایرانی، شماره های ۶۱ و ۶۳، ۱۹۹۶

About Iran... - Jun. 1996

Afghanistan - Vol. 12, No. 5, 1996

Afghan News - Published monthly by Jamiat-i-Islami

Afghanistan, Vol. 12, No. 4, 6 1996

ARIC Bulletin - ACBAR Resource and Information Center, No. VII/4, May - Aug. 1996

CCA - Vol. III, No. 2, Apr. 1996

News and Views - Women's Environment and Development Organization, Jun. Jul. 1996

Politics of Development and Women in Afghanistan - by Hafizullah Emadi

Post view - No. 6, Apr. 1996

Refugees - UNHCR, No. 103I and 104II, 1996

The Wings - Dr. Huma Darabi Foundation, Vol. 1 - 2, Feb. 1996

Women in action - Isis International, No. 3, 1995

Women Envision - Isis International, No. 31-33, Mar-May 1996

سایر اسناد

طبقه کارگر پیروز است! - از شورای کار

سعیدسلطانپور هنرمند انقلاب کارگری - از شورای کار

اعتراض به تحریکات نظامی و جنگ روانی آمریکا علیه مردم ایران - از جنبش روشنفکری ایران، اسد ۱۳۷۵

تحریم اقتصادی، سازشهای پنهانی و احتمال جنگ داخلی - از جنبش روشنفکری ایران

ورقه ای گهی جلسه شورای نشریه - از کانون ایرانیان لندن

رسالت ما، پاسخ به سرنوشت مشترک ماست! - از انتشارات انترناسیونال سوسیال

اوراقی از اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران):

زنده باد اول ما می سرخ!

از پرو تا نیل: پیروز باد جنگ خلق!

از کوهستان آند گرفته تا هیمالیا، تنها ره رهایی جنگ خلق است

مانویت ها در نیل جنگ خلق را آغاز کردند - اپریل ۱۹۹۶

اوراقی از افغانی تولنه به امریکایی

راز جنسیت - از انتشارات بی بی سی، ۱۹۹۶

شمس بهاء - از دکتر صابر آفانی

برایم بسپارید. با وصف آنهمه رذالت «وزیر» جهادی بعد از به چنگ آوردن ۷۵۰۰۰۰ روپیه و اعلان مقاطعه مولوی نبی از «دولت»، وظایف خویش را ترک نموده با عجله به پشاور فرار می کند.

قاجاقبری یونس قانونی

بتاریخ ۲ ثور ۱۳۷۵ دوصدوپنجاه میل کلاشنگوف که در موتری مینی بس جاسازی گردیده بود در منطقه ماهیپر توسط گروه جهادی آنجا کشف و ضبط گردید. بعداً معلوم شد که سلاحها مربوط یونس قانونی بوده که جهت فروش به پاکستان فرستاده می شد.

□ □ □

منصور - کابل

کابل در انتظار حمام خون دیگر

بتاریخ ۲۴ ثور اولین گروه مسلح ۴۰۰ نفری گلبدین به سرکردگی قومندان کشمیرخان باسلاحهای سبک وارد کابل گردید. حین جابجایی آنان در کندک تانک فرقه نمبر یک در قرغه، سیاف بحیث مهماندار همراه شان ریش می جنباند. شهادی عینی می گوید: مسئولین فرقه جهادی از افراد مذکور با بی اعتنائی تحقیرآمیز پذیرایی کردند. گلبدینی ها نیز خود را در چنگال دشمن دیرینه محاصره و اسیر دیده احساس سرافکندگی و خجالت می کردند.

قرار معلوم یک گروه ۴۰۰ نفری دیگر آنان هم در باغ داوود واقع دو راهی پغمان که نزدیک خط سوم دفاعی غرب کابل است جابجا شده است. شهریان کابل بنابر تجارب و شناختی که از «برادران جهادی» دارند، در پس پرده این سازش و آشتی اغواگرانه قاضی حسین و سایر پدران، یکبار دیگر خود را در آستانه ی غرق شدن در حمام خون و برپادی احساس می نمایند.

□ □ □

رحیمه - کابل

«استاد» به چه می خندد؟

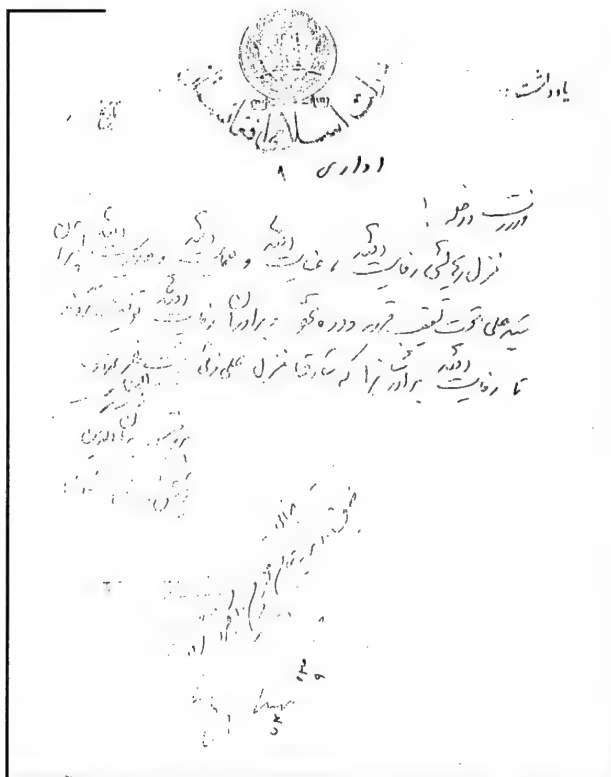
به مناسبت شروع سال تعلیمی ۱۳۷۵ در پوهنتون کابل محفلی برگزار شد که در آن ربانی نیز شرکت داشت. در محفل نمایشنامه ای توسط محصلان پوهنخی هنرهای زیبا اجرا گردید که وضعیت اقتصادی مأمور دولت و یک

گزارشهایی از افغانستان....

مهم دولتی معاش و امتیازات جداگانه می گرفت، معاش ۲۵ نفر محافظان شخصی اش را نیز از هر دو مرجع اخذ می کرد.

جیب لندکروز مدل ۱۹۹۱ شخصی واحدیار به گفته خودش توسط «دزدمشهور» سرقت گردیده به چاریکار برده می شود. هنگامیکه وی موضوع سرقت موتر را با مسعود در میان می گذارد او وعده بازگردانی موتر را می دهد. ولی بعد از مدتی که باردوم مراجعه می کند، برایش جواب داده می شود که موتر یافت شده ولی سارق حاضر نیست آنرا بازگرداند و ما هم بنابر «مصلحت جهادی» نمی توانیم بالای او (دزد مشهور جهادی) فشار آوریم.

همان است که واحدیار، ارزیانی خواهان غرامت ۷۵۰۰۰۰ روپیه پاکستانی، می شود. «استاد» هم با صوابدید جهادی «امر به دزدی و نهی از بازگردانی» طی حکم نمبر ۲۶۰۷ امر خریداری موتر جدید را به وزارت مالیه صادر می کند. وقتی پول مذکور جهت خریداری موتر به وزارت عودت مهاجران انتقال می یابد، «وزیر» صاحب اظهار می دارد که چون پول دریدل موتر مفقود شده ام می باشد و فعلاً به موتر ضرورت ندارم، پول آنرا نقد



مکتوب «پروفسر» خاین که باز هم نمی شرمد و از کیسه ملتی فقیر و غارت شده به یکی از مزدورانش امر خریداری لندکروز را می دهد

آموزش در نازلترین سطح خود قرار دارد. بعضاً اتفاق می افتد که معلم حتی در نوشتن درست نام شاگرد در صنف دوره ثانوی در می ماند. شاگرد نیز برای پذیرش درس آمادگی ندارد. جنگ، فیر راکت، بمباران طیاره، پرابلم های اقتصادی، اختطاف، بی ناموسی و سایر سرگرمی های جهادی بر معلم و متعلم شدیداً اثر گذاشته است.

محیط جهادی فاسد و جهل زده ی خارج مکتب، شاگرد را بی بندوبار ساخته که انعکاس آن در مکاتب بصورت اعتیاد شاگردان به دخانیات و حتی مواد مخدره و اخلال نظم و دسپلین مکاتب دیده می شود. عده ای از شاگردان وابسته به تنظیم های جهادی، ملیس به یونیفورم نظامی، همراه با سلاح و مخابره جیبی در مکتب آمد و رفت دارند که موجب مغشوش شدن اذهان سایر شاگردان می گردند. این قماش افراد، معلمان بخصوص معلمان زن را اذیت می نمایند. در بسیاری از مکاتب حتی چندین بار برخوردهای مسلحانه صورت گرفته که باعث جراحت معلم و شاگرد گردیده است.

فامیل های شاگردان نیز اکثراً سبب تغییر ساحه جنگ خانه بدوش می باشند بناء میزان غیابت شاگردان بالاست. همچنین شاگرد و معلم بنابر فشارهای اقتصادی به کارهای طاقت فرسای روزمزدی می پردازند که این نیز باعث غیابت مداوم شاگرد و معلم می گردد.

شاگردانیکه به مکاتب دور و دست رفت و آمد دارند از لحاظ ترانسپورت شهری دچار مشکل جدی هستند. اکثر فامیلها از پرداخت کرایه بس ها عاجزاند.

کتاب های درسی مکاتب مانند سایر وسایل چورگردیده در بازار به قیمت بسیار گزاف عرضه می گردد. فی جلد کتاب درسی مبلغ ۵۰۰ الی ۵۰۰۰ افغانی خرید و فروش می گردد. «وزیر» صاحب تعلیم و تربیه طی مصاحبه تلویزیونی اعتراف کرد که: «ما یک میلیون جلد کتاب درسی را از پشاور خریداری کرده به کابل انتقال دادیم ولی یک جلد هم به مکاتب نرسید».

کتابهای اکثر مکاتب بدون اینکه محتویات آنها مورد غور و بررسی قرار گیرده بهانه اینکه باپالیسی دولت اسلامی در تناقض است، آتش زده شدند. طی چهار سالیکه گذشت شکست و ریخت مکاتب ترمیم نشده است، برعکس چندین باب مکتب کاملاً طعمه حریق گردیده و یا بعنوان قرارگاه ها و قشله های عسکری مورد استفاده جهادی قرار گرفته و ساختمان آن با خاک یکسان گردیده است.

در این اواخر معمولاً «صدراعظم» سرپرست جهادی هفته دو بار به بعضی مکاتب شهر کابل سر می زند. هر بار مسئولین مکاتب قبل از آمدن وی مصارف زیادی را بر معلمان ناتوان تحمیل می کنند تا او را با

مریم دختر ۱۴ ساله ای است از ولسوالی قرهباغ ولایت پروان. پدرش که مجاهد بود در جریان جنگ شهید شد. مادرش شوهر دیگر گرفت و دیگر او را نپذیرفت. مریم نمی فهمید که توسط چه شخصی چهار سال قبل به اینجا آورده شده است. وی گفت: «چهار سال می شود که در اینجا هستم. تا حال هیچکس به دیدنم نیامده. من هم همه را فراموش کرده ام.» وی یکبار از دارالایتم فرار نمود ولی توسط موظفین دستگیر شده با قنடاق تفنگ شدیداً مورد لت و کوب قرار گرفت.

دختران دارالایتم می گویند: «چندی قبل دختری ۱۴ ساله بنام جمیله موفق شد از راه پنجره فرار کند».



یعقوب - کابل

وضع مکاتب جهادی زده

وضع نابسامان مکاتب، شهریان کابل را خیلی نگران ساخته و آینده فرزندان شانرا تیره و تار می یابند. کتب در مکاتب وجود نداشته و مطبعه تعلیم و تربیه هم کاملاً تخریب گردیده است. طی چهار سال گذشته ریاست تألیف و ترجمه با افراد اکثراً بیسواد، غیر مسلکی و غیر فنی خود نتوانسته نصاب تعلیمی جدید را تهیه کند. نصاب تعلیمی تهیه شده در پشاور به هیچ وجه جنبه عملی ندارد زیرا هم از فهم شاگرد بخصوص در دوره ابتدایی خیلی بدور بوده و هم اختصاصی بودن مضمون در آن رعایت نگردیده. مرز بین مساجد و مدارس دینی با مکاتب عملاً از بین رفته است.

تمام سامان، و ادوات لابراتوارهای مکاتب در اولین یورش «برادران جهادی» چپاول شد و آنها را برای تزئین منازل و بازیچه اطفال خویش مورد استفاده قرار داده و یا «کبار» کردند. لایحه تعلیمی اصلاً وجود ندارد. احکام و اوامر جهادی های وزارت تعلیم و تربیه قانون و مقرر نمی شناسد. افرادی که هیچگونه سوابق تعلیمی در مکاتب ندارند به ملاحظه اسناد «جهادی» در صنف های دلخواه شان شامل گردیده و یا بزور جهادی بودن اسناد فراغت تحصیلی را بدست می آورند. هر فرد جهادی وقتی میل به وظیفه معلمی داشته باشد بدون در نظر داشت سوابق کار و یا مسلکی بودن، فقط با داشتن «احکام» وزیر صاحب می تواند معلم مقرر گردد. اگر بست و کمبود وجود نداشته باشد نیز بست وی بصورت فوق العاده منظور می شود.

**وابستگی به قدرتهای خارجی + ارتجاع +
تروریزم + زن ستیزی + جهالت = بنیادگرایی**

سوخته است. زمانی به این ریاست «افتخار انرژی برق» می گفتند که اینک از برکت امارت «استادان» و «انجیران» نه تنها همه چیز آن تاراج شده بلکه ساختمان خالی آنرا هم به آتش کشیده اند و خساره وارده بر آن بیشتر از ۲/۲ میلیون دالر برآورد گردیده است.

جنگش های دهگانه پایتخت مجهز با لوازم مدرن که حیثیت ستون فقرات شبکه های برق رسانی شهر کابل را داشت تماماً غارت گردیده و حتی سنگ و خشت آنها را باقی نگذاشته و فعلاً به محل چوپه گذاری سگهای ولگرد مبدل شده اند، بیش از ۱۱ میلیون دالر می خواهد تا به حالت اولی برگردند.

وزیرک خبر ندارد که شعبه پلان و توسعه وزارتتی که بر آن سینه انداخته خساره های وارده بر استیشن های برق را اینچنین برآورد کرده است:

توحید خساره در قسمتی از شبکه های برق کابل ناشی از جنگهای «قدرت» طی سالهای ۱۳۷۲ - ۱۳۷۴	
مولد برق حرارتی و سب استیشن هودخیل جمعاً مبلغ ۱۶۱ ۳۳۳۰۱ دالر.	
سب استیشن برشناکوت	مبلغ ۲۰۴ ۱۳۱۵۰ دالر
ریاست ساختمانی امور برق و مواد ذخیره آن واقع برشناکوت و اصل آباد	مبلغ ۵۰۳ ۲۲۰۰۰ دالر
جنگش های ده گانه شهر کابل چون دهبوری، بریکوت، پل آرتل، مکروریان اول، چمن، مکروریان ۳، حصه اول خیرخانه و غیره	مبلغ ۱۱۱۶۳۲۰۵ دالر
پایه های کانکریتی و فلزی نواحی شهر کابل به تعداد ۳۸۷۹۳ پایه	مبلغ ۴۶۸۳۷۰۲ دالر
برج های برق و ترانسفارم های آن در تمام نواحی شهر شامل مؤسساتی دولتی و انفرادی جمعاً ۷۷۶ باب	مبلغ ۱۴۴۲۲۳۵۴ دالر
لین های هوایی به مساحت مختلف مسی و المونیمی ۱۵۰۰۰، ۴۰۰ و ۱۴۹۸۱۰۰۰ میلیون متر	مبلغ ۴۹۷۱۲۰۱ دالر
سلتیرهای مختلف ۱۵۰۰۰ و ۴۰۰ پایه، کش و گزری جمعاً ۴۹۶۵۰۳ عدد	مبلغ ۳۱۶۴۴۰۸ دالر
فیوز بکس ها معمه میترها و تمام محتویات آن ۹۸۶۳ باب	مبلغ ۲۰۲۴۹۱۵ دالر
مجموع	مبلغ ۷۹۰۸۲۱۰۳ دالر

عتیق - کابل

قتل تسکین روحی جهادیان

تضادهای درونی حزب وحدت (جناح اکبری و خلیلی) به اوج خود رسیده است. جنگ های شدید جهت کسب برتری در اکثر مناطق مرکزی راه انداخته شده که طی آن ولسوالی ورس که زادگاه اکبری است، بعد از

تشریفات خاص خیر مقدم یگوند. و آن دلفک جهادی نیز طی سخنرانی خویش هربار معلمان «کهنکار» را محکوم کرده به تقوا و اعمال جهادی مانند خود شان فرا می خواند و بعد دست به کیسه کرده برای عده ای از معلمان مبلغ چهار هزار افغانی خیرات می دهد.

□ □ □

م. ن. - کابل

گزارشی از ریاست برق کابل

انجیر محمد ایوب «وزیر» آب و برق به مناسبت حلول سال ۱۳۷۵ از طریق رادیو اظهار کرد: «در ظرف یک هفته تمام اهالی کابل از برق مستفید خواهند شد.»

ولی از پیام انجیر صاحب اهالی کابل استقبال نکردند زیرا جنایات و دروغ های شاخدار جهادی ها طی چهار سال، ماهیت اصلی آنان را برای همه برملا نموده است.

اما اگر «وزیر» صاحب روزی به مولد حرارتی برق هودخیل و سب استیشن سر می زد و می دید که برادران خایش چه مصیبت عظیمی بر توربین ها، شبکه ها و تجهیزات اتومات کنترلی و هدایتی سوچبورد های آن وارد کرده اند، اگر وزیرک جهادی تنها برآورد خساره وارده بر توربین ها را که ۲۳/۳ میلیون دالر محاسبه گردیده در نظر می داشت این چنین عوامفریبانه و سبکسرانه بیان نمی کرد که «شهر کابل طی یک هفته چراغان می شود.»

در شهر کابل برجهای توزیع و ترانسفرم های آن با تمام تجهیزات ادوات «های تینشن» ۱۵۰۰۰ ولت به قوه ۶۳۰، ۴۰۰ و ۲۵۰ کیلو ولت امپیر با سوچبورد های «لوتینشن» ۴۰۰ ولت مربوط ریاست برق کابل به تعداد ۳۷۴ پایه و همچنان ترانسفرم های مؤسسات دولتی و انفرادی به قوه ۱۰۰۰، ۶۳۰، ۴۰۰، ۲۵۰ و ۲۵ کیلو ولت امپیر با تمام تجهیزات، اتومات ها، قطع کننده ها به تعداد ۴۰۲ پایه فعال که جمعاً ۷۷۶ پایه می شد، وجود داشت. ولی فعلاً از برکت انقلاب اسلامی فقط ۲۴ پایه قسماً فعال، ۳۵ پایه قابل ترمیم و متباقی تمام ترانسفرم ها با تمام وسایل مربوطه قسمت ۱۵۰۰۰ و ۴۰۰ ولت به شمول تیل سیم های کویل، پلیت ها، سوچبورد های تقسیماتی و همه ی عناصر فلزی و لین هاییکه حتی ۱۰ سانتی متر طول یا صد گرام وزن داشتند نیز توسط رهنزان جهادی به غنیمت برده شده که طبق تخمینی برای فعال ساختن دوباره آن حدود ۱۵ میلیون دالر ضرورت است.

خساره وارده به برشناکوت کمتر از سب استیشن هودخیل نیست. برشناکوت شریان حیاتی برق شهر کابل را تشکیل می داد که امروز جهت راه اندازی دوباره آن حدود ۱۴ میلیون دالر مصرف برآورد شده است.

کمی دورتر از برشناکوت ریاست ساختمانی امور برق موقعیت دارد که تمام شعبه های دیزاین، سروی، انجیری، ورکشاپهای تولیدی و ترمیمی و وسایط ساختمانی آن چنان به نظر می رسد که گویی در اثر آتشفشانی قوی

خنجر بر خنجره‌ی درخیمان



سیدالسخندان

سیدالسخندان ۲۹ سال قبل در خانواده‌ای دهاتی در ولایت لوگر به دنیا آمد. او ظم نفع ثمر فرا از همان ظولیت چشمیده بود تا هنگامی که توانست شامل پوهنتون شود، به این آگاهی رسید که باید که وجود میلیونها توده‌ی تهیدست مستکین و مشغول‌نمرد در جامعه‌ی ازلای و ابدی نبوده و می‌توان و باید در راه سربرد سرشود کشور به دست اولی‌ها یا پیکار نمود. سیدال پیکارچه‌ی شور و ایمان انقلابی در همان نخستین روزهای ورود به پوهنتون به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمایندگان شعله‌ی شعله‌ی جاوید - چریکی‌ها - ظهور یافت. ضد ابرجسم و خلق و ضد اخوانی - شاخته‌ی شد. او با شخصیت جذاب‌الانقلابی‌اش نه تنها از محبوبیت و نفوذ وسیعی در میان محصلان و روشنفکران برخوردار بود بلکه طی مدتی معلمی در هزاره‌جات بیا و وصف تعلق به قوم پشتون و سخن گفتن به زبان پشتو - نه‌لسته‌ی مردم آن را در آنجا آگاهی سیاسی پختیده و با آنان پیوندهای عمیق دوستی ایجاد کند. او علاوه بر آنکه سخنرانی آتشین بود، شاعری بشمار می‌رفت که از اول تا آخر جز برای درد و نیرد و رنج‌انگ‌ان نرسود. سیدال سخندان در زمان تحصیل در پوهنتون، با گلبدین خاین هم‌دوره بود که با داروستی، تروریست و نریزبان‌پاشش بنام «جوانان مسلمان» پیوسته در صدد بود تا انقلابیونی جایگزین نظم سیدال را هدف لورور خود قرار دهد. در روز ۲۹ جوزای ۱۳۵۱، توطئه‌ی خای‌نانش عملی شده سیدال سخندان با گلوله‌های تفنگی‌های شخص گلبدین جانپیکار در خون نهد. لیکن یاد الهامبخش او مرکز از قلب مردم نخواهد رفت. توده‌های دهان و کارگر و روشنفکران انقلابی با اگر از یکسوی دریا رود گلبدین بهشت‌نروش و شرکاء را در آتش خشم و نفرت شان خوانند سوخت‌ان سوی دیگر، هر طریقه خون سیدال سخندان‌ها را بپول خسر و گل‌سرخ، سحرآب خواهند کرد.

دبزرگر دبجی‌غیر

ستره ملا که‌تور سنا غر به شاعر و ملی‌نشم
سنا د پېښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
چی به خپلوی به و هلم ما به خپ خپ خپ خپ
کتلېبه ناست و نهو اجن کله پالار نه ژول
اوس خلنی شوی به سنا ظلم زغملی نشم
سنا د پېښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
نه کران‌ناست‌بی‌ته‌شپه‌ورخ‌نیمانه کارکسی لکيا
به کیمه وری نه من لوخ دی ژوند کوم به بیدیا
مړی دی نیمه خپل مړه در پری‌پوولی نشم
سنا د پېښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
سنا بیداری ژما مزدوری به وی تر کومه وهنه
نه روغ رمت ژما رنطوری به وی تر کومه وخنه
پلارمی سنا و کړه غلامی، زغمی سملی نشم

د جوار به خیر به دی کوکتو لاندی و پرخوم
له شمدای شان او شوب نه به شا و خورخوم
سنا چم و چل را نه معلوم شو غولیدلی نشم
صنا د پېښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
خاشته می به کله پرمختگ غیرت ایمنان لومه
وینی به توبی کړم لدا نه به پیر غیرت توان لومه
بیر دی ایښل کړم پس له دی ایښلیدلی نشم
صنا د پېښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
ستاغه کیده به کچ غیر ارم لاس‌کینی غل‌لور
حق دی رانگر به غوښی اوس به بی اخلم به ژور
نسور د کسری به شیدستانو و پیریدلی نشم
صنا د پېښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
د نساچه وینو خوونه ویشخه لاس او پینسی
ورکسی به نشی له وطنه د ظلموه و پینسی
اوس شوخ‌خپلی سیمه شاسته شیدیدلی نشم
صنا د پېښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم
د حق شناری به هر اړور لومه غوږیولوم
زه به هم غیر غره په زړه کی‌بیر دروینه لوم
زه «سخندان» د میگزین لوی نور صوبیدلی نشم
صنا د پېښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

☆☆☆☆

من یک زنم...



مریمه‌ی هادی اسکویی

چریک فدایی خلق ایران که در
لورد سال ۱۳۵۱ طی مذاقعات
سلحش با مزدوران ساواک رژیم
محمدشاه، پهلوی جان باخت
ولی غسیر پسرش در گوش
مزاران زن آزاده‌پنوه را ایران
و ده‌گسر کشورها زنده و
ظن انکاراست.

من مادرم
من از ویرانه‌های دور شرف
هفتی که از آغاز با پای برهنه
زنی که از آغاز با پای برهنه
هزاره با گاو لاف‌ری در خرمن‌گاه
از طوق نا غروب
از شام تا بام، رنگی رنج را لمس کرده است
من یک زنم
زنی از ده‌گرمهای مرده‌ی جنوب
زنی که از آغاز با پای برهنه
سراسر این ملک تب کرده را
در نور دیده است
من از روستای‌های کوچک شالم
زنی که از آغاز در قالیزارها و مزارع
تا نهایت نوان‌گام شده است

من یک زنم کارگری که دستهای ما بین
کارخانه را
به حرکت در می‌آورد
هر روز توافقی را دنده‌های چرخ ریز می‌کند
پیش چشمانش
زنی که از عساری جانش
برقرار می‌شود لاشه‌ی خونخوار از تاهی خوش
الزوتی می‌شود سود سرمایه‌دار
زنی که مرادف مفهومش در هیچ جای فرهنگ نگ‌انود
وجود ندارد

دستهای سید
فامش ظریف
که پوشتن ظیف
و گیسواش طراکین باشد
من یک زنم با دستهای که از تیغ نیز درد و رنجها
زخم ما دارد
زنی که فامش از نهایت بی‌شرمی‌ها
در زور کار توفرسا آسان شکست است
زنی که در سینه‌اش دلی آکنده از زخمهای چرکین
خشم است

زنی که در چشمانش
انکاس کارنگ گلوله‌های آزادی
مرج می‌زند

من یک زنم
زنی که مرادف مفهومش در هیچ جای فرهنگ
نگ‌انود و وجود ندارد
زنی که پوشتن آینه‌ی آفتاب کویر است

و گیسواش پوری در می‌دهد
تمام فامش من نقش دنج و پیکرم نیمه‌کیه است
زنی که دستایش را اکثرای گرفتار سلاح پرورده است.
من زنی آزاده‌ام
زنی که از آغاز
با پای لایق و برادرم
دشها را در نور دیده است
زنی که پرورده است
بازوی نیرومند کارگر

دستان نیرومند پرزگر
من خود کارگر
من خود پرزگر

نرس مسعود از جبل السراج

در هفته اخیر حمل ۱۳۷۵ احمدشاه مسعود غرض اشتراک در نماز جمعه به یکی از مساجد جبل السراج رفت که بعد از داخل شدن وی، نمازگزاران بعنوان اعتراض مسجد را ترک کرده گفتند: «مسعود و دیگر جهادیه با موترهای پیجاروگشت و گذار دارند ولی مردم بیچاره ما از فقر و تنگدستی اطفال خویش را می فروشند».

این عکس العمل مردم جبل السراج زنگ خطر جدی برای او و سایر نظاری ها بود. با درک همین نکته، وی در جبل السراج کمتر بودوایش داشته و می خواهد استالاف را باخرج میلیاردها افغانی بعنوان مقر خود آماده سازد.

□ □ □

س. ی. - کابل

در ماتمسرای جهادی

در مکاتب کابل مضامین جدید بنام های بینش اسلامی، فقه و عقاید در پهلوی مضامین اساسی تدریس می گردند. معلمان خود نیز از محتوای آنها چیزی نمی دانند ولی مجبوراند به شاگردان درس بدهند.

■ یکی از نوآوری های «دولت» اسلامی تقسیم نمودن سرویس های شهری به بخش زنانه و مردانه می باشد. زنان به هیچ عنوان حق ندارند از دروازه جلوی موتر سوار شوند. برای آنان چهار سیت اختصاص داده شده که توسط پنجره ای فلزی کلفت از قسمت مردانه جدا می شود.

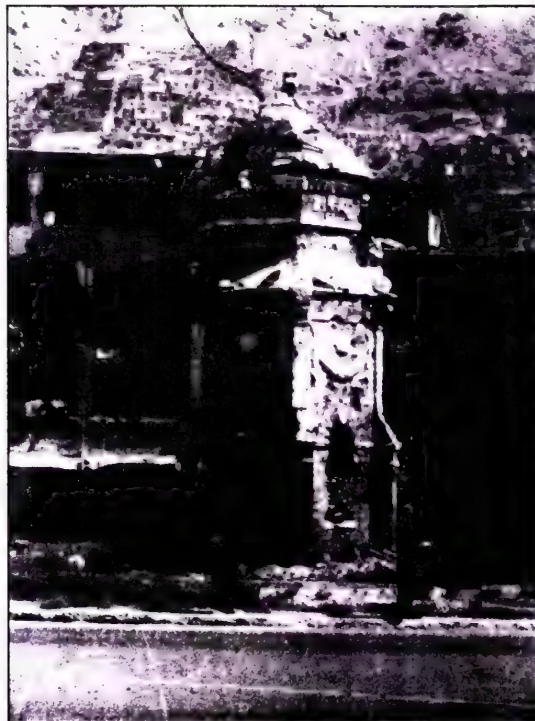
□ □ □

حاجی گل آغا - کابل

با جگیری گلبدینی ها

بتاریخ ۱۳۷۵ اسد ۱۳ سهیلا حامد معلم در کوردکستان نازوانای شهر کابل در اثر حمله راکتی طالبان شوهر و برادرش را از دست داده با چهار طفل خرد سالش راهی پاکستان شد. از آنجاییکه در پاکستان پیدا کردن نان و سرپناه نهایت مشکل است. بعد از شش ماه اشیایی جهت فروش خریده دوباره راهی کابل شد. در طول راه جلال آباد - کابل نزدیک کوتل سروبی مال وی را افراد گلبدین از موتر پایین کرده و در بدل آن چهار لک افغانی باج خواستند. ولی سهیلا با گریه و زاری فریاد می کرد که بغیر از مبلغ پنجاه هزار افغانی دیگر چیزی ندارد. چون سروصدا بسیار شد و راکبین از سهیلا دفاع می کردند، جهادی ها باخاطر جلوگیری از رسوایی، سهیلا را لت و کوب داده بعد از اخذ پولهایش به زور به موتر

کشته شدن برادر زاده اش توسط جناح خلیلی تصرف گردید. متقابلاً افراد گروه اکبری جهت تسکین روحی خود خادم خارنوال یکی از خویشاوندان خلیلی را بتاریخ ۱۳ ثور ۱۳۷۵ بنام خونخواهی و انتقام در منزلش واقع شهر کابل به قتل رسانیدند.



آیا منار عبدالوکیل خان که اینچنین مورد تجاوز جهادیه قرار گرفته، روزی شاهد آویزان شدن اجساد خاینان بر سرش خواهد بود؟

سپر جنگی «دولت» ربانی

از زمانیکه طالبان شهر کابل را به محاصره اقتصادی و نظامی کشیده اند، «وزارت دفاع» از مکاتب و خانه های مردم بعنوان سپر جنگی استفاده می کند. طوریکه چندین دستگاه راکت بی ام ۴۰ و انواع توپ های ثقیل را در لیسه ابن سینا و حبیبیه جایجا کرده و از همین جاها مناطق تحت سلطه طالبان را زیر آتش قرار می دهد. اهالی این مناطق به کمیسیون «امنیتی» شهر کابل مراجعه نمودند تا سلاح ثقیله را از اطراف منازل مسکونی دور کنند. اما یونس قانونی سرپرست «وزارت دفاع» با نخوت فرعونی - جهادی گفت: «شرایط جنگی است. در صورتیکه ایجاب کند از بام خانه های شما نیز استفاده نظامی خواهیم کرد».

بالاکرده و به دریور امر می کنند که اگر حرکت نکنی موتر را با تمامی مسافران آن می سوزانیم. دریور ناچار حرکت کرد. ولی سهیلا که مالا مال از خشم و نفرت عمیق نسبت به جهادی ها بود تا کابل می گریست و به جهادی ها لعن و نفرین می فرستاد.

□ □ □

ن.ع. - کابل

جدول مجروحین و کشته شدگان مردم کابل در اثر پرتاب راکت

تاریخ	ساحات تحت نفوذ «دولت»		ساحات تحت نفوذ طالبان	
	مجروحین	کشته شدگان	مجروحین	کشته شدگان
۴ حمل	-	-	۲۵	۵
۵ رر	۲۵	۲۱	۴۲	۵۱
۶ رر	۴	-	-	-
۷ رر	۳	-	۴۲	۵۱
۸ رر	۶	-	-	-
۹ رر	۱۱	۱	-	-
۱۰ رر	۷	۴	-	-
۱۱ رر	۱	۴	-	-
۱۲ رر	۳	-	-	-
۱۳ رر	۹	۱	-	-
۱۴ رر	۳	-	-	-
۱۵ رر	۳	۱	-	-
۱۶ رر	۶	-	-	-
۱۷ رر	۵	۴	-	-
۱۸ رر	۸	۵	-	-
۱۹ رر	۹	۷	۲۰	۱۲
۲۰ رر	۳۳	۹	-	-
۲۱ رر	۱۵	-	۱۰	-
۲۲ رر	۲	۱	۱۵	۱۰
۲۴ رر	۵	۳	-	-
۲۶ رر	۱۸	۳	-	۲۹
۲۷ رر	۱۰	۲	-	-
۲۸ رر	۴	-	-	-
۲۹ رر	۶	۴	-	-
۳۱ رر	۵	۴	-	-
مجموع	۲۰۱	۷۵	۱۲۲	۱۰۷

نرخ مواد غذایی و مصرفی در کابل (حمل ۱۳۷۵)

گوشت گوسفند	فی کیلو	۱۸۰۰۰ افغانی
رر گاو	رر	۱۵۰۰۰
روغن	رر	۱۲۰۰۰
چای	رر	۳۰۰۰۰
بوره	رر	۶۵۰۰
دال	رر	۵۵۰۰
ماش	رر	۴۵۰۰
لوبیا	رر	۷۵۰۰
نخود خام	رر	۸۰۰۰
نان (۱۵۰ گرام)	فی قرص	۵۰۰
آرد گندم	هفت کیلو	۱۹۰۰۰
رر جوار	رر	۱۵۰۰۰
کچالو	رر	۲۰۰۰۰
پیاز	رر	۱۰۰۰۰
برنج اعلی	رر	۴۵۰۰۰
برنج بدل	رر	۳۰۰۰۰
نمک	رر	۵۰۰۰
چوب	رر	۵۰۰۰
زغال	رر	۸۰۰۰
تیل خاک	پنج لیتر	۲۵۰۰۰
رر دیزل	رر	۲۵۰۰۰
رر پترول	رر	۳۲۰۰۰
گاز مایع	یک کیلو	۱۰۰۰۰

تر هغه چی له هیواد خخه
د اخوان ناولتیا په غوڅه توگه نه وی پاکه شوی
زمونږ ولس به هیڅکله د سوکالی او نیکمرغی مخ
ونه وینی!

ندارد میوه، ترکاری، گوشت، چای، بوره و غیره مصرف کند یا در رفت و آمد به محل کارش از سرویس های شهری استفاده کند. حق ندارد مریض شود و یا لباس بخرد. همچنان در زمستان جهت تسخین، حق استفاده از تیل، چوب و غیره را در سردی پایتتر از صفر درجه سانتی گرید ندارد. بنابراین سوء تغذی و مرگ تدریجی ناشی از آن، چیزی است که مأمور ما به هیچوجه نمی تواند از چنگش رهایی یابد. اگر بپذیریم که اکثریت باشندگان کابل آنهایی هستند که از درک معاش دولتی زندگی می کنند، فهمیده می شود که بنیادگرایان چه بلایی را بالای آنان آورده اند.

□ □ □

حاجی گل آغا - کابل

فروش جگرگوشه ها

در آخرین روز های زمستان گذشته پدری که هست و بودش رادائر راکت پرانی های جهادی از دست داده بود، تنها



فابریکه جنگلک کابل در اولین روزهای ضرب شست دیدن از خابنان به وطن و مردم

عکس از «پیام زن»

نواسه ای هفت ساله اش را که توان اعاشه و اباته او را نداشت، در بدل فقط ۳۰۰ هزار افغانی (۱۳ دالر امریکایی) نزدیک مسجد پل خشتی در حالی بفروش رساند که از شدت گریه نه می توانست صحبت کند و نه توان شمردن پول را داشت.

□ □ □

دو نوع عفریت مرگ در کابل

از مدت چهار سال به اینسو که دولت پوشالی جایش را به تفنگداران جهادی خالی کرد نه تنها هستی و دارایی اهالی کابل چور و چپاول گردید بلکه گاهی توسط حزب گلبدین و گاهی توسط برادران سکه شان یعنی «جنش طلبه» بدون وقفه زیر باران راکت و توپخانه قرار گرفته و به محاصره کشیده شدند.

مردم کابل از همان آغاز سیطره ی بنیادگرایان بر کابل با دو نوع مرگ مواجه شده اند: یکی مرگ آبی بواسطه اصابت راکت، بمب، مرمی و غیره که در جای کار، دفاتر دولتی، منازل، سرک ها، بس ها و دکانها، آنان را هدف قرار می دهند و دوم مرگ تدریجی بصورت سوء تغذی ناشی از بلند رفتن سرسام آور قیمت ها و تورم بی سابقه، احتکار مواد غذایی توسط «برادران» جهادی، محاصره اقتصادی شهر، مسموم شدن مواد غذایی بدست خابنان جهادی و نیز توسط انواع انفجارات هوایی و زمینی و غیره که در نتیجه ده ها هزار نفر جان باخته، بیش از یکصد هزار نفر مجروح و معلول شده و اضافه از دو میلیون نفر آواره گردیده اند.

با یک نظر به جدول های فوق که از منابع «دولتی» نقل گردیده می بینیم که تنها در طول یک ماه ۱۸۲ نفر کشته و ۳۲۳ نفر زخمی گردیده اند. البته این رقم باز هم تمام قربانیان را بصورت دقیق نشان نمی دهد زیرا در آمار تنها از آن تعداد کشته هایی ذکر بعمل می آید که در شفاخانه و یا در راه شفاخانه در امبولانس های «دولتی» جان داده اند. قربانیانی که از محل حادثه مستقیم به قبرستان برده شده اند شامل این تعداد نمی شوند.

در جدول دومی اگر یک مأمور دولتی را با معاش متوسط ۹۰۰۰۰ افغانی ماهانه و با چهار نفر عضو فامیل در نظر بگیریم که حدود ۶۰۰۰۰ افغانی تفاوت

کوپونی می گیرد (این مقدار قبل از «استاد» و «انجنیر» بیش از ۶۰ هزار بود) که روز سه بار هر بار فی نفر یک قرص نان خشک به قیمت ۵۰۰ افغانی بخورند مصرف روزانه شان ۶۰۰۰ افغانی می شود که در یکماه به ۱۸۰۰۰۰ افغانی می رسد در حالیکه معاش ماهوارش با تفاوت کوپونی از ۱۵۰۰۰۰ تجاوز نمی کند. این مأمور با فامیلش حق

نادیه عزیزی - کابل

اقتصادی مأموران را با وی در میان گذاشته خواهان کمک به مأموران شد و «وزیرک» خاین جواب داد: «این مأموران به پول ضرورت ندارند، در غیر آن کسی حاضر می شود که در بدل ۹۰ هزار افغانی وظیفه اجراء کند درحالیکه آرد فی سیر ۱۸۳۰۰ افغانی قیمت داشته باشند؟!»

جنایت «دولت»، جنایت طالب و «دریخ» بیطرف

روزنامه دریخ منتشره کابل در شماره ۱۰۹ به نقل از نیویارک تایمز ۱۴ فروری ۱۹۹۴ می نویسد: «صحنه وحشتناک اعدام یک «مجرم» در هرات که البته در دادگاه مخصوص طالبان محکوم گردیده پر از سمبول های سادیسم و خشونت یک روح مریض و سیاه طینت است.» نوشته می افزاید: «طالبان به سبک حکمای روم آن زمان صحنه اعدام شخص مجرم را در سندیوم هرات برگزار کردند. آنان اول دست و پاهای فرد مجرم را با ریسمانی سخت بسته کردند و انجام دیگر ریسمان را حلقه زده در گردنش انداختند و به جرقیلی وصل کرده سپس او را آهسته آهسته از زمین بلند نمودند. بصورت عمدی لحظات جان کندن محکوم را طولانی تر ساختند تا رهبران طالبان از دیدن این منظره مرعوب لذت بیشتری ببرند.»

دریخ می نویسد: «از زمانی که طالبان هرات را اشغال کردند موجی از دزدی و غارتگری بر هرات حکمفرما گردیده و امن و مصونیت شهر را دگرگون ساخته است. طالبان باید بعنوان سارقان حرفوی دست و پای شان قطع گردد.» ولی دریخی ها توجه ندارند که این تف را که بالا می اندازند قبل از همه روی خود شان را کثیف می سازد. مگر تازه ترین اعدام، اعدام سه نفر «مجرم» بتاريخ ۱۱ حمل ۱۳۷۵ درپارک زرنکار و اعدام های قبلی در همینجا و در برابر چشمان نرفتار و هراسان هزاران نفر چه تفاوتی با اعدام برادران طالبی دارد؟ آیا آن اعدام ها هم کاراشباح «مداخله گران خارجی» بود؟ واقعاً نشریه ای که جهادی شد هرگونه حد و مرز شرم را می درد ولو هم همانند «دریخ» شدیداً «بیطرف»!! باشد.

آیا فریاد سوزان یکی از اعدامی ها که «ما چون پول و واسطه نداریم اعدام می شویم» و صحنه ای حفر کردن زیر پای اعدامی دیگر - که بلندتر بود - تا در طناب آویزان شود، فریاد و صحنه ای بشمار می رفت برای سرگرمی و «قتقتک» دادن مردم یا آنکه «استاد» و شرکاء بشمول آقایان و خانمهای «دریخی» از دیدن آن «منظره مرعوب لذت بیشتری ببرند»؟

□ □ □

رحیمه - کابل

منطق واقعی یک خاین جهادی

یکی از مؤسسه های امدادی بین المللی چند بار جهت توزیع به مأموران «وزارت» عودت کنندگان کمک نمود مگر وزیرک جهادی هر بار افراد وابسته به خود و دوستانش را به نام مأمور وزارت معرفی می کرد. روزی انجنیر عزیز کارکن آن وزارت نزد وزیرک رفته و مشکل

خایان حق اعدام ندارند

روز شنبه ۳۰ مارچ ۱۹۹۶ بار دیگر صدها تن در پارک زرنکار کابل جمع شده بودند تا دار زدن سه همشهری تیره بخت شان را تماشا کنند که بنابر ادعای به اصطلاح محکمه اختصاصی، سال قبل پس از به قتل رساندن دو چوپان، رمه و ساعت دستی یکتا از آنان را ربوده بودند.

در جایگاه اعدام، مزدورکی بنام اندرابی به خبرنگاران گفت:

«عمل این سه نفر اقدامی در جهت برهم زدن نظم و امنیت در جامعه اسلامی بشمار می رود.»

ولی پیش از آنکه جلادکان جهادی، طناب دار را بکشند، بنابر نوشته ای «خبرگزاری فرانسه» سه تن محکوم به اعدام جهادی، درخیمان را به باد دشنام گرفته و فریاد زدند که عادلانه نیست آنان اعدام شوند اما دو همدست شان - هر دو عساکر دولتی - فقط ۱۰ و ۲۰ سال حبس ببینند.

نمایش مشمژکننده ی خایان جنایتکار برای زهر چشم نشان دادن به مردم به پایان رسید و تفنگداران رهن، جمعیت خوف زده را طبق معمول با قنداق کوبی پراکنده ساختند.

آن سه به سخت برگشته در لحظه ی اعدام، بی عدالتی «حکومت اسلامی» را تنها در حمایت از دو همدست خود می دیدند که مطمئناً پیش از یکسال هم در زندان نمانده و رها خواهند شد. اما به نظر توده های ماتمдар کابل، اگر مجرمان بینوایی چون آن سه تن قرار باشد در برابر اهالی کابل به دار زده شوند در آنصورت، خایان مستقر در کابل و سایر شهرها بعنوان قدیمی ترین و فرومایه ترین تبهکاران می باید چندبار حلق آویز گردیده و نعش های شان در هر کوی و برزن کشور گردانیده شوند تا مگر شعله ای از آتش انتقام در مردم ما آرام گیرد؛ تا مگر «نظم و امنیت» ی تأمین گردد؛ تا مگر در فضای سرزمین ویران ما از تعفن بنیادگرایان خبری نباشد!

رسول - کابل

سیمای کابل ویران

شهر کابل از زمان تجاوز فاجعه بار بنیادگرایان تاکنون پیهم در آتش سوزان جنایت و خیانت می سوزد. هر روز خون دهها انسان بی گناه کابلی ریخته شده و دهها تن دیگر مجروح و معیوب می گردند. خانه های مسکونی و تأسیسات ملکی و نظامی با پرتاب راکت، توپ و بم به ویرانه تبدیل می شوند. قتل، دزدی، بی ناموسی، اختطاف، قطاع الطریقی، باجگیری و انواع رذالت و جنایت بمثابه پیشه ی خائنین حاکم، به روال معمول ادامه دارد.

گروه طالبان نیز فشار اقتصادی و سیاسی را توأم با حملات نظامی بر شهر کابل تحمیل نموده است. قحطی و قیمتی بیش از حد از یکسو و کشتار دهها انسان مظلوم و خرابی و ویرانی خانه های مسکونی از سوی دیگر شرایط زندگی را بیش از هر وقت دیگر طاقت فرسا ساخته است. مردم گروه طالبان رانیز برادران جهادی های جنایتکار پنداشته و هیچ فرقی در فعالیت های سیاسی و نظامی آنان با باندهای گلبدین، سیاف، ربانی و غیره نمی بینند.

اگر بعضی از زرق و برق های مولود شرایط عصر را در نظر نگیریم زندگی مردم در شهر کابل چندان تفاوتی با قرون وسطی ندارد. مردم از ابتدایی ترین و اساسی ترین امکانات زندگی مثل خانه، آب آشامیدنی و برق محروم اند. تقریباً نصف کابل در اثر سگ جنگی های جهادی ویران گردیده است. آن عده ای که توان مهاجرت به پاکستان یا دیگر ولایات را ندارند در خرابه های ناشی از جنگ

زندگی می کنند. آب آشامیدنی صحتی فقط در نقاطی که نلهای آب رسانی یا منابع آب از گزند دید دزددهای جهادی محفوظ مانده اند، گاه گاهی آنهم با مخارج یکی از مؤسسات بین المللی به خانه ها توزیع می گردد.

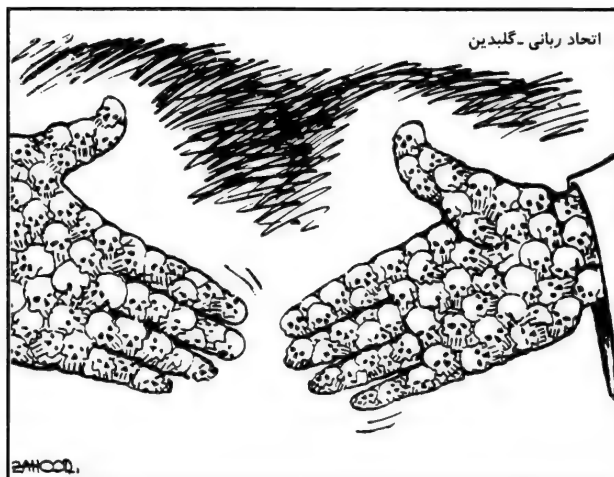
تلویزیون عمدتاً برنامه های دینی و سیاسی را پخش می کند. برنامه های تربیتی و تفریحی که از ده فیصد تجاوز نمی کند شامل برنامه اطفال، نصایح و وعظ دینی، برنامه صحت، برنامه دانش، پولیس خدمتگار جامعه و برنامه سرباز می باشد. این برنامه ها اکثراً هفته یکبار نشر می شوند که ادامه همان پروگرام های جهادی شده ی رژیم پوشالی است. هفته یکبار فلم های غربی، ایرانی و هندی و بعضی سریال های تلویزیونی گذشته نیز به نمایش گذاشته می شود. آهنگهایی از آواز خوانان مشهور به استثنای زنان نیز جزء برنامه است. نطاقان زن بار دیگر روی صحنه آمده اند.

نیاز مردم را سیستم مخابراتی که ذریعه ی دستگاه قمر مصنوعی اداره می شود کاملاً برآورده نمی سازد. از یکسو فیس آن بلند است (فی دقیقه ۳ - ۴ دالر) و از طرف دیگر همیشه فعال نیست.

تلفن شهری بصورت نسبی فعال است. دزدی و خرید و فروش نمبرهای تلفن خانه های شهریان کابل که تلفن هایشان توسط جهادپها غضب شده از پراپلم های روزمره اند که هیچگونه عرض و داد جهت دوباره بدست آوردن آن به جایی نمی رسد.

ترافیک شهر در مدت کمتر از یکسال گذشته شکلکی بخود گرفته و موظفین ترافیک با یونیفورم خویش در جاده ها دیده می شوند. اما از اینکه حاکمیت شوم جهادی ها بالای همه شئون زندگی سنگینی می کند ترافیک ها هم یا جهادی هستند یا شریک جرم شان. آنان گاه گاهی جاده ها را بند می اندازند و درپوران را جریمه نقدی می کنند. مأموران امنیتی خاد و گارنیزون نیز اکثر اوقات چهاراهی ها را مسدود کرده و از موترهای باردار به بهانه تلاشی پول گزافی اخذ می کنند.

از سرویس های «ملی بس» فقط تعداد معدودی باقیمانده، آنهم بسیار قراضه. غیر از همین «ملی بس» ها که کرایه کمتر می گیرند متباقی تمامی بس های شهری و تکسی ها به بهانه بلند بودن نرخ تیل کرایه دلخواه شان را از راکبین اخذ می دارند. بطور مثال کرایه بس از خیرخانه تا ده افغانان فی نفر ۳۰۰ - ۴۰۰ افغانی و کرایه تکسی از هر فرد مبلغ ۱۵۰۰ افغانی است. مصیبت سرویس های شهری بیشمار است. بعد از انتظار زیاد اگر سرویس پیدا شود در اثر ازدحام زیاد یا لباس تن تکه و پاره شده و یا پول جیب نصیب کیسه بر های ماهر مرد و زن می گردد.



هماهنگی» و سایر پادوانش از وی پذیرایی کردند. او بعد از معاینه گارد و زیارت روضه علی در جلسه شورای هماهنگی شرکت کرد. شب آنروز جریان اولین جلسه شورای هماهنگی را تلویزیون چنین نمایش داد:

نخست دوستم از حاکمیت و «قهرمانی» و دست آوردها و اتحاد گروه‌ها در سمت شمال سخن گفت و مخالفت خود را با دولت کابل ابراز داشت. بعد رشته سخن را مجددی گرفته با زور کم و قهر بسیار گفت: «تا زمانیکه طالبان از صحنه کنار نروند صلح در افغانستان غیر ممکن است.» وی به مسئله کنار رفتن برادر ناخلفش (گلبدین) تماس گرفت و کلمات مکارانه و سازشکارانه‌ای را که قبلاً به خبرنگاری بی‌بی‌سی اظهار داشته بود، تکرار کرد. در جلسه دوم شورا، دوستم در حضور نماینده حزب گلبدین گفت: «برای ما مهم نیست که حزب یا تنظیم های دیگر با ما باشند یا نباشند، مهم اینست که نیروهای سمت شمال با ما اند.»

بعد از جلسه سوم سرخیلان شورای هماهنگی، دوستم که در واقع می‌خواست نیرومندیش را به رخ مجددی بکشد، تمام نظامی‌های سمت شمال را جمع کرده اظهار داشت «از سنگرهای خویش مواظبت نمایید.» مجددی بعد از ختم جلسه به شیرغان رفت که پرچمی‌های آن شهر از وی مانند رئیس جمهور استقبال کردند. تمام کارکنان مؤسسات، مأموران، شاگردان مکاتب و اهالی شهر در دو طرف سرک میدان هوایی صف کشیده بودند. مجددی به طرف آنان دست تکان می‌داد و پرچی‌ها و نظامیان دوستی در هر قدم موثر وی را گل

ریز می‌کردند. او از مراکز نفتی و مؤسسات مختلف دیدن کرده سپس به ولسوالی سرپل رفت و به روح «دگرجنرال» عبدالقهار فرزند غفار پهلوان دعا کرد. بعداً چند روزی به گلگشت بخارا و سمرقند رفته دوباره به مزار بازگشت.

وی در جریان سخنرانی‌ای که در پوهنتون بلخ داشت مورد تمسخر محصلان قرار گرفت و همچنان در جلسه‌ی بعد از سخنرانش قاضی مجید معاون ریاست محکمه از جا بلند شده به صورت اعتراضی چنین گفت: «رئیس‌صاحب از صحبت های شما بوی جنگ می‌آید، مردم ما از فقر، بیکاری، قحطی و بی‌امنی جان می‌دهند و شما بازهم آتش جنگ را شعله‌ور می‌سازید، مردم از شما انتظار صلح را دارند نه جنگ.»

جنرال پهلوانان دوستم هر یک به نوبه خود در کلب های شهری مجالس مهمانی بی‌سابقه و مجلل را با مصارف گزاف برای مجددی ترتیب دادند که هر شب جریان آنها از طریق تلویزیون نمایش داده می‌شد. این

امور صحنی، کلنیک‌ها و شفاخانه‌ها هم مانند سایر بخش‌های اجتماعی شان داغهایی از خیانت بنیادگرایان را دارند. در اثر عدم مراعات بهداشت، آلودگی شدید محیط زیست، فقر، گرسنگی و شیوع بیماری‌های جنگ روز تا روز بیشتر می‌شود. تشخیص و تداوی امراض به دلیل عدم موجودیت داکتران متخصص و ادویه با کیفیت در ردیف نامسکناات قرار گرفته بدین سبب اکثر مریضان در خانه یا شفاخانه می‌میرند. بیشتر قربانیان را اطفال تشکیل می‌دهند.

فیصدی ناچیزی از پول کمکی مؤسسات بین‌المللی غرض بازسازی شفاخانه‌ها به مصرف ساختمانها رسیده و متباقی همه به جیب سرکردگان جهادی‌ها سرازیر می‌شود. ادویه کمکی مؤسسات خارجی که برای شفاخانه‌ها داده می‌شود اکثراً دزدی شده و در بازار به قیمت گزاف بفروش می‌رسد. تجارت ادویه رونق زیادی پیدا کرده و در هر چند قدمی و کوچه و پس کوچه مغازه‌های ادویه فروشی بدون جواز قانونی باز شده‌اند. ادویه معمولاً از پاکستان به صورت قاچاق وارد می‌شود که همه تاریخ گذشته و تجارتی بوده و میرا از کیفیت و مؤثریت‌اند. بستر شدن مریض در شفاخانه

کار مشکلی است و بستگی به واسطه و یا رشوت دارد. کسی که واسطه یا توان پرداخت رشوت کلان را ندارد اگر مریضش عاجل هم باشد برایش اهمیتی نمی‌دهند. مریض مکلف است حتی در شفاخانه‌های دولتی هم قیمت ادویه، فیس ایکسری و گاه‌گاهی پول معاینات لابراتواری را بپردازد. لوازم تشخیصه لابراتوارها و دیگر آلات و ادوات طبی شفاخانه‌ها همه بوسیله جهادی‌ها به یغما

برده شده. «ریض صرفاً بخاطر گرفتن ایکسری روزها سرگردان می‌باشد. در انستیتوت دولتی طب که جزء وزارت صحت عامه است، کسانی شامل می‌شوند که یا امر «استاد» یا آمرین رده اول وزارت را داشته باشند و یا اینکه رشوت گزافی به مسئولین جهای بپردازند. سویه تعلیمی و امتحان کانکور برای شامل شدن در انستیتوت مذکور اصلاً مطرح نیست.

□ □ □

محمود - مزار

گزارشی از سفر مجددی به مزار

مجددی در اوایل جوزای ۱۳۷۵ توسط طیاره ملل متحد به میدان هوایی مزار پیاده شد که «ستر جنرال» دوستم با تمام سرکردگان «شورای

ایوب - مزار

رسول پهلوان را کی کشت؟

رسول پهلوان قومندان فرقه ۵۱۱، رئیس نظامی ولایت فاریاب و معاون اول دوستم بتاريخ ۴ سرطان ۱۳۷۵ ساعت ۶ عصر توسط محافظش عبدالصمد در کارته صلح شهر مزار به قتل رسید.

علت قتل: آمر روغنیات فرقه ۵۱۱ دختری را به زنی گرفت که یک سال قبل در اثر حادثه ترافیکی در راه شیرغان و اندخوی کشته شد. آمر روغنیات بر خسر و خشوی خود فشار آورد تا دختر دیگر خود را به زنی وی بدهند. اما آن دو شدیداً مخالفت نموده موضوع را با رسول پهلوان که از خویشاوندان شان بود، در میان گذاشتند. رسول پهلوان، آمر روغنیات را تهدید می کند که به آنان کاری نداشته باشد. بعد از گذشت چند ماه آمر روغنیات خسر و خشوی خویش را به قتل رسانیده در جوار ۲۲۰ کیلووات مزار مدفون ساخته و خود فرار می کند. رسول پهلوان بعد از یک سال آمر روغنیات را دستگیر و تحت شکنجه قرار می دهد تا مرده را پیدا کند.

آمر روغنیات محل دفن دو قربانیش را اعتراف می کند. رسول پهلوان با عده ای از قومندانان بتاريخ ۴ سرطان ۱۳۷۵ ساعت شش بعد از ظهر رهسپار منطقه می شوند و محافظان رسول به کاویدن قبر می پردازند. صد یکی از محافظان که در قتل نیز دست داشت ۳۰ مرمی کلاشینکوف را از پشت به رسول پهلوان فیر کرده پا به فرار می گذارد اما خود نیز مورد اصابت گلوله های سایر محافظان قرار گرفته به قتل می رسد. در این حادثه ۸ نفر دیگر نیز کشته شدند.

اما بین مردم مزار چنین شایع است که رسول پهلوان با وجود داشتن ۸ زن عقدی و یک یک زن آرایشگر برای هر کدام شان، با خانم آمر روغنیات رابطه داشته و این رابطه توسط پدر و مادر دختر تأمین می شد. آمر روغنیات بعد از مرگ خانمش

از جریان آگاه شده خسر و خشوی خود را به کمک صمد به قتل می رساند.

ولی منابع مستقل می گویند که وجود رابطه های نامشروع جنایتکاران دوستمی با زنان یکدیگر امری معمول بوده و آن را براساس افکار پسرچی و خلقی نشانه ای «پیشرفته» و «مدرن» بودن تلقی می کنند و در نتیجه هیچ یا خیلی کم موجب کشت و خون بین شان می شود. گمان

ضیافت های ننگین زمانی صورت می گیرد که هزاران خانواده در مزار با فقر و فاقگی وحشتناک دست به گریبان اند و ماهها دست شان در کاسه فقر و بی نوایی چرب نشده است.

فرار مجددی از مزار

در جریان دید و بازدید مجددی، درگیری های مسلحانه بین طرفداران پهلوان رسول و دوستم در ولسوالی درزآب میمنه صورت گرفت که طی آن یک قومندان و هشت نفر از افراد مسلح رسول به هلاکت رسیدند. همچنان جنگ سخت در منطقه چشمه شفا بین شیر عرب و عبدالرحمن حقانی صورت گرفت که پس از چند روز شیر عرب عقب نشینی کرد و راه شولگره دوباره بروی مردم باز شد. چند روز بعد جنگ دیگری با استفاده از توپ و تانک بین افراد شیر عرب و لعل قومندان در ولسوالی دولت آباد مزار بوقوع پیوست که از وحشت این جنگ ها مجددی فرار را برقرار ترجیح داده قابلی پلوا را تمام نداشته گذاشت.

علت اصلی این جنگ ها در تضاد های درونی تفنگداران وابسته به دوستم می باشد، اما اوجگیری آن ها ناشی از تغییر سیاست وی بعد از بازگشت از واشنگتن است که شعار «دموکراسی»، لغو شورای نظامی صفحات شمال، ایجاد کمیسیون جهت برگزاری انتخابات در ساحه تحت قلمروش و ایجاد شورایی منتخب از نمایندگان به منظور قدرت و «قانونیت» بخشیدن به خویش را بلند کرده که تضعیف و بی صلاحیت ساختن قومندانان محلی جهادی و خادی و در مقابل فراخواندن عده ای از روشنفکران و دموکرات ها را در پی داشت و همین امر نگرانی پهلوان های نظامی را برانگیخته باعث بروز برخوردهای مسلحانه میان رهنزان گردید.

□ □ □

ج. د. ص. ط. ش. - بلخ

عشق پهلوانان دوستمی به علم و معارف!

در اوایل جوزای ۱۳۷۵ آمر جبار قومندان پهلوان دوستم از مکتبی در شهر شیرغان دیدن کرده با مسئولین و معلمان مکتب یکجا وارد صنفی شد. شاگردان جهت احترام پیا ایستادند. قومندان بی سواد گفت: «مانده نباشین بچا» شاگردان همه به یک صدا پاسخ دادند «جور باشید».

پهلوان «علم دوست» دوباره گفت: «شما مکتب می خائین؟» بچه ها جواب دادند «بلی!» پهلوان ادامه داد: «بخائین یا لاخره معلم می شین. معلم هم آدم اس؟ بیابین از این مکتب خاندن بگذرین در لوای ما شامل شوین هر کدام تا ترا پنج لک افغانی معاش میده!» راستی کی گفته که اخوان و طالبان و برادران دوستمی شان فقط خیانت زاده هستند و از سیاست و دولتمداری بویی نمی برند؟

سال جیب های مردم را با دزدی، راه گیری، قتل و اختطاف خالی کرده و تمام دارایی دولت را به بغما بردند، ولی حالا که گره ناف شان روز به روز با امریکا محکمتر می شود به چاپیدن مردم هم شکل «دموکراتیک و قانونی» نوع دوستی می دهند.

گوشت محسنی دندان خلیلی

بتاریخ ۱۲ حمل ۱۳۷۵ غلام حسن کاشفی یک تن از کادرهای حرکت اسلامی در مزار توسط افراد حاجی محمد محقق معاون دوستم و آمر حوزه بخش وحدت اسلامی به قتل رسید.

حبس وحدتی ها در مزار

در اواخر حمل ۱۳۷۵ معاون والی بلخ گل خان احمدی که سمت معاونت مالیه را نیز به عهده دارد با عده ای از کادرهای حزب وحدت به اتهام همکاری با دولت ربانی دستگیر و حبس گردیدند.

جواز بی ناموسی و جنایت در میله گل سرخ

بتاریخ ۲۲ حمل ۱۳۷۵ روز میله گل سرخ از چمن روضه هفت زن و دختر ربوده و بعد از تجاوز به قتل رسیدند که از آن جمله ۶ جسد در دشت شادپایان مزار یافت شده است. گردانندگان جنبش گلیم جمع با این اتمام حجت تلویزیونی خویش به مردم مزار که «زنان و دخترانی که به روضه می روند مسئولیت امنیتی آنان بدوش خود شان خواهد بود» راه جنایت و بی ناموسی را برای همه گروه های مسلح خود باز گذاشته بودند.

قادر - شیرخان

گلیم جمع و دموکراسی

دوستم بعد از برگشت از امریکا می خواهد خود رابه اصطلاح رهبر مردمی و مورد پسند توده ها وانمود سازد. بدین منظور «شورای عالی جنبش ملی» را که ۳۰۰ نفر عضو دارد تشکیل داد. در این شورا روحانیون کاسه لیس، نظامیان گلیم جمع، استادان پرچی، موسفیدان جیره خوار و عده ای از دکانداران و تاجران شامل می باشند. در ولسوالی ها و علاقه داری ها نیز تشکیلات نمایشی مشابهی زیر نام «شورای اسلامی» بوجود آورده است. این شوراها در جمله اهداف خود همیشه نام دموکراسی را نشخوار می کنند.

قوی این است که رسول پهلوان که با هر گونه کنار آمدن دوستم و احمدشاه مسعود مخالفت می کرد، در این اواخر بعد از پیوستن گلبدین به ربانی، دوستم بی جوره مانده می خواست با مسعود تار بدواند و رسول را که مخالف این امر بود به حساب نشان دادن حسن نیت به مسعود و رفع مزاحمتش، توسط صمد (که دوستم وعده پرداخت پولی کلان، مقام و تضمین زنده ماندن و عدم فیرازسوی سایر محافظان رسول را به وی داده بود) از سر راه برداشت و صمد نیز توسط افرادمورد اعتماددوستم جایجا کشته شد. که اگر اینطورهم نمی شد، دوستم او را با نمایشات فراوان تیر باران می کرد تا غایله را آسانتر و مؤثرتر به بخواباند.

سگ جنگی در تاشقرغان

روز اول عید قربان (۹ ثور ۱۳۷۵) جنگ شدیدی بین تفنگداران عمر و بدل قومندانان دوستم و مجید پادشاه خان قومندان حزب اسلامی گلبدین در ولسوالی خلم تاشقرغان در گرفت که در اثر آن دکان های شهر به آتش کشیده شد و اموال آنها توسط رهنان جهادی و خادی غارت گردید. در این جنگ ۲۵ نفر به قتل رسیدند و تعداد زیادی نیز زخمی شدند.

زیر حاکمیت جهادی

دراوایل سرطان ۱۳۷۵ جهادی ای مسلح مربوط قومندان یعقوب توسط افراد گارنیزیون شهر مزار با قنداق تفنگ مورد لت و کوب قرار گرفت و نیم جان به شفاخانه صحت عامه انتقال داده شد. متعاقب آن یعقوب با افراد مسلح خود در جوی مقابل گارنیزیون موضع گرفتند، وقتی اهالی منطقه از مسئله اطلاع یافتند عده ای زنان و اطفال متفرق شده به سایر مناطق رفتند و تعدادی به مدخلخواهی نزد یعقوب شتافتند تا از زوخوردر جلوگیری نمایند. یعقوب عذر اهالی را با ناز بسیار پذیرفت. تمام اهالی و دکانداران نفسی به راحتی کشیدند زیرا از چور و چپاول و آتش سوزی خانه ها دکانهای شان جلو گرفته شد.

□ □ □

یحیی - مزار

دزدی «دموکراتیک و قانونی»

حزب وحدت بتاریخ اول ثور ۱۳۷۵ مبلغ یک ملیون افغانی را بنام کمک بخاطر تجلیل هشتم ثور از دکانداران شهر مزار به زور تفنگ جمعاوری کرد و بتاریخ ۳ ثور ۱۳۷۵ بنام تشکیل «اتحادیه کمپ های جشن هشت ثور» مبلغ گراف دیگری مطالبه شد که باوجود اعتراض شدید دکانداران به زور برچه اخذ گردید. اوباشان جهادی و دوستی طی چهار

می خواست دکان انور برقی را به زور گرفته به دکان ها و آسیاب خود ملحق نماید ولی انور از واگذاری آن ابا می ورزد. چند روز بعد که انور در کمین اوباشان پیرنظر می افتد آنقدر مورد لت و کوب قرار می گیرد که فلج شده، کسی را نمی شناسد و نه حرف زده می تواند. شاروال جانی توجیه می کند که انور از پایه برق به فرق افتاده است.

□ □ □

سراج - فراه

سواد و سخن ولسوال صاحب

تحصیلات ملا باران خان ولسوال صاحب جدید شیب کوه قلعه کاه، از قاعده بغدادی شروع شده و به تفسیر شریف ختم می شود. ایشان در دوره جهاد مقدس از مصاحبان نزدیک مولوی فقیراحمد صاحب (کسیکه موشک های استنگر را به رژیم ایران فروخت) بودند که بعد از مدتی بامولوی موصوف یکجا به پاکستان رفته خدماتی را برای استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) انجام دادند. جناب ملا ولسوال صاحب بعد از احراز کرسی ولسوالی طی اولین بیانیه تاریخی خویش فرمودند: «هیچ کس باید سرلج نباشد، هر کس لنگی داشته باشد. هیچ کس کرک (بودنه) جنگ ندهد، هیچ کس خروس جنگ ندهد. همه مردم سلاح های خود را داوطلبانه تحویل کنند وگرنه قریه را محاصره می کنم اگر سلاح پیدا شد چشم شانرا از پشت سرشان بیرون می کشم.»

تجاوز جنسی به مرد ۷۰ ساله و خودسوزی دختری

بتاریخ ۱۵ سرطان ۱۳۷۴ ماه زری ۲۵ ساله دختر عبدالحمید در قریه خواجه عیسی تمام بدن خود را تیل زده به آتش کشید. از زمانیکه ماهزری با محمد عارف پسر محمدعمر از قریه خواجه عیسی ازدواج کرد، زیر فشار روزافزون قرار گرفت. او حق نداشت از جوی عام که همه ی زنان آب می بردند، به خانه آب ببرد، حق نداشت با همسایگان و دوستان شوهرش یا اقارب خودش سلام علیک نموده یا احوال پرسى کند. چندین بار که انباش (زن دوم شوهرش) به او نان نمی داد روزها گرسنه می ماند تا اینکه یکی از همسایگان آگاهی یافته و لقمه نانی را توسط اطفال شان دور از نظر شوهر و انباش برایش می فرستادند. روزی پدر ماهزری از قریه دزدباد به دیدن دخترش که مریض بود می رود. شوهر زن که از افراد حاضر به رکاب سناور شیراحمد والی ربانی در فراه حساب می شد مثل همیشه در خانه نبود. ماه زری که هم مریض بود و هم پول نداشت از پدر می خواهد که او را غرض تدای نزد دکتر ببرد. پدر می پذیرد و توسط خریکه از همسایه به امانت گرفته دخترش را به شهر می برد و در راه

سوگواری خلقی ها در مرگ رسول پهلوان

رسول پهلوان در مخالفت با پرچی ها از جناح خلق حمایت می کرد. او در جنگ های منطقوی به طرفداری از حزب اسلامی گلبدین بر می خاست و تمام گروپهای آن را بدور خود متحد ساخته بود. بعد از قتل آن جنایتکار، سران خلقی هم به سوگ نشستند و حتی گلابزوی در مسکو مراسم فاتحه خوانی وی را برگزار کرد.

بی ناموسی در جشن خادی - جهادی

بتاریخ ۱۰ ثور ۱۳۷۵ در شب جشن قومندانان جنایتکار دوستمی به مدت ۲۰ دقیقه برق ساحه جشن را قطع و در همان اثناء به زنان و دختران مورد نظر که قبلاً نشانی نموده بودند، حمله کرده همه آنان را ربودند که بعد از تجاوز رها و یا به قتل رسانیدند. از آن جمله است جسد دختری که در پهلوی قریه آلتی خواجه کشف گردید.

نرخ مواد غذایی و مصرفی در شبرغان (ثور ۱۳۷۵)

آرد	فی سیر	۱۹۰۰۰	افغانی
برنج اعلی	۷ کیلو	۳۷۰۰۰	در
برنج شوله ای	در	۲۵۰۰۰	در
روغن	۵ کیلو	۶۴۰۰۰	در
بوره	فی کیلو	۸۲۰۰	در
نخود	در	۷۵۰۰	در
لوبیا	در	۷۵۰۰	در
گوشت گوسفند	در	۱۷۰۰۰	در
گاو	در	۱۲۰۰۰	در
صابون کالا	یک کله	۲۶۰۰	در
تیل دیزل	۴ لیتر	۱۳۰۰۰	در
نان در بازار	فی خوراک	۵۰۰۰-۲۵۰۰	در
معاش یک کارگر، معلم و مأمور از ۵۰ هزار تا ۸۰ هزار افغانی بوده و ماکول آنان فی روز ۲۰۰ افغانی می باشد.			

تفنگ و قمچین گره گشای دوستم

قومندانان و پهلوانان دوستم با منطق تفنگ و قمچین دارایی مردم را غارت می کنند که پیرنظر شاروال مزار نیز یکی از آنان است. وی

گیرد. وی هرگاه زلی را در بازار می دید فحش داده و مورد لت و کوب قرار می داد. تا اینکه یکی از روزها زن طالبی را که در بازار گشت و گزاری می کرد زیر ضرب و شتم می گیرد. بعد از این واقعه دست گلرنگ مزدورک را از وظیفه گرفته اخراجش کردند.

منطق بی خردان، کی «ماده سگ» است؟

ملا دوست محمد جاهل که از افراد رهبری طالبان در ولایت فراه بشمار می رود، در یکی از روزهای جمعه طی خطابه ای سوال نمود: «چرا ماده سگان (زنان) از خانه بیرون می شوند؟» ولی هیچکس از ترس آزار و اذیت آنان جرأت نکرد بپرسد که مگر تو خواهر و مادر نداری؟ تو از کجا پیدا شده ای؟ آیا با این منطق می شود خود را پسر و یا برادر سگ خطاب نمود؟

زن طلاق طلبی

مولوی دوست محمد رئیس محکمه ولایت فراه طی خطبه ای که در نماز عید قربان ایراد می کرد گفت: «اگر کسی روز عید دست خشوی خود را ببوسد، زنش طلاق می شود». این جمله نیز مثل بسیاری دیگر از اراجیف این علمای دیوانه مزاج و آدمکش نیازی به تبصره ندارد.

ته جایی زندان طالبی

رسول که کارگر روز مزد می باشد به اتهام داشتن سلاح توسط طالبان چند روز در شهر فراه زندانی می شود اما بعد از لت و کوب فراوان که فهمیدند سلاح ندارد آزاد می گردد. طالبان زندانبان قبل از رهایی رسول بعنوان ته جایی زندان از نزدش پول طلب نموده میگویند: «چند شب که در زندان بودی از قرار هر شب مبلغ سه هزار افغانی ته جایی زندان را بپرداز». رسول در جواب می گوید: «به لحاظ خدا کسی را زندانی کنید که پول داشته باشد از من بیچاره هیچ چیز عاید تان نمی شود».

تجارت طالبی

در زمستان ۱۳۷۴ گوشت اصلاً در ولایت فراه یافت نمی شد. طالبان تعدادی گاو، گوسفند و شتر را که بطور قاچاق به ایران برده می شد ضبط و

بازگشت شب را در خانه ای مامای ماه زری در قریه کوه جر سپری می کنند. در این وقت محمد عارف شوهر ماه زری که اطلاع می باید زنش بدون اجازه از خانه برآمده به گروهی از جهادی ها وظیفه می دهد که مرده یا زنده عبدالحمید و ماه زری باید حتماً امشب پیدا و به قریه آورده شوند. جهادیها هم بعد از چند ساعت موفق می شوند عبدالحمید را با دخترش بیابند و ساعت دو بجه شب ماه زری را عقب یک موترسایکل سوار کرده به منزل شوهرش میفرستند و عبدالحمید ۷۰ ساله را عقب موترسایکل دیگر سوار کرده به داخل رود که از قریه کوه جر تقریباً ۳۰۰ متر فاصله دارد می برند. در آنجا پیر مرد را به خانه ای برده لت و کوب می کنند و بعد مورد تجاوز جنسی قرار داده و بالاخره چوبی را در مقعدش داخل کرده دستهایش را ذریعه ریسمانی به کولک (سوراخی در بالای بام خانه های گنبدی) بسته و سنگی را به گردنش آویخته تا صبح نگه میدارند.

فرمای آنروز وقتی ماه زری از جریان شکنجه پدر و تجاوز به وی اطلاع می یابد، می خواهد با خودشوزی، خود را برای همیشه از سرگ تدریجی ای که جهادیها بالایش تحمیل کرده اند نجات دهد. ولی مداخله همسایه ها سبب می شود که ماه زری نیم سوخته از نابودی کامل نجات یابد و با جسم معیوب و ضعیف ترش همچنان به مرگ تدریجی ادامه دهد.

جزای رزق حلال

عبدالستار دهقان، چند تخته قالینچه را که خود بافته بود در بازار میدان قریه زهکن مربوط ولسوالی اناردره به قیمت ۸۰۰۰۰۰ افغانی می فروشد. یکی از جاسوسان «طلبه کرام» به آنان راهپور می دهد که «یک نفر در بازار زهکن آمده به نفع ربانی تبلیغ می کند و به مردم زهکن پول توزیع می کند». طالبان عبدالستار را که در اینوقت با پول قالینچه آمد، دشله وچای می خرید دستگیر کرده بعد از تلاشی ۸۰۰۰۰۰ افغانی از جیبش می یابند و بدون معطلی در همان بازار به لت و کوبش می پردازند. نامبرده هر چه فریاد می کشد که «دهقان هستم، قالینچه فروختم، برای من، شما و ربانی یکی هستید، قواره من به تبلیغی نمی خواند...» فایده نمی کند. بالاخره او را دست بسته نزد سرکردگان خود در ولسوالی می برند. آنان نیز بر ستارفت انداخته، مفصل لت و کوبش کرده و بعداً او را توبه داده پولش را «ضبط» و خودش را رها می کنند.

□ □ □

ج. م. - فراه

لت و کوب زن طالب

بعد از تسلط طالبان در ولایت فراه زنی به نام گلرنگ که در زمان حاکمیت خلق و پرچم ملیشه بود، مؤظف گردید تا از تردد زنان در شهر جلو

قوم بازی در دست و پا بردن

بتاریخ ۲۹ جوزا تنها دست راست فخرالدین به جرم دزدی قطع گردید. اما پایش ظاهراً به این دلیل که مولوی دوست محمد اعلام داشت «صاحب مال وی را بخشیده و هم در وقت دزدی که سایر دزدان می خواستند زنان را نیز تلاشی کنند فخرالدین مانع شده است» بریده نشد. ولی اهالی شهر تبصره می کردند که فخرالدین اصلاً باشنده ولایت هلمند است و رئیس محکمه به دلیل اینکه به او رشته قومی دارد از قطع پایش جلوگیری کرده است. همچنین دوست نزدیکش جهانگیر که با وی یکجا دستگیر شده بود یک شب قبل از اجرای حکم بطور مرموزی از زندان فرار داده می شود.

ریای طالبی

بتاریخ ۴ ثور ۱۳۷۵ در شهر فراه زنی بیوه و مردی جوان به اتهام زنا هر کدام به ضرب یکصد شلاق محکوم گردیدند. حکم بدست قاضی محکمه در حضور اهالی شهر فراه در میدان چمن لیسه ابونصر فراهی اجرا گردید. این در حالی است که خود «برادران» طالبی و غیر طالبی دو، سه و چهار

به قصابان شهر به فروش رساندند. آنان دستور دادند که تمام آن حیوانات قصابی شوند و زنده بفروش نرسند. ولی در هنگام قصابی، طالبان تفنگدار با بیشر می تمام گوشت را فی کیلو چهار هزار افغانی یک جایی می خریدند و در همانجا فی کیلو ۸ هزار افغانی می فروختند.

□ □ □

امین - فراه

طالبان و سرور عروسی

عروسی عبدالله مسکونه ی عسکر آباد فراه بتاریخ ۲۱ ثور ۱۳۷۵ برپا گردید. گروه طالبان از در و دیوار به حویلی می ریزند و زنان را به جرم نواختن دایره شدیداً توهین و تهدید می کنند. عبدالله، داوود و فضل احمد برادر عبدالله را با دو دایره دستگیر کرده به آمریت امنیت می برند. فردا صبح عبدالله در اثر مداخله مردم محل آزاد می گردد اما داوود و فضل احمد در حالیکه دایره ی سورخ شده به گردن شان آویزان و دست های شان از پشت بسته شده بود در کوچه و بازار شهر گشتانده شدند و دو طالب پیهم آنان را با چوب می زدند تا شعار دهند که هر کس در عروسی خوشی کند جزایش همین است.

طالبان و پیلوت های خلی و پرچمی شان

اسلام آباد (خبرگزاری فرانسه) - بر اساس گزارش منابع افغانی پیلوت هایی که سابقاً برای رژیم پوشالی کار می کردند در سه فروند طیاره جنگی که بروز یکشنبه کابل را بمباران نمودند حضور داشتند. این یکی از شدید ترین حملات هوایی در طول جنگهای چند ساله ی کشور بود که ۳۹ کشته - به شمول ۱۳ طفل - و ۱۴۰ مجروح به جا ماند.

در حالیکه جنگجویان طالب که سال گذشته جهت سرنوینی مجاهدین افغان از مدارس دینی پاکستان سربر آوردند و هیچگونه تعلیمات نظامی در زمینه جنگ هوایی ندارند، مسئولیت حملات مذکور را پذیرفتند اما اظهار نمودند که پیلوت ها مواضع نظامی را هدف گرفته بودند.

جت های جنگی که طالبان از نیروهای دولتی گرفته اند همه توسط افراد مسلکی، اغلب کمونیست های سابق که فعلاً در استخدام طالبان اند مورد استفاده قرار می گیرند. این پیلوت ها که توسط اشغالگران روسی حامی دولت پوشالی آموزش دیده اند از بهترین پیلوت های منطقه محسوب می شوند.

کارشناسان امور نظامی اظهار داشتند که حملات هوایی طالبان دارای ارزش نظامی استراتژیک نبود. جت های طالبان جهت احتراز از آتش ضد هوایی نیروهای دولتی از ارتفاع بسیار زیاد کابل را بمباران می کنند. برخلاف گفتار طالبان، پیلوت ها از اینکه بمب هایشان در کجا سقوط خواهد نمود اطلاعی ندارند.

هدف حملات هوایی طالبان تنها حایز اهمیت روانی می تواند باشد. طالبان می خواهند جمعیت کابل را زیر فشار قرار دهند.

عادی بودن زندگی در پایتخت، بر دولت ربانی که طالبان در صدد واژگونی آن و تأسیس دولت اسلامی خویش اند، مشروعیت ظاهری خواهد بخشید.

درمانده‌اش می‌کنند. کاکای محمد عمر، ولسوال جوین را از جریان مطلع می‌سازد. ولسوال با اعضای «شورای علماء» و داکتر جهت معاینه جسد به قریه فیض آباد می‌روند. ولسوال بعد از باز دید جسد به مصداق مثل بگیریش که نگیریت، بجای اینکه همانند یک انسان، خانواده مقتول را تسلیت دهد، تهدید کرد که چرا او (محمد عمر) سلاحش را تحویل برادران طالب نکرده بود.

پدر و کاکای محمد عمر بعد از ختم فاتحه دوباره به ولسوال یحیی عارض شدند. ولسوال آنان را نزد والی فراه فرستاد. والی به مجردیکه آنان را دید بدون توجه به عرض و داد شان بر آنان غریده که «شما موسفیدان علیه» (تحریک طلبه) قذلم نموده‌اید. هر چه زودتر به ولسوالی خود باز گردید!

□ □ □

عباس رضایی - هرات

وضع امنیتی شهر هرات

بتاریخ ۲۰ ثور ۱۳۷۵ رادیو هرات آغاز قیود شبگردی را از ساعت ۱۰ شب اعلام کرده افزود که به هیچ عنوانی «دریش» صورت نخواهد گرفت بلکه فیر می‌شود. اما عملاً از ۸ شام هیچکس از خانه بیرون نمی‌شود. زیرا مردم تاحال با به خون غلتیدن چندین فرد بیگناه به روی سرکها، منطق «طلبه کرام» را در مورد قیود شبگردی تجربه نموده‌اند.

اطلاعیه ریاست امر به معروف و نهی از منکر

رادیو هرات در ثور ۱۳۷۵ مکرراً اطلاعیه ریاست امر به معروف و نهی از منکر را نشر نموده و مجدداً مردم شهر، دکانداران و کاسبان را مخاطب ساخته اخطار دادند که دکانداران پس‌خانه‌ها و پرده میانی دکانهایشانرا از بین ببرند؛ عکسهای «مبتذل» به نمایش نگذارند؛ مردان با زنان در موتورها، گادپها و موترسایکل‌ها سوار نشوند؛ زنان به خیاط‌خانه‌ها مراجعه نکنند و مردان حق دوختن لباس زنانه را ندارند؛ عکسهای ذیروح از دکانها، خانه‌ها و لوازم دور شود؛ نرسها، قابله‌ها و داکتران زن حق پانسمان، پیچکاری و معاینه مردان را ندارند و زنان با مردان عکس بگیرند. در صورت عدم مراعات مفاد اخطاریه با متخلفان برخورد شرعی می‌شود.

زیر ریش طالبان

رشته‌ستانی آنقدر رایج است که هر کاردار «دولتی» به سهم خود تقلا می‌کند تا وجه زیاده‌تری را کمایی کند. گوش شنوا به عرایض مردم وجود

زن رابه عقد خود در می‌آوردند و بعضی‌هایشان مانند والی هرات حتی هفته‌ی دو زن می‌گیرند.

بریدن دست و پای مخالفین به اتهام دزدی

طالبان بتاريخ ۵ ثور ۱۳۷۵ دست راست و پای چپ نظام‌الدین، عبدالستار و لقمان از قریه پشته ولسوالی بکوه را به اتهام دزدی، در میدان لیسه ابونصر بریدند. شایع است که چون این افراد مخالف مولوی یحیی ولسوال جوین (که داماد قاضی محکمه ولایت فراه مولوی دوست محمد می‌باشد) بودند بناءً زیر نام دزدی دست و پای شان قطع گردید.

طالبان و آتش زدن یک زن

بتاریخ ۱۶ ثور ۱۳۷۵ در قریه کوكبالای فراه زن جوانی توسط خشویش با ریختن تیل بر سرش آتش زده می‌شود که یک روز بعد در شفاخانه جان می‌سپارد. مردم محل به طالبان خبر می‌دهند اما آنان که زن را انسان بشمار نمی‌آورند کوچکترین توجهی به مسئله نمی‌کنند.

□ □ □

ص. ن. - فراه

سنگسار یا چهل لک افغانی؟

در اواخر ثور ۱۳۷۵ قمرالدین باشنده ولسوالی جوین ولایت فراه به اتهام زنا و لواطت زندانی گردید. ولسوال جوین مولوی یحیی او را به سنگسار تهدید کرده ولی در بدل رهایش مبلغ چهل لک افغانی مطالبه می‌کند. محمد ظریف پسر کاکای قمرالدین پول را تهیه کرده می‌خواهد نزد ولسوال جوین برود که دزد دیگری بنام ملا شاه‌محمد قومندان خاوندوی جوین از مسئله انتقال پول اطلاع یافته وی را در منطقه جوی لغتان دستگیر و به مرکز ولایت فراه می‌برد تا مبلغ هنگفت دیگری را به اتهام رشوه دهی از وی اخذ دارد. ولی ولسوال صاحب که فاسد و خاین اصلی است طبیعتاً مافوق «قانون» قرار می‌گیرد.

«بگیریش که نگیریت»

بتاریخ ۱۶ ثور ۱۳۷۵ محمد عمر باشنده ولسوالی جوین را طالبی که با او خصومت شخصی داشت به اتهام داشتن سلاح دستگیر و به پایگاه خویش برده شدیداً مورد لت و کوب قرار می‌دهد که بعد از سه روز زیر شلاق طالب جنایتکار جان می‌سپارد. طالب بچه‌ها جسد را تحویل پدر

فرآوردها و منکرات طالبی

در شهر هرات سه چیز زیاد شده است: مارکیته، غرفه فروش سرمه و غرفه فروش نصور.

تلویزیون، لین تلفن، اداره پست و تلگراف، روزنامه و مجله، سینما، برق، اسفالت جاده‌ها، اعمار ویرانیهای جنگ، آب نل، مکاتب نسون، موسیقی و کار برای زنان در ادارات و غیره جاها از جمله منکرات بشمار می‌آیند.

لانه تروریستی اخوان در هرات

پوهنتون عربها در اوایل حمل ۱۳۷۵ با ۲۴ محصل و دو پوهنخی شروع به کار نمود. این پوهنتون شاخه‌ای از لانه تروریستی فراریان تروریست عرب در جلال آباد است که توسط اخوان بین‌المللی به سرکردگی سودان تمویل می‌گردد. امور تدریس آن را اخوانیان الجزایری، سودانی، فلسطینی و عراقی بدوش دارند. بنیادگرایان عربی در زمان حاکمیت اسماعیل خان می‌خواستند مرکز اصلی فعالیت‌های تروریستی شانرا در هرات بوجود آورند ولی با تسلط طالبان مجبور شدند مرکز اصلی را به جلال آباد نقل داده یک شعبه فرعی آنرا در هرات ابقاء کنند. آنان مشتاقند تا محصلان

از دو پوهنخی موجود فقط پوهنخی سیاست را تعقیب کنند.

فرهنگ ستیزی زیر پرده‌ی دین پروری

سینمای قندهار تخریب و عوض آن یک محراب مسجد تهداب گذاری شد. ملا عباس شاروال قندهار حین سخنرانی در روز تهداب‌گذاری گفت: «عوض سینما که محل فساد و فسق است یک محراب مسجد جامع با ستون های چهارده متره به مصرف و کمک اهالی تعمیر خواهد شد.»

وضع آموزش در مکاتب هرات

مکاتب لیسه و ابتدایه ذکور در هرات از ۴ حمل ۱۳۷۵ شروع شده ولی کتب آموزشی تعیین نگردیده‌اند. کتابهای تدوین شده توسط شورای ثقافتی که در مکاتب سایر ولایات نیز تدریس می‌گردد با مخالفت طالبان مواجه

ندارد. درشت ترین اقلام رشوت از گمرک، شعبه پاسپورت، ریاست امریالمعروف، شعبه جنایی قومندانی امنیه، شاروالی و خاد دست بدست می‌گردد.

پوهنتون بدون مواد درسی و استاد

امتحان کانکور پوهنتون هرات در ۲۷ حمل ۱۳۷۵ با اشتراک ۴۲۰ داوطلب پسر برگزار شد. در نتیجه‌ی امتحان و گزینش پوهنخی‌ها پول و رشوه به هیئت نمره دهنده نقش اساسی داشت. بیشترین تعداد داوطلب یعنی ۶۲ نفر به پوهنخی طب جذب گردیده است اما بدلیل فقدان مواد درسی، استادان و بخصوص حاکمیت فرهنگ طالبی از آموزش خبری نیست.

چپاول طالبی

بتاریخ ۲۳ حوت ۱۳۷۴ چند تن از طالبان به مغازه چایفروشی‌ای در منزل دوم عزیزی مارکیت رفته قیمت صندوقهای چای را پرسیدند و سپس

به دکاندار گفتند: «۸۰ میلیون افغانی را محاسبه کن که چند صندوق چای می‌شود؟» بعد از دریافت پاسخ بی‌کار خویش رفتند. آنسان بتاریخ ۲۶ حوت دوباره مراجعه کرده خواهان صندوقهای چای شدند، چایفروش قیمت را خواستار شد ولی طالبان در پاسخ گفتند: «مگر چندبار می‌خواهی پول بگیری، یک دفعه روز قبل ۸۰۰

بر مسند خون اگرچه ضحاک نشست
یک نسل گرفت و سرزد و پای شکست
با اینهمه در برابرش بینم باز
استاده سوار، پرچم کاوه به دست.

م.م. آرم

لک دادم.» پس از بگومگوهای زیاد آنان، طالبان مسلح دیگر آمده مالک مغازه را با دو برادرش بردند. در عکس‌العمل با این نوع چپاول طالبی مغازه داران نزد طالبان ولایت نشین استغاثه نموده و متعاقب آن دست به اعتصاب زدند ولی جایی را نگرفت. چند روز بعد ارگان امنیتی طالبان در مورد مالک مغازه و برادرش که زندانی کرده بودند گفتند که «آنان آخلالامر به گرفتن قیمت صندوقها اقرار کردند.»

طالبان و تویوتای دو سیه

هر شب خانه‌ها و دکانهایی در شهر هرات دزدی می‌شوند. سرکردگان طالبی ۲۰۰ عراده تویوتای دو سیه مدل ۱۹۹۲ را در اختیار عده‌ای از عمال خود قرار داده‌اند. آنانیکه تا هنوز به این وسایط دسترسی نیافته‌اند از طریق دزدیدن و اخاذی، آرزوی شوم خویش را در رقابت با هم مسلکان شان برآورده می‌سازند.

۲۰۰۰۰۰۰ افغانی پول نصور و سرمه عیدی «طلبه کرام»

در عید رمضان به هر یکی از «طلبه کرام» یازده متر تکه شال پشم، ۳۲۰۰۰ افغانی پول نقد جهت خرید لباس، پتو و واسکت، ۷ متر تکه فاج سیاه جهت دستار و ۲۰۰۰۰۰ افغانی برای نصور و سرمه عیدی داده شد. بین تمام طالبان حاجی مولوی ملایارمحمد آخوند والی هرات در ساختن لباس مقام اول را داراست. زیرا خیاط مخصوص وی در جاده کهنه فروشی می‌گوید: «او حداقل هفته دو جور لباس نو درست می‌کند».

جنایت طالبی

بتاریخ ۳ حوت ۱۳۷۴ که مصادف با روز سوم عید رمضان بود دست و پای عبدال ساکن ادرسکن هرات توسط طالبان قطع گردید. درد اصلی قضیه در آن است که او بخاطر به سرقت رفتن اموال منزلش نزد «تحریک طلبه» عارض می‌شود اما دزدان علیه خود او «شهادت» دادند یعنی او را دزد گرفتند و در نتیجه حدود الله بر عبدال جاری شد!

■ روز جمعه ۲۳ حمل ۱۳۷۵ عبدالحق ولد محمد نبی ساکن کشک کهنه بدون اینکه جرمش اعلام شود به دار آویخته شد.

□ □ □

ظاهر - شیندند

طالب لواطت کار بالفعل کبر آمد

ملادریس شلاق زن که همه روزه مردم شیندند را بخاطر نماز نخواندن شلاق می‌زد شام ۱۴ جوزای ۱۳۷۵ بعد از بسته شدن دکانها و خلوت شدن شهر، بچه‌ای را که ۱۳ سال بیشتر نداشت به بهانه‌ای به «پوسته‌ی امنیتی» خود می‌برد. مردم و پدر و برادر بچه از جریان خبر شده به سرکردگان «طلبه کرام» در شیندند مراجعه می‌کنند و آنان هم شلاق زن جنایت پیشه را در حال عمل لواطت بالفعل دستگیر می‌کنند اما چون طلبه قهرمان اکثراً به این عمل معتاداند از مجازات جنایتکار مذکور چشم پوشیده فقط او را به ولسوالی و سپس به میدان هوایی

گردیده زیرا «طلبه کرام» آن کتابهای شدت پوشیده‌ی ارتجاعی را هم غیراسلامی تشخیص داده‌اند! فقط به دختران ۴ الی ۹ ساله اجازه داده شده که در چهار دیواری خانه‌های خویش و صرفاً به آموزش کتب مذهبی بپردازند.

اسبهای زیر سم طالبان

در یگانه پارک داخل شهر هرات حوضی وجود دارد که از دهن چهار اسب تزیینی آن آب تازه به حوض می‌ریخت، مجسمه این اسبان مورد خشم جهالت «طلبه کرام» قرار گرفته و حکم حدودالله را با شکستن کله اسب‌ها در حمل ۱۳۷۵ بالای آن جاری کردند. و سپس در حالیکه از شکستن سروکله اسب‌های پارک هنوز ماهی نگذشته بود بر فتوای خود تجدید نظر کرده بقیه بدنه اسب‌ها را نیز شکستند.

امر به معروف و نهی از منکر

هنگام تلاشی موترها در شهر هرات و حومه آن فقط به سلاح، کاست، رادیو کاست و عکس زنان به چشم منکرات دیده می‌شود. در حالیکه از حمل هیرویین، تریاک، چرس، بنگ و غیره جلوگیری بعمل نمی‌آید.

آیا «طلبه کرام» دروغ می‌گویند؟

در پانزدهم رمضان ۵۲ تن از کارگران جوان مناطق مرکزی پناهنده ایران بعد از ضبط تمام اثاث و پولشان توسط پاسداران جمهوری اسلامی به بندر اسلام قلعه هرات رد مرز گردیدند که در آنجا توسط «طلبه کرام» بعنوان نیروهای اسماعیل دستگیر و بکارهای شاق سنگرکتی واداشته شدند. روز اول عید قربان عنایت‌الله برهانی رئیس «امنیت ملی» که از خلقی‌های سابقه‌دار است آنانرا در برابر صفوف نمازگزاران در مسجد جامع هرات آورده و همه را اسیران جنگی مربوط تورن اسماعیل معرفی کرد و بعد از خواندن پیغام عفو «امیرالمومنین» ملا عمر کور توسط منان نیازی معاون ولایت رها شدند.

عقد دوزن طی یک هفته

از جمله سرکردگان طالبان که تازه زن چندم را عقد نموده‌اند، یکی هم «والی» هرات، ملایارمحمد است. معروف است که وی در بشقاب شیرینی سومین زنش یکصدلک (۱۰۰۰۰۰۰۰) افغانی گذاشته است. ملاصاحب بعد از والی شدن وقت را غنیمت شمرده طی یک هفته دو زن یکی از قندهار توسط پدر خود و دیگری را خودش از هرات عقد کرد. نامبرده که ۳۳ سال عمر دارد قبل از هجوم طالبان به هرات به خرید و فروش دوا در غزنوی مارکیت هرات مصروف بود.

انور - ارزگان

اجرای «شریعت طالبی»

بتاریخ ۱۸ حمل ۱۳۷۵ عبدالله و عبدالحمود باشندگان ارزگان به اتهام دزدی توسط طالبان دستگیر شدند. بعد از لت و کوب و شکنجه، دست چپ و پای راست هر کدام طبق شریعت «طالبی» قطع شده سپس تیل داغ گردیدند.

□ □ □

غلام سخی - لوگر

نمونه‌ای از چهل طالبی

بتاریخ ۱۲ حمل ۱۳۷۵ در منطقه کلنگار ولایت لوگر زنی با چادری جهت خریداری به بازار می‌رود و طالبان مسلح متوجه می‌شوند. همینکه زن خریدش را تمام می‌کند طالبان دکاندار عبدالرزاق را به علت اینکه چرا به زن سودا فروخته است به مرکز ولایت برده و مدت یک هفته زندانی کرده به شدت مورد لت و کوب قرار می‌دهند. همچنین همانروز عده‌ای از طالبان زن مذکور را تعقیب و خانه‌اش را شناسایی می‌کنند. شام آنروز برادر زن را که اسد نام دارد نیز به جرم اینکه به خواهرش اجازه بیرون رفتن داده لت و کوب می‌کنند.

طالبان انواع حجاب را برای زنان حکم داده، اما وحشت و ضدیت آنان

انتقال داده و پانزده روز بعد هم دوباره در یکی از پسته‌های میدان هوایی مقرر می‌کنند. مردم می‌گویند که اجرای شریعت و نهی از منکر تنها بالای مردم عملی می‌شود لیکن طلبه و سایر بنیادگرایان خود را «نکیر و منکر» تصور کرده، مافوق شریعت قرار داده و به هر خیانت و جنایتی دست می‌زنند بدون آنکه خود را در برابر کدام قانونی مقید ببینند.

□ □ □

شاه‌محمد - قندهار

«شریعت» یا جنایت؟

در قندهار از درس و تعلیم خبری نیست، همه مکاتب و مؤسسات تعلیمی توسط طالبان بسته شده‌اند. هیچ زنی حق خارج شدن از خانه را نداشته حتی نمی‌تواند نزد داکتر برود بخصوص اگر داکتر مرد باشد. در جوزای ۱۳۷۵ شایسته دختر ۲۲ ساله که شدیداً مریض بود با بچه کاکایش عبدالسلام نزد داکتر رفته، در راه چندین بار توسط گروه‌های مسلح طالبان بازرسی شدند تا اینکه بالاخره توسط گروهی متوقف گردیدند. آنان عبدالسلام را به اتهام اینکه چرا زن را با خود به بازار آورده شدیداً لت و کوب کرده و به شایسته هم اخطار می‌دهند که در آینده اگر از خانه برآمده، شلاق خواهد خورد.

این تطبیق «شریعت طالبی» منجر به مرگ شایسته و معیوب شدن بچه کاکایش عبدالسلام گردید.

طالبان افراد سربرنه و ریش تراشیده را در مورد از دست دادن وظایف هشدار دادند

جنبش اسلامی طالبان در ولایت هرات دستور داده است در صورتیکه هر کارمند مرد دولتی در پوشیدن دستار و ماندن ریش کوتاهی نماید، وظیفه‌اش را از دست خواهد داد.

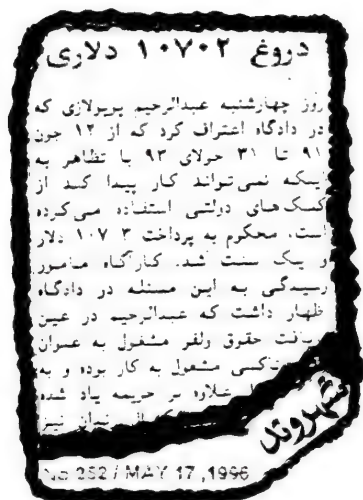
نیکیخواه یک معلم برجسته در پوهنتون هرات، زمانیکه دستور طالبان را مبنی بر پوشیدن دستار و ماندن ریش اجراء نمود از کارش برکنار گردید. والی هرات مولوی یارمحمد در حالیکه رویداد فوق را تصدیق می‌نمود به «نیوز» ابراز داشت که هر کارمند دولتی در صورتیکه دساتیر را مراعات نکند وظیفه‌اش را از دست می‌دهد. او گفت: «بمثابه مسلمان، باید روش زندگی اسلامی را اتخاذ نمایم. هیچ تخلفی تحمل نخواهد شد.» معلم جوانی که نخواست نامش فاش گردد و تا هنوز قادر به بستن دستار نمی‌باشد اظهار نمود: «برای ما شهری‌ها بسیار ناآشنا بنظر می‌رسد. همیشه در تلاشم تا دستارم را درجایش نگهدارم.» طالبان مانع پوشیدن لباسهای غربی توسط مردان می‌شوند.

یارمحمد اظهار نمود که چندی قبل فردی که مرتکب قتل گردیده بود و توسط محکمی اسلامی محکوم شد در استدیوم هرات در انتظار عمومی اعدام گردید. او گفت که اداره‌ی وی مصمم است تا قاتلان را مطابق قانون اسلامی قصاص، مجازات و در مورد دزدی و رهنی دست و پای مجرم را قطع کند. مولوی خدای‌داد رئیس شعبه عدالت هرات ابراز نمود که حداقل سه قاتل و تعدادی دزد منتظر مجازات اند. طالبان در ولایات قندهار، هلمند، فراه، خوست و سایر مناطق تحت کنترل شان نیز اعدام‌ها و مثله‌هایی انجام داده اند.

آنان عکاسی انسان را منع نموده، دستگاههای تلویزیون هرات و قندهار را بسته اند. فروش و استفاده از کاست ویدئو و تیپ قدغن گردیده است. بعد از ظهور جنبش طالبان در قندهار در اواخر ۱۹۹۴، بازیهای مثل فوتبال و شترنج نیز ممنوع اعلان گردید.

«نیوز»، ۱۸ اپریل ۱۹۹۶

اسلامی» در آنجا «سرافراز» شود. سرانجام در ماه می سال ۱۹۹۴ چینیکه پول‌های بادآورده‌اش را به کدام حساب بانکی در امریکا انتقال می‌داد، توسط پولیس «تورنتو» به جرم استفاده غیر قانونی از پول «ویلفیر» گرفتار و بعد از طی مراحل قانونی به مدت یکسال حبس و پرداخت ده هزار دالر جریمه نقدی محکوم گردید که خبر گرفتاری وی در روزنامه معروف «SUN» چاپ تورنتوی کانادا و هفته نامه ایرانی «شهروند» در آن شهر منتشر شد.



جمله - جاغوری

گوشت خردندان سگ

در ماه جوزای ۱۳۷۵ صالحی ارزگانی از قریه حسینی به منطقه پشی حمله کرده شماری از نصری‌ها را خلع سلاح می‌کند. مردم پشی می‌خواهند به مصداق گوشت خردندان سگ از عرفانی مربوط حزب وحدت برای دفع حمله صالحی استفاده نمایند. بنابراین از او می‌طلبند که بالای صالحی حمله کنند، ولی او جواب رد داده می‌گوید: «حالا زمان درگیری نیست» نمایندگان مردم اعتراض می‌نمایند که «وقتی خطر متوجه شما باشد زمان نمی‌خواهد ولی اکنون که خانه‌های ما چور شده وقت درگیری نیست؟» بالاخره در اثر پافشاری اهالی پشی عرفانی با صالحی به جنگ می‌افتد که در نتیجه صالحی شکست خورده از پایگاه چندین ساله خود فرار می‌کند و تمام سلاح و مهمات را عرفانی صاحب می‌شود.

شیاع است که سرگروپ‌های صالحی توسط عرفانی خریده شده بودند و علت شکست وی که ۲۰۰ نفر مسلح داشت همین بود. عرفانی و گروپ‌های وی به گفته خود شان بدون «ممانعت» دست به پاکسازی و خلع سلاح قریه‌های مثل حسینی، سیاه بغل، سوک، پپیک و

با زنان در حدی است که حتی با همان حجاب سفارشی خود شان هم نمی‌گذارند، از خانه برآیند.

□ □ □

محمد محسن خواجه زاده - دهلی جدید

«معلم رحیم» آمر جمعیت اسلامی در کانادا به جرم دزدی زندانی شد

تشکیلات کارتونیک «جمعیت اسلامی» ربانی از نخستین روزهای بسته‌بندی فرمایشی‌اش توسط سازمان استخباراتی آی‌اس‌آی مورد هجوم اعضای نفوذی خاد و سایر شبکه‌های اطلاعاتی کی‌جی‌بی، بخصوص دسته «ستم ملی» قرار گرفت. مهره‌های لولیده کی‌جی‌بی در درون «جمعیت» چاکران پاچه بلند، در اوایل جنگ مقاومت موفق گردیدند حوزه‌های تشکیلاتی و سطوح بالایی آن را تسخیر نمایند. در اثر درگیری‌های پنهانی اعضای نفوذی خاد و سایر رده‌های کی‌جی‌بی با وابسته‌ها و گماشته‌های سازمان استخباراتی پاکستان، در بسته‌بندی قبلی آن حزب تغییراتی به وقوع پیوست و نتیجه آن شد که ساحه‌ی نفوذ، تکتور و رشد وابسته‌های پاکستانی ذریعه چاکران روسی محدود شده، بیشترین خطوط تشکیلاتی و ثغور حزبی آن، تحت فرمان کی‌جی‌بی در رأس ربانی درآمد. در واقع امر، باند «جمعیت» کرسی پرستان از لحاظ ترکیب سازمانی دچار استحاله و دگرگونی گردید. عبدالرحیم پوپلزای یا همان «معلم رحیم» مشهور، که اسم اصلی‌اش محسن (متولد کابل) می‌باشد، نیز از زمهری ساطور بدستان خاد در داخل «جمعیت اسلامی» است. نامبرده از بدو جنگ مقاومت با تغییر نام، در قالب آلوده‌ی جمعیت، در پاکستان به کار و بار اطلاعاتی اشتغال داشت. وی بعد از مدتی زیر عنوان جمعاوری آغانه (به شکل کتب و رسالات دینی و مذهبی برای مدارس اخوانی) به تهران رفت. بعد از توقف چند ماهه به پاکستان آمد و بعد ها ظاهراً طبق دستور باند جمعیت، از پاکستان به دهلی رفت و منحیت عضو فعال «جمعیت» در آنجا متبازل گشت. محسن «معلم رحیم» با عده‌ای از اوباشان هم قماشش لباس سیاه بر تن کرده، خود شان را به «سیاهپوشان» معروف ساختند و بر طبق رهنمودهای «استاد» روزه، نماز، خیرات و برکات، فاتحه و محفل عروسی مهاجران دور از میهن تجاوز دیده را تحت مراقبت گرفته بودند. هرگاه به واکنشی مواجه می‌شدند فرد مورد نظر را تهدید و حتی مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. «پوپلزایی» کذائی در سال ۱۹۸۶ جهت فعالیت استخباراتی (زیر نام تجارت قالین) برای بار دوم به ایران رفته و بعد از توقف تقریباً یکساله به دهلی برگشت. موصوف در ختم همان سال یا اوایل سال ۱۹۸۷ بخاطر جعل پاسپورت و همکاری با قاچاقبران مورد پیگرد پولیس هند قرار گرفت، اما توانست به کمک رفقای خادیش در سفارت افغانستان مقیم دهلی، از آن کشور خارج شده و بطور غیر قانونی وارد کانادا گردد و به آمریت «جمعیت

ر. ی. - پشاور

اعتراف و لسوال جنایتکار

پیرم قل ولسوال رستاق در حمل ۱۳۷۵ تمام معلمان سابقه دار رستاق را دعوت نموده چنین گفت: «ای معلمان، من در گذشته چندین معلم را کشته‌ام، اکنون خیلی پشیمان هستم که اگر آنان زنده می‌بودند، بدرد جامعه می‌خوردند. اگر چه اکثریت شماها را شعله‌ای، ستمی و پرچمی معرفی نموده‌اند لیکن این گپ‌ها دیگر اعتبار ندارد. از شما می‌خواهم که بچه‌های وطن را خوب درس بدهید که آینده بدوش آنانست.»

شاخ به شاخ شدن ربانی و مسعود در تخار

در ولایت تخار، شورای نظام و جمعیت اسلامی هر دو به امور ولایت‌مداری می‌پردازند ولی در این میان حرف نظاری‌ها ضمانت اجرایی دارد و جمعیتی‌ها تنها می‌توانند نظر بدهند. مدیر اعتبار پنجشیری به مثابه آدمک خاص مسعود، با آنکه وظیفه مشخص ندارد تمام امور مهم ولایت را بدوش دارد. پولی که از کابل می‌آید بدست وی رسیده بعد به قومندانان، مأموران و دیگران توزیع می‌شود. امر پرواز طیاره و انتقال افراد به کابل و سایر نقاط به او تعلق دارد. والی تخار وابسته به باند ربانی آنقدر بی‌صلاحیت است که بدون مشوره و اجازه‌ی مدیر اعتبار هیچ کاری را انجام داده نمی‌تواند.

سایر نواحی زدند که با جنایت و خیانت‌های بی‌شمار و تکاندهنده همراه بود. عرفانی بعد از همین جنگ خود را شیر میدان دیده در خود ولسوالی جاغوری نیز دست به پاکسازی زد و نهضتی‌های قریه ممدک، منتکه و سبز چوب را خلع سلاح کرد.

سگ جنگی نهضت و نصر

نهضتی‌های «سنگماشه» و «سیاه زمین» توسط حزب وحدت خلع سلاح شده و بعضی از افراد نهضت به کوپته گریختند. در ۱۲ ثور ۱۳۷۵ افراد واثق نهضتی به منطقه لومان حمله کرده و شکست خوردند. یکی از مسئولین نظامیش بنام «امری شش پر» کشته شده متباقی به منطقه زردآلو عقب نشستند. زمانیکه نصری‌ها حاکمیت لومان را بدست گرفتند، تعداد بیشمار از منازل مردم را فقط به دلیل اینکه چرا واثق را جا داده‌اند چوروچپاول کردند.



جلادان حزب وحدت صدا تن از هموطنانی مظلومی را که متعلق به ملیت هزاره و اهل تشیع نبوده اول در زنجیر و زولانه شکنجه داده و بعد که خسته می‌شدند آنان را به گلوله بسته دور می‌انداختند

افزایش فحشاء ار مغان «انقلاب اسلامی»

جنگ و ویرانی در شهر جهادی زده‌ی کابل به شیوع فحشاء ابعاد گسترده‌ای بخشیده است. زنان و دختران جوان با لباس‌های شیک و آرایش غلیظ در کنار سرک‌های پر ازدحام به بهانه‌ی گدایی که پوششی جهت خودفروشی است می‌ایستند. عامل عمده همانا عدم تأمین معیشت و شیوع فرهنگ منحط جهادی می‌باشد. قحطی و قیمتی سرسام‌آور بوده فامیل‌هاییکه تمام هستی و زندگی خویش را از دست داده‌اند جهت زنده نگه داشتن جگر گوشه‌های شان راه دیگری در برابر خود نمی‌بینند.

تدارک یک سگ جنگی در جاغوری

اوایل ثور ۱۳۷۵ آخوند سلمان وابسته به باند گلبدین و واثق نهضتی از کابل به منطقه انگوری ولسوالی جاغوری آمدند تا پایگاه حزب گلبدین را در پاطو، با وجود مخالفت شدید اکثریت اهالی آنجا دوباره فعال سازند. واثق جهت پاکسازی منطقه سنگماشه از وجود برادران وحدتی، به آخوند سلمان پیوسته تا بتواند از نیروی نظامی او استفاده کند. در این سگ جنگی، باشی حبیب حوتقول نیز آنان را همراهی می‌کند.

سلیمه - پروان

جنایت «نظاری»

در جدی ۱۳۷۴ انارگل از ولایت پروان که نان آور چهار طفل خرد سال و مادر پیر و مریضش بود، وقتی بعد از ختم مراسم تدفین و فاتحه خوانی محمود یکی از بستگانش که توسط جهادی ها اختطاف و بعداً کشته شده بود به خانه خود بر می گشت، توسط گروپی مسلح جهادی مربوط شورای نظار ربوده شد. اقرارش جسد وی را بعد از چهار روز جستجو یافته بخاک می سپارند. انارگل قبل از کشته شدن مورد تجاوز دستجمعی بی ناموسان مذکور قرار گرفته بود.

ف. زیرک - پشاور

مرکز جاسوسی ایران در مزار

در شهر مزار، جمهوری اسلامی ایران مرکز جاسوسی ای را بنام کمک به اهالی مزار تشکیل داده است. «ظاهر» یکی از سرخادی های مشهور با عده ای دیگر از جنایتکاران خادی که به رموز جاسوسی آشنایی دیرین دارند، در این مرکز به لباس جهادی درآمد برینای به اصطلاح «خط امام» در خدمت رژیم ایران اند. کمک های مرکز مذکور توسط همین افرادیکه در بدل مبلغ ناچیز حاضر به هرگونه معامله و خیانت اند، تنها به گروه ها و عناصر مورد نظر آخوندهای فاشیست ایرانی توزیع می گردد.

از دواج ها و بی ناموسی های یک وحدتی (حناح اکبری)

غلام سخی واثق یکی از قومندانان جناح اکبری حزب وحدت و عضو شورای مرکزی آن می باشد که در جمهوری اسلامی ایران تعلیمات دینی دیده و جنایات بی شماری را علیه اهالی جاغوری انجام داده است. این فرد با زنان روسپی مثل زهرا که خانم عباس محافظ واثق است و همچنین مادر محمدعلی از لومان روابط بی ناموسانه برقرار کرده است. او با وجود داشتن زن و سه طفل درین اواخر با یک دختر عروسی و خانه ای را مبلغ بیست میلیون افغانی در مهتاب قلعه برایش خریداری نموده و عزیز برادر خانم جدیدش را بعنوان قومندان یکی از غندهای خود گمارده است.

□ □ □

جهادی های درنده که قبلاً به زور در خانه های مردم وارد می شدند و دختران و زنان را مورد تجاوز قرار می دادند اینک وضعیتی را بوجود آورده اند که می توانند با نوت های ده هزار افغانیگی به سادگی به غرایز بیمارگونه ی جهادی خود پاسخ دهند.

«وزیر دفاع بالاتر از رئیس جمهور»

روز اول عید بعد از ادای نماز در صحن لیسه تالقان ابتداء از مدیر اعتبار خواسته شد تا پیام وزیر دفاع را قرائت کند. در آخر از «والی» صاحب تقاضا به عمل آمد که پیام رئیس جمهور را بخواند.

«والی» صاحب در صدر مجلس قرار گرفته تلویحاً مدیر اعتبار و حواریونش را کوبید اما پیام ربانی را نخواند.

همه پا تمسخر و خنده می گفتند: «در دولت اسلامی وزیر دفاع بالاتر از رئیس جمهور است».

سگ جنگی جهادی برای تصاحب «بچه»

بتاریخ ۱۰ حوت ۱۳۷۴ قرار بود یک گروه ۵۰ نفری جهادیه از ولایت تخار به کابل جهت سگ جنگی با برادران طالبی فرستاده شوند. در این جریان، میان سرگروه و معاونش بر سر تصاحب پسرکی کم سن و سال که جهت چاشنی اجرای «نهی از منکر» با خود می بردند درگیری شدیدی در چمن شاروالی تالقان صورت گرفت که منجر به کشته شدن یک نفر و زخمی شدن دو نفر گردید.

□ □ □

انیس - پشاور

دزدی در جوار مأموریت امنیت گلبدینی ها

بتاریخ ۱۲ دلو ۱۳۷۴ دکان تکه فروشی فخرالدین در منطقه سرشاهی ننگرهار به سرقت برده شد. دکان که حدود دو صد میلیون افغانی سرمایه داشت، در ۲۰ متری مأموریت امنیت موقعیت دارد که مسئولیت آن بدوش قاری قومندان گلبدینی می باشد.

فردای همان روز دکانداران حوض خشک، جاده پشتونستان، چوک مخابرات و صرافان چوک تلاشی به اتفاق هم دست به اعتصاب زده عکس العمل شدیدی نشان دادند. ولی طبعاً به صدای اعتراض شان، دزدان حاکم کوچکترین توجهی نکردند.

□ □ □

شمازیه - خوست

عقد طالبی

در شهر خوست طالبان به نام جمعآوری سلاح شب و روز به خانه های مردم حمله ور می شوند و اسباب مورد پسند شان را با خود می برند. در جریان تلاشی اگر به دختر زیبایی برخوردند به شکلی دختر را به عقد خود درمی آورند. چنانچه طالبی به نام ملا نورمحمد در عقرب ۱۳۷۴ رقیه دختر خیرالدین را ضمن تلاشی خانه ی شان دیده خواستگاری می فرستد که با مخالفت شدید پدر و دختر مواجه می شود. طالبان پدر دختر را احضار و زندانی می نمایند که فقط بعد از سه روز در آوردن جبری دخترش رها می گردد.

□ □ □

شکریه - کندز

«این کار عالم دین است»

در جوزای ۱۳۷۵ در شهر تالقان یکی از «علمای دین» به نام قاری شفیع که دو زن دارد، پس از هر درس دینی بر شاگردش که بچه ای کم سن و سال بود تجاوز جنسی می کرد. شاگرد قضیه را به یکی از همسنانش قصه می کند و از این طریق مسئله افشاء می گردد. مردم خشمناکین می خواهند قاری را سزا بدهند اما وی به مولوی جبار که در همه کارها استادش است، پناه می برد. مولوی جبار پسرک را نزد خود می خواهد و برای اینکه بفهمد مورد تجاوز قرار گرفته یا خیر در مقعدش تخم مرغ رافرو می برد و پس از اجرای این تست شرعی می گوید: «این کار عالم دین است». بعداً قاری را از ترس انتقام مردم به کابل نزد معلمان بزرگش (ربانی و سیاف) می فرستد، تا بی درد سرتی به بی ناموسیهایش ادامه دهد.

داکتر اعظم دادفر

از «نواندیشی» تا فرومایگی

در اسد ۱۳۷۵ تلویزیون بلخ اعلام کرد که داکتر اعظم دادفر مبلغ ده هزار دالر از طریق دولت آلمان به جنبش ملی اسلامی اعانه داده است.

بدون مکت باید از این «تازه اندیش» پست پرسید:

این ده هزار دالر را از کدام اربابت گرفته ای؟ در قبال اخذ آن، وعده کدام نوع جاسوسی و چه نوع خیانت به ملت ما را داده ای؟ آیا پس از «تازه اندیش» شدن آنقدر بی شعور گردیده ای که از ماهیت دستگاه ملیشه ها و

پهلوانان خاین اطلاعی نداری؟ آیا ازبک بازیات چنان عقل و وجدانت را کور کرده که در تشخیص دوست و دشمن این خاک بیچاره شدی یا دم سبایات برای آن است که اگر ملیشا و برادران جهادی شان دولت مشترکی بسازند از نمد شان کلاهی ببری؟ زهی فرومایگی!

جهاد بیا دشمن نمدن

در ولایات کندز و تخار جهادی ها تقریباً همه فابریکه های سپین زر را آتش زده غارت کردند. سپین زر کندز، قلعه زال، امام صاحب، شاهروان، تالقان، خان آباد، خواجه غار، دشت قلعه و ینگه قلعه بخاک یکسان شده، گدام ها، ماشین خانه ها، دفاتر و کلوپ ها به کندواله (ویرانه) تبدیل گردیده اند. قومندانان و سایر چوچه جهادی ها خشت، چوب، آهن، شیشه، کلکین، کوچ و چوکی، فرش و ظرف آنرا دزدیده و این دزدی ها هنوز هم ادامه دارد. آن قسمت هاییکه نیمه سالم مانده بحیث محل انجام فساد رهنران جهادی مورد استفاده قرار می گیرند.



فابریکه «سپین زر» کندز پس از تجاوز جهادی

«ربانی ره آزار تی»

خری در کوتل راه نمی رفت. صاحبش آنرا می زد. مردی که از شدت ماندگی نفسک می زد گفت: «ربانی ره بیش ازی آزار تی».

«از همین مسلمانا می ترسم»

مرد کهن سالی اسبش را که در کوتل به مشکل راه می رفت با عصبانیت می زد و حق هق گریه داشت. مردی که در عقب او راه می رفت گفت: «بابه چراگریه می کنی هنوز روز وقت است» پیر مرد در پاسخ گفت: «مه ده فکر

«عیال های گلبدین و سیاف»

باد چادر زنی را که از کاروان اقاریش جلو راه می رفت به قعر دره پراند، مرد ریشویی گفت: «چرا چادر نداری؟» زن جلو اسبش را گرفته به مرد جهادی خطاب کرد: «اگر عیال های گلبدین و سیاف هم جای مه باشند جل جهادی (حجاب) شانرا به دور خواهند انداخت.» دهن مرد ریشو از لاجوابی وامانده بود.

«زنتان زن مردم شوه»

زنی با پای برهنه روی سنگی ایستاده بود. پرسیدم: مادر بوت هایت چه شد؟ گفت نمی دانم کجا غلتیدند، بعد آه کشید و گفت: «خانه تان در بگیره مسلمانان جهادی، زن تان بیوه شوه.»
سر دو کودک را از هورجینی که روی اسب قرار داشت بیرون کشیدند. بسالای آن جوانی پسر از اشیا بسود و در اثر فشار آن سر کودکان به یک طرف کج شده بود و گردنشان مثل چوب خشک و کج مانده بود. مادر شان با چشمان پراشک فریاد کشید: «ده ریش شما جهادی هاسک (... کردن بچه های تان بشکند دوستم و مسعود، زنتان زن مردم شوه...»

فرار جاسوسک پنجشیری

بتاریخ ۲۹ سرطان ۱۳۷۵ بین دکاندار و خریدار روی این مسئله که نوت ددهزاری از دوستم است، جنجالی صورت گرفت. پنجشیری مسلحی که وظیفه جاسوسی را داشت، خواست دکاندار را بزور به شعبه امنیت ببرد. اما دکاندار کلاشنکوفش را کشید و او را بمرگ تهدید کرد. با بلند شدن سرو صدا سایر دکانداران نیز به سرک ریختند و جاسوسک پنجشیری فرار کرد.

مادران ۷۰ ساله هندوکش را پیاده طی می کنند

افراد دوستم در حدود ۳ کیلو متر راه سالنگ را بسته اند. بناء مسافران باید هندوکش شمالی را پیاده طی کنند، تا دوباره تقریباً به همان نقطه ای فرود آیند که حرکت کرده بودند. طی نمودن کوتل باجگه که تقریباً هشت ساعت راه را دربر می گیرد آتش نفرت و کینه را در دل هر مسافری که از آن عبور می کند، می افروزد. چند روز قبل که از بلخ به کابل می آمدم زن ۷۰ ساله ای را با کودکی دیدم که در کوتل راه می رفت و بعد از هر چند گامی که برمی داشت باز بر زمین می نشست.

راه نیستم، دختر جوانم از دو کوه پناه شد.» مرد دوباره گفت: «خیر اس مسلمانان اس.» بابه گفت: «از همین مسلمانان می ترسم مگر جهادی ها که هر جا بد اخلاقی می کنن مسلمان نیستن؟»

کدام یک پیشقدم خواهد شد؟

ربانی و مسعود دو جهادی به ظاهر متحد در واقع تشنه خون همدیگراند. اینکه کارد کدام یک پیشتر در سینه حریف فرو خواهد رفت، بستگی به جلب نیرو بخصوص در ولایات بدخشان، تخار، کندزو پشت گرمی بیشتر اربابان خارجی شان دارد.

جمعیت ربانی و شورای نظار مسعود قادر نیستند سگان خود را بدون دادن پول وافر و آزاد گذاشتن به چوروچاول، اختطاف و بی ناموسی به میدان جنگ بفرستند. هر کدام سعی دارد بهر قیمتی که باشد زنجیر سگان جنگی را در دست خود نگهدارد تا روزی علیه دیگری مورد استفاده قرار گیرند. تضاد بین ایندو زمانی بیشتر حدت گرفت که قاضی حسین احمد جندهی نازدانه اش را به حمله ربانی برد و مسعود متقابلاً بخشی از قوایش را از کابل خارج کرده از بگرام تا گلبهار مخصوصاً در آخرین قسمت دره پنجشیر و ورسج به تدارک جنگ آغاز کرد.

با شایع شدن این نکته که ربانی و گروه الحدید در کابل برای قتل مسعود دامی گذاشته بودند، تعدادی از قومندانان قطغن به کابل و گلبهار خواسته شدند. از جانب دیگر نمایندگان ربانی و مسعود با در دست داشتن کتاب الله و پول و پیشکش نمودن چوکی، در ولایات کندز، تخار و بدخشان جهت خرید نیرو در رقابت اند تا در روز موعود زودتر بر گلولی هم بپرند.

نرخ مواد اولیه در ولایت تخار

آرد گندم	فی سیر	۱۴۰۰۰	افغانی
برنج متوسط	رر	۲۸۰۰۰	رر
روغن زغر	رر	۱۰۴۰۰۰	رر
کچالو	رر	۱۴۰۰۰	رر
نخود	رر	۳۵۰۰۰	رر
زغر	رر	۳۰۰۰۰	رر
کنجد	رر	۴۰۰۰۰	رر
گوشت گاو	فی چارک	۱۶۰۰۰	رر
رر گوسفند	رر	۳۰۰۰۰	رر
بوره	فی پاو	۵۰۰۰	رر
چای سبز	رر	۳۰۰۰۰	رر
شرینی	رر	۷۰۰۰	رر

هن - کابل

زرغونی لیسې کی اخوانی «استادان»

«غفار صایم» د ترانسپورت «وزیر» د ثور میاشتی په آخر کی او مجاهدیار د جوزا په میاشتی کی د کابل زرغونی لیسې ته د نجونو د دینی ښوونې لپاره راغلل. دغه دواړه چی د اخوانی کرغیړنو اخلاقو څخه برخه مند دی، د دینی ښوونې تر نامه لاندې ساعت تیری کوی او غواری خپلې شومی او فاسدی شهوانی غریزی په ځوانو نجونو تر سره کړی.

دغه دوه اخوانی په خپلو مدرنو موټرو کی له پیر شمیر بادیکاردانو سره د ښوونځی انگرې ته راځی او د رنگ رنگ جامو په اغوستلو او د پیرو غلیظو عطرو په کارولو سره غواری د ښځینه زده کوونکو پام د خپل ځان خواته راواړوی او نامشروع «جهادی» رابطې ټینګی کړی.

د درس په لړ کی دغه اخوانیان د داسې اصطلاحاتو او کلماتو څخه کار اخلی چی نجونی خو پریږده لا نارینه یی هم د نارینه له خولی نشی اوریدلی او نجونی وایی چی مونږ هیڅکله له خپلو ښځینه ښوونکو څخه هم داسې خبری ندی اوریدلی. مگر غفار صایم چی هره ورځ د جنابت غسل تشریح کوی او یا په خوب کی شیطانی کیدل بیانوی نو د داسې الفاظو څخه کار اخلی چی ټولی نجونی د شرم او حیا څخه د پورته لیدلو توان نلری. کله چی «استاد» د شاگردانودی غبرګون ته متوجه کیږی بیا هغوی، په تیره هغه نجونی چی ښکلا ولری، په تباشیر ولی او وایی چی: «ماته وګوره! که د انگلیسی درس وای خو ښی به دی ورته نیغی نیغی کتلی زه چی تاسوته ددین خبری کوم او دینی لارښوونی درته کوم ماته نګوری؟»

کله چی نجونی خپل شکایت په څو څو ځله د مکتب ادارې ته وړاندی کوی او ددوی کورنی هم هره ورځ د تېلفون له لاری شکایتونه کوی او اداره هم د اخوانیانو په وړاندی د خپلی بی وسی له امله د ښوونې او روزنی وزارت ته خبر ورکوی د ښوونې او روزنی وزارت چی آغای قاسمی یی مشری کوله، او دری تنه نور په پیرو او ځنو مسلح کسان له یوه خبرنگار سره د غوایی په شپاړسمه (۱۳۷۵ کال) رالیری. هیئت په ۱۲- ح ټولگی کی له نجونو څخه پوښتنی کوی چی «څه ستونځی لری؟» د صنف اول نمره چی الیزا (فقیری) نومېږی وایی: «غفار صایم د درس په وخت کی مونږ په تباشیر وهی او درس پر ځای پاتی وی او هغه نور شیان وایی» هیئت بیرته ولاړ او هیڅ پته یی ونشو.

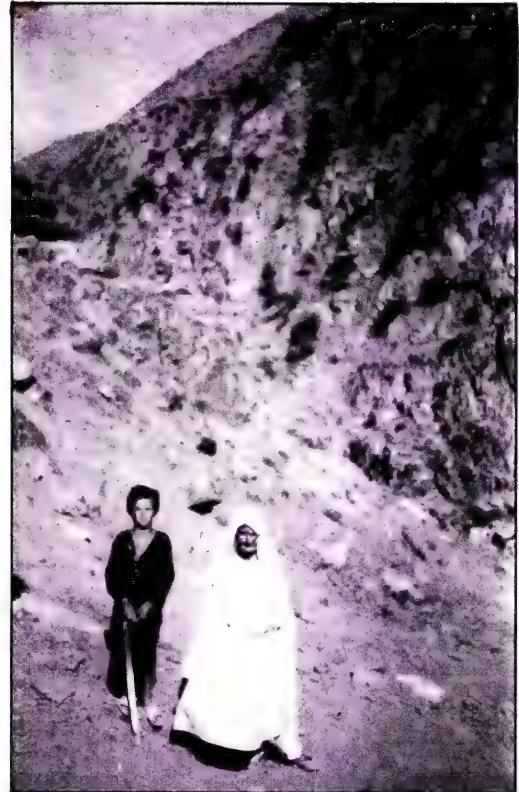
نجونو که هر راز سرتکونه وکړه فایده یی ونکړه اوس خو خبره لا دی ته رسیدلی ده چی ټولو پلرونو او میندو خپلو لوڼو ته

وقتی قوایش را جمع می کرد دوباره می ایستاد و با صدای بلند می گفت:

«پدر جهاد تان لعنت!»

(بعد از عقد بستن گلابدین - ربانی این قسمت راه سالنگ باز

گردیده است.)



«پدر جهاد تان لعنت!»

قادر - شبرغان

تفنگ و قمچین گره گشای دوستم

قومندانان و پهلوانان دوستم با منطق تفنگ و قمچین دارایی مردم را غارت می کنند. پیرنظر شاروال مزار یکی از آنان است. وی می خواست دکان انور برقی را به زور گرفته به دکان ها و آسیاب خود ملحق نماید ولی انور از واگذاری آن ابراء می ورزد. چند روز بعد که انور در کمین اوباشان پیرنظر می افتد آنقدر مورد لت و کوب قرار می گیرد که فلج شده، کسی را نمی شناسد و نه حرف زده می تواند. شاروال جانی توجیه می کند که انور از پایه برق به فرق افتاده است.

څوک مزاحمت نکوي مگر ستا باديگاردان په پښوونځي کې د ننه نجونی خغلوې او نه پوهیږو چې د هغوی شکایت چاته وکړو.»
غفار صایم چې هیڅ ځواب ونه موند سربې کښته واچاوه او بې ځوابه پاتی شو.

□ □ □

۱. ی. - کابل

د جهاد پر مخ تلونکي پراونه

له هغه وخت راهیسی چې د کابل ښارواکد جهادی لوټمارانو په لاس کې ولوید د دوی جهادی شریعت په څو مختلفو تکاملي پراوونو کې پلي شوی دی. لکه د کابل ښار د وړانولو پراو، د غلا گانو او بی ناموسیو پراو او د ډېو، اختلاس او پیسو په بدل کې د تښتوونو پراو.

ټول جهادیان په لوټماری او شوکوونو کې له یو بل څخه غښتلي دي او د هغو څو کسو واقعیات چې زه یې پیژنم په دی ډول دي:

۱- د پنځمی جهادی فرقي قومندان جنرال قطره بدخشانی او ډگروال نجیب‌اله بدخشانی د میاشتي تر ۶۰ لکو افغانیو هم زیات عاید لري.

۲- د لومړي فرقي قومندان

جنرال احمدی د نوموړي فرقي د معتمد له وینا سره سم یواځې د کبېه میاشتي کې ۴۵۰ لکه افغانی جیب ته واچولی.

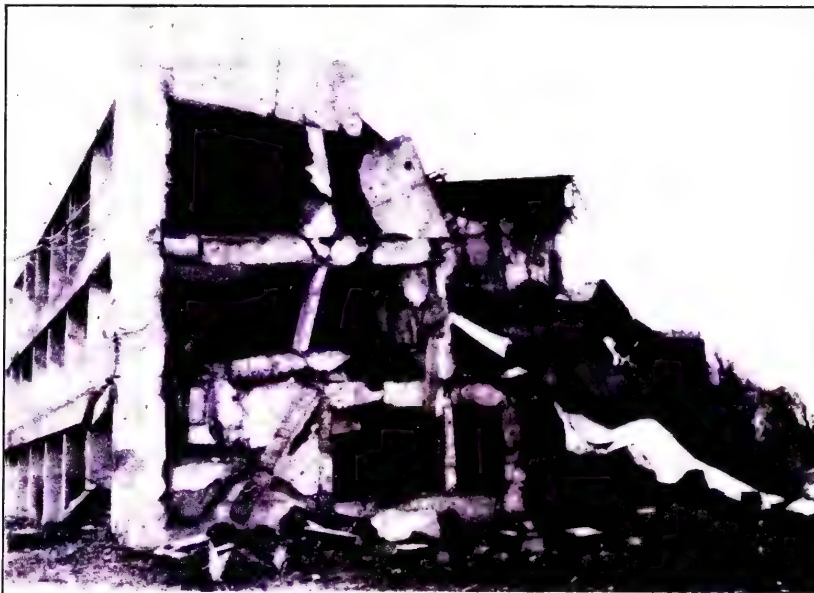
۳- حاجی سرور چې د افشار په سیمه کې کنټرول لري هره میاشت د ۶۰ لکو افغانیو شاوخوا عاید لري.

۴- د لغمان ولایت د امنیت رئیس ملا لمبري هم په همدې توگه د میاشتي دوه دري سوه لکه افغانی تر لاسه کوي.

د هغو قومندانانو عواید چې همدا اوس طالبانو په وړاندې د «مقدس» جهاد په لومړیو، دویمو او دریمو کړښو کې مسئولیتونه او دندی لري د نورو په انډول په څو څو ځلي اوچت او ډیر دي. د وزارتونو او مؤسسو ادارې

ویلي چې د دغو فاسدانو په ساعتونو کې د صنف څخه بهر ته ووځي. یوه ورځ چې مجاهدیار پس له تفریح له نجونو څخه مخکې دولسم ټولگي ته ننوځي او د هغوی د رانگ انتظار باسي، یوه نجلی چې عزیزه نومېږي غواړي خپل کتابونه د صنف څخه واخلي او ځان ددغه بی ناموس د ساعت ځیني خلاص کړي. مجاهدیار سمدستي حاضري اخلي او هغه غیرحاضره کوي. عزیزه وایی چې حق نلري هغه غیرحاضره کړي په همدغه شور او غږ کې مجاهدیار عزیزي ته ډیرې سپکې سپوږمې خبرې کوي. عزیزه د نوموړي «استاد» څخه حاضري اخلي او بیرته یې ددغه پر مخ وهي او له صنف څخه وځي، چې له دی سره دنورو نجونو شور زوږ هم لا زیاتېږي او سمدستي د مجاهدیار باديگاردان راځي او هغه له ټولگي څخه په غیر کې اوباسي په موټر کې یې اچوي. هغه له زرغونی لیسې څخه د وتلو په حال کې داسې چغې وهلې چې «د زرغونی لیسې ته به اور واچوم او داټول کمونیستان به ورک کړم ځکه د دغو ټولو پلرونه کمونیستان دي.» نوموړي جهادی تر اوسه پورې بیرته ندی راغلی. ولی غفار صایم تر اوسه پورې هم خپلې ساعت تیري ته دوام ورکوي.

یوه ورځ غفار صایم نجونو ته وویل: «که د لاری په اړدو کې پوستي تاسوته مزاحمت کوي ماته اطلاع را کړي.» شاگردانو رته وویل: «په لاره کې پوستي نشته او



د کابل پوهنتون د کنډروزره برېښوونکي انځور چې له علم او پوهې سره د خروړو بنسټپاله جنايتکارانو د دښمنی څرگندونه کوي

سړی ته وسپارلی او د هغه نه می وپوښتل چی څو پیسی درکړم. هغه راته وویل چی څه دی خوښه وی هغه را کړه. کله می چی بیا خپله پوښتنه تکرار کړه او هغه می مجبور کړ چی څه ووايي نو هغه راته له ډیرو اوسیلو ایستلو سره وویل: «پسی می را کوډ مخامخ نانواي څخه راته دوه ډوډی واخله نور څه نه غواړم. کله می چی دوه ډوډی ورته واخیستلې په داسی تلواړی په خورلو پیل وکړ چی په لیدلو یی زما له سترگو اوښکی په بهیدو شوی او له ځان سره می وویل تر کله به زموږ خلک په دی ډول د جهادی فاجعی په منگلو کی شپې ورځی تیروی.

یوه امضاء به شپږ لکه افغانی

یو شینواری تاجر چی د لنډی کوتل اوسیدونکی او حاجی نصیر نومېږی داسی د زړه خواله کوی:

«څه موده د مخه د جلال آباد گمرک ته د خپل تجارتي سپړپارت (فالتو پرزو) محصول کولو لپاره ولاړم. کوم قانونی محصول چی ووهه می تحویل کړ. ټول کار خلاص شو خو صرف د یوه مامور دستخط ته می کار معطل وو. کله چی په دی هکله نوموړی «مامور صاحب» ته چی د اوږدی ریري او اوږدو ځنډو خاوند وو ولاړم سلام می وپاچاوه خو ده هماغسی چی پښی یی په میز اچولی وی او ځمکی ته یی کتل پرته د دی چی زما سلام واخلي په ډیر وحشتناکه او ویروونکی غږ وویل. «څه خبره ده؟» ما خپل کاغذونه د امضاء لپاره دده د میز پر سر کښیښودل خو نوموړی مامور مخکی له دی نه چی د خپلی غلا او شوکونی لپاره کوم جواز او قانونی طریقه وگوري، په ډیر سپین سترگیوتوب راته داسی وویل: «که مری او که چوی زما یوه خبره او دا قانون او اصول دی چی په د ستخط کولو شپږ لکه افغانی اخلم. او بیا امضاء کوم». ما تری پوښتنه وکړه چی «مامور صاحب» تاسو په خپله ولیدل چی ما قانونی محصول تحویل کړی دی او نور کوم تجارتي بقایا هم نلرم، نو مهربانی وکړه په خپل اصول او قانون کی لږ گزاره وکړه. «مامور صاحب» ټول کاغذونه او تجارتي اسناد را څخه واخیستل او خپل ځان سره یی قید کړل او په تونده او تروه لهجه یی راته وویل چی: «د والی څخه نیولی تر رئیس جمهوره پوری دی لاس خلاص، چی څه کولای شی صرفه ونکړی تر څو شپږ لکه افغانی رانه کړی مال دی د گمرک څخه نشی ایستلی.» او بیامی چی له خپل ځان سره سوچ وکړ دی نتیجه ته ورسیدلم چی که والی یا کوم بل «آمر صاحب» ته عرض وکړم د هغه خوله او خپته خو به له «مامور صاحب» څخه هم لویه وی هسی نه چی د شپږ لکه پر ځای ټول مال له لاسه ورکړم. نو ځکه می شپږ لکه افغانی هغه ته ورکړی او د دستخط می تر لاسه کړ».



غری چی کله کله د پلټونکو په نوم په خپلو جهادی وروڼو گرځی را گرځی خپله برخه په تیاره اخلی.

هغه جهادیان چی په ملکی او فرهنگي چارو کی گمارل شوی دی د جوماتونو له ملایانو نیولی د دفتر تر رئیسانو پوری هریویی دوه دری ځایه په رسمی ډول مقرر شوی او د یېواختلاس د «شرعی» آسانتیاو په خواخوا کی پېلی تنخواه گانی هم تر لاسه کوی.

د ثقافت «چکری» آزموینه

د اسلامی «دولت» له رامنځ ته کیدو راهیسی دکابل پوهنتون ټولو پوهنځیو کی د مسلکی درسونو په خوا کی ځینی نور مسایل هم د دینی علومو تر عنوان لاندی لوستل کیږی. او په همدی لړ کی هم د پولی تخنیک پوهنځی ته کله کله سیاف، پوهاند فاضل او صدیق چکری د تفتن او ځان ښوونی لپاره راځی او خپلی جهادی کیسی کوی. کله چی تیر کال د چکری د آزموینی وخت راوړسید د ثقافت اسلامی د مضمون لپاره څوک نه وه چی امتحان واخلي ځکه په خپله چکری بهر ته تللی وو او نور هم دده په جهادی کیسو خبرنه وو خویبیا هم د پوهنځی رئیس یو استاد د آزموینی لپاره ټولگی ته واستاوه.

استاد چی صنف ته راغی محصلینو ته یی وویل: «زه یواځی یوه پوښتنه لرم که چا راته خواب را کړ ۱۰۰ نمری به اخلی او که څوک ونه پوهیدل نا کام به وی. ده پوښتنه وکړه: «صدیق چکری څوک دی او څه دنده لری؟»

ټولو ورته په یوه آواز خواب ورکړ: «استاد چکری د استاد ربانی زوم، په داخلی او خارجی میلمستیو کی د استاد سیاف نه جلا کیدونکی ملگری او همسفر دی!»

استاد هم ټولو ته آفرین وویل او له وعدی سره سم یی سل سل نمری ورکړی.



گل حسن سعید - صوبه سرحد

کابل د جهادیانو په منگلو کی

زما یو نژدی خپل چی په دی لنډو ورځو کی کابل ته تللی وو د خپلو سترگو لیدلی حال داسی بیانوی:

«کله چی ما دوه قالینی د کور لپاره واخیستلی او غوښتل می چی جلال آباد د فلائنگ کوچونو او بسونو هدی ته یی ورسوم، په یو کراچی وان مزدور می غږ وکړ تر څو دا شیان نوموړی ځای ته ورسوی. نو د یو مزدور پر ځای اوه او اته کسه راغلل او هر یوه بیلې زاری کولی چی «زه یی وړم» ما دا قالینی یوه بوډا او ضعیف

نادر-کابل

سنت کرل چی په دی مناسبت یی خپل کور (مکروریانو دریمه برخه ۱۲۴ بلاک) کی یوه مجلله میلمستیا برابره کړی وه او د کابینې غړی، د ځینی دولتی ادارو جهادی چارو کی او قومندانان یی رابللی وو. په دغی میلمستیا کی د مولوی صاحب د یوه نژدی دوست د خبری له مخی ۷۰ لکه افغانی مصرف شوی. د مولوی صاحب په گاونډی کی دری نوری کورنی هم په همدی آپارتمان کی اوسیدری چی له دوو کالو راهیسی یی په مړه گیده، وچه دودی هم نه ده خوړلی.

□ □ □

رشید-لغمان

جهادیان خپل اولاد هم وژنی

د لغمان د الینگار ولسوالی د نیازپو په روغانو کلی کی عبدالقدوس نومی جهادی قومندان اوسیدری چی خپل ژوندیی په چاپلوسی او دغلو داره مارانو، بی فرهنگو او لوتمارو په نوکری کی تیرکړی دی.

دده ښځه لا ژوندی وه چی دبلې ښځی په تکل کی شو ځکه «خړ چی له خړه پاتی شی پوزه یی د پریکیدو ده» خو چا ورسره نه منله او خپله خور او لور یی په بنی نه ورکوله، څه موده لاته وه تیره شوی چی په ناڅاپی ډول یی ښځه مړه شوه او بله ښځه یی وکړه. پخوانی مړی شوی ښځی نه یوه لور هم پاتی وه چی عمر یی د یو لسو کالو په شاوخوا کی وه.

قومندان صاحب تل له کوره په صحرا خوشحاله وو نو د شپي له خوا به یی ښځه د خپل پلار کورته تلله او یتیمه لور به یی یواځی په کور کی پرېښودله. هغه خوارکی په کور کی یوازې ډیره وپریدله ځکه دا خبره یی غوږ ته رسیدلی وه چی جهادی ږیری او ټوپک نه خپل پیژنی او نه پردی چی په هر چای لاس پر شی صرفه نه کوی نوله ویری به په کلی کی د نورو خپلوانو کور ته د شپي تیرولو لپاره تلله او د قومندان ښځی به هر ځل ددی نجلی شیطانی کوله، تر څو چی د پروسې کال یوه ورځ قدوس خان له یو خوا روژی او له بل لوری د چرسو نښی اخیستی وو د ښځی د رضا ساتلو لپاره پاڅیده او خپله صغیره لور یی په خپلو لاسونو د کلشنکوف په مرمیو غلبیل غلبیل کړه.

□ □ □

اجمل-لغمان

جهادی بریکړه لیکونه

۱۳۵۷ کال د جوزا په لسمه نیټه د ټیکلام کلی د اوسیدونکی غلام نبی ښځه د نوموړی کلی د څو کسانو له خوا وتښتول

د «استاد» په حریم کی د گلبډینیانو غلا

د غوايي شپاړسمه د مازيگر په پنځو بجو یوه پله جهادی وسله وال کسان د خیرخانی مینی پروان رستوران څلور لاری کی شاوخوا مغازو ته ورننوتل او هغه دوکانداران یی ووهل چی د موسیقی وسایل لکه تبلی، ارمونیی او داسی نوری پلورل، د ساز او آواز وسایل یی ورته مات کرل خو رنگه تلویزیونه او د ویدیو کسیتونه یی په دی پلمی چی دا باید ضبط شی خپلو موټرو کی بار کړل او وتښتیدل. کله چی د ۲۱۵ قطعی مسئولینو ته خبر ورسید چی د دوی ونډه نورو «وروڼو» یووپه سم له لاسه یی ټولی څلور لاری تر څارنی لاندی ونیولی او څو شیبی وروسته یی خپل هغه «وروڼه» چی د «نهی از منکر» په نوم یی د خلکو مغازی تالاکولی له غلاشوی سامان سره ونیول له څیرنی وروسته ښکاره شوه چی «غله وروڼه» د گلبډین په اسلامی بانو پوری اړه لری او د جهادی «غنیمت» تر لاسه کولو لپاره یی د خپل استاد حریم ته گوتی اوږدی کړی دی.

ناسی څنگه ژوندی پاتی یاست؟

د روان کال د وری په ۲۱ نیټه یوه دولتی کارمند خپل پنځه ماشومان د کابل ښاروالی مخی ته د پلورلو لپاره راوستلی وو او ویلی یی: «دری شپي کپړی دغو ماشومانو ډوډی هم نده خوړلی»، ډیر خلک یی پر شاوخوا راټول شوی وو چا به ورته یو څه پیسی ورکولی او ځینو ورته ژپل خو پولیسو هغوی پر ځای نه پرېښودل او ویلی یی چی ته «دولت» تخریبوی. هغه سپری پیسی هم نه اخیستلی ژپل یی او خلکو ته یی ویل چی زما اولادونه واخلی په دغو پیسو به ځمادری څلور ورځی او یا یوه هفته گذاره وشي، بیا به څه کوم؟ له کار څخه اضافه بست شوی یم او د ژوند بله وسیله هم نلرم، خو څو دقیقی وروسته چی زیات شمیر جهادی پولیسان راورسیدل هغه سپری یی په وهلو ټکولو له ځان سره امنیتي حوزی ته بوت او ویلی یی چی که تاسی ډوډی نه وای خوړلی اوس به مړه وای د ښاروالی مخ ته به مو څه کول؟

د مولوی عبدالعزیز بدمستی

مولوی عبدالعزیز د ربانی د «دربار» یو متنفذ اخوانی دی چی د عامه شتمنیو لوتماری کی لوی لاس لری. مولوی صاحب د روان کال د وری میاشتی په لومړیو ورځو کی خپل دوه ځامن یو ځای

ص. ی. کندن

د کندن د ښاريانو مظاهره

د غبرگولي د مياشتې په وروستيو کي د کندن ولايت د امنیې کسانو د خپل قومندان مرزاناصري په اشاري د قول اردو د قومندان، امير غلام يو وسله وال د ښار په سرچوک کي دومره وواهه چي خپل ژوند يي له لاسه ورکړ. په نتيجه کي د مرزا ناصري او امير غلام د کسانو تر مينځ د ښار په مينځ کي جگړه ونيسته چي دواړو جگړه مارو ډلو له دغي مساعدې زميني څخه په گټي اخيستلو سره د زرگري دراستي يوشمير دوکانونه لوټ او عبدالروف زرگري د خپل دوکان په مخکي وواژه.

له دې امله د کندن ښاريانو د غبرگولي په شپږويشتمه نيټه په پراخي مظاهري لاس پوري کړ او د جهادي «دولت» او جهادي «والي» پر ضد شعارونو په ورکولو سره د ولايت په لور روان شول. «والي» چي په حبله ډير ويريدي و د قومندان عارف په نوم يو جهادي يي د دوي مخي ته ورواستاوه چي د هغه له ډير عذر او ننواتو او درواغجنو وعدو ورکولو وروسته قهريدي خلک په کرار شول او مظاهره پای ته ورسیده. د يادوني وړ ده چي څه موده مخکي له نوموړي مظاهري د جهاديانو د جنايتونو پر ضد يوه شبنامه هم د کندن په ښار کي خپره شوي وه.

□ □ □

شير شاه همدرد - پيښور

د فاطمه ياسري غلا

د «تنظيم اسلامي زنان» مشري او د «کميتي تعليم و تربيه» مسئولې فاطمه ياسر خاوند غلام حضرت متواضع ته څه موده وړاندې په يوه ترافيکي پيښه کي نژدې اتيازره کلداري زبان ور واوښت د زبان پوره کولو لپاره فاطمه ياسر لکه د خپلو اخوانيانو وروڼو په شان يوځلييا د خوريدي افغان مهاجر ملت په مري گوتي خښي کړي او د «المؤمنات» او «سيدجمال الدين» د ليسي او ابتدائي فيسونه يي له پخوا څخه دوه چنده زيات کړل د ابتدائي فيس چي شل روپي وو پنځوسو ته يي ورسولو او د ليسي فيس چي مخکي پنځوس روپي وو سل روپي يي کړو له دې سره يي د معلمينو معاش چي بايد د فيس له زياتيدو سره زيات شوي وای سم په نيمه کم کړ. د معلمينو معاش چي پخوا شپاړس سوه واته سوه يي کړو کله چي معلمينو په داسي بي ډوله او خندوونکي بدلون اعتراض وکړ نو فاطمه ياسر ورته وويل چي له خارج څخه مالي کومک ډير کم شوي دي. که څوک په همدې شرايطو کار کوي راځي دي او که

شوه. څرنگه چي نوموړي په اصل کي د سلاب د کلي استوگن وو نو ځکه ۲۰۰ کسه سلابيان د ده په پلوي راپاڅيري او قادرخان ته چي جهادي مرکز يي د کلي خوا کي پروت دی ورځي. قادرخان هم دکلي سپين ريري راټولوي او د سلابيانو له خولي په دې مضمون يو پريکړه ليک صادروي: «کلمانيانو پر مونږ تعرض کړي او زموږ ناموس يي تښتولي دی. مونږ په مقابل کي پنځه سوه لکه افغاني او دوه ښځي په بدو کي اخلو» که څه هم د سلاب خلکو دا فيصله نه منله، خو امير صاحب خپله فيصله په هغوي باندې ومنله. په دې مينځ کي څو ورځي تيري شوي خو آمرصاحب به خلکو ته نن او سبا ويلي تر څو چي له ټيکلانو څخه يي يو سل وينځوس لکه افغاني په بدو (رشوت) کي واخيستي او غلام نبي ته يي ځواب ورکړ چي «ورځه خداي ته دي صبر وکړه».

بيا هم د گلبدینانو غلا او جنايت

د ۱۳۷۴ کال د دلي په يوويشتمه شپه د لغمان مرکز ته نژدې د بصرام د سيدکلا په کلي کي ميشته د شربت کور ته د گلبدین بانو پوري اړوند د گجر قومندان دري کسه ټوپک وال د «کتل» له مرکز څخه د غلا لپاره ورځي. ځکه دوي اوريدي و چي د شربت ورور او وراره له ايران څخه ۱۳ لکه افغاني د روژي او اختر د خرڅ لپاره رااستولي دي.

کورته د غلو د اوښتولو سره سم د شربت وريندار د خوب څخه راپاڅيري او غله ورڅخه د ۱۳ لکه افغانينو غوښتنه کوي. خو ښځه په ډير جرأت سره هغوي ته ځواب ورکوي. هغوي خبره نه مني او غواړي چي د وهلو په زور د ښځي څخه پيسي واخلې. په دې وخت کي ښځه هم د هغوي مقابل کي کوي شور او زور جوړوي. غله چي گوري خبره رسوا کيري تښته کوي خو ښځه د هغوي څخه يو کس کلک نيسي او تښتي ته يي نه پريږدي.

دغه دوه کسه تښتيدلي غله له دې ويري چي ددوي کرغړني څيري رسوا نشي بيرته راگرځي او په ښځي باندې ډزي کوي چي په پای کي ښځه ځای پر ځای په شهادت رسيري او خپل ملگري يي هم ټپي او بيا په لاره کي مړ کيږي.

سبا چي خلک خبريري د ښځي مري د کور څخه اخلي او گلبدین ته يي، چي د نوموړي کلي په خوا کي اوسيده، ور وړي خو هغه هم چي د «گجر» په شان قومندانانو په سر «عظيم رهنما» بلل کيږي خپل سر پري نه گرځوي اوله دې ويري چي دده نوم بد نشي د پيښور په لوري روانيږي.

□ □ □

موټرونو په بارولو لگيا دی. طالبان وایی مونږ موثق راپورونه لرل چی په سپینه شگه کی یو شمیر بندیان د عربو ساتونکو د څارنی لاندی په سمچو کی بندیان دی خو مونږ یی لاتراوسه په موندلو نه یو بریالی شوی.

□ □ □

نه نو په مخه یی بنه. د فاطمه یاسر له دی خبرو وروسته ټول کارکوونکی په دی وپوهیدل چی خبره د کومک نه ده، فاطمه یاسرچی گوری د اخوانی وروڼو لمړی په لویدو دی د خاوند د زیان په پلمی ځان ته د اروپا د تللو او هلته اوسیدلو خرڅ برابروی.

□ □ □

شاهد - ننگرهار

جهادی چمنونه

د ۱۳۷۵ کال د زمري د میاشتی په دریمه نیټه د گلبدین د باندو کسانود ننگرهار بعضی قومی مشران او هلته میشته هندوان راتول او په موټر کی یی کابل ته واستول او هلته یی د «اسلامی حکومت» د ملاتړ کوونکو په نوم تلویزیون کی وښودل خو کله چی د نوموړو مشرانو ځنی پوښتنه کیرئ، هغوی په ځواب کی وایی چی مونږ هیڅ خبر نه یو او په پټو سترگو یی موټر کی اچولی او دلته یی راوستلی یو.

□ □ □

و.س - پېښور

په سپینه شگه کی د گلبدین ځاله وړانه شوه

سپینه شگه چی د پکتیا ولایت د ځاخیو په سیمه او د پاکستان پولی ته نژدی پرته ده، د گلبدین د پتیدلو ځای او د حزب اسلامی مرکز وو، چی په دی وروستیو کی د طالبانو لاس ته ورغی. مخکی له دی نه چی طالبان سپینه شگه ونیسی، لمړی یی د ځاخیو چوڼی کښی د علی خیلو غند ونيو او بیایي په سپینه شگه برید پیل کړ چی په ډیر لږ وخت کښی یی هغه هم تر لاسه کړ. ددی جگړی په ترڅ کی د طالبانو دری کسه مړه او یو ټپی شو او د گلبدین له خوا څلور کسه مړه شول چی مړی یی کارغانو وشپیلول. د گلبدین کسان له سپکی وسلی، دوه ستنگر توغندی او دوه ټانکونو سره پاکستان ته وتبستیدل. او ډیر زیات شمیر وسلی، مهمات، ارتزاقی مواد، راهدار، تلویزیونونه، ویدیوگانی، لویی او کوچنی مخابری، دوا او نور شیان د هغوی څخه پاتی او د طالبانو لاس ته ورغلل، د دی شیانو په مینځ کی یو د افغانی چاپولو ماشین هم وو چی طالبان وایی د کاغذ د نشتوالی له کبله ورڅخه کار نشو اخیستلی.

یواځی د داوود قومندان د مرکز څخه ۲۵۰ لس ټایره هینوگانی بارشوی چی د چهارآسیاب گردیز او خوست خوا ته ولیږدول شول او لاتراوسه هم سل کسه مزدوران هره ورځ یواځی د

تصحیح

به این وسیله با پوزش توجه خوانندگان را به غلط های عمده چاپی شماره ۴۳ «پیام زن» جلب می‌کنیم:

غلط	صحیح	صفحه	ستون	سطر
پکسو حزب وحدت	یکسو و حزب وحدت	۲	۱	۵
دیگر خطبه	دیگر شوق خطبه	۲	زیرنویس	۲
پشاورکه	پشاور	۵	۱	۳
با رذالت	رذالت	۵	۱	۱۶
و این تظاهرات «حریم»	و «حریم»	۵	۱	از آخر ۹
زندان؟	زندان.	۶	۱	۴
فوق الذکر گلبدین	فوق الذکر	۶	۱	از آخر ۳
باشند؟	باشند.	۶	۲	۶
باحجاب	بی حجاب	۷	۲	عنوان
فته نامه	هفته نامه	۹	۱	۲
کشور	کشورش	۱۶	۱	از آخر ۷
پښتو	د پښتنو	۲۰	۱	۲
راښکونکی	راښکونکی	۲۰	۱	از آخر ۱۴
ارزښتندی	ارزښتمندی	۲۱	۱	از آخر ۳
خوښوونکی	خوښوونکی	۲۵	۱	۱۲
دموکراس	دموکراسی	۲۸	۱	۸
بهاء	بها	۳۰	۱	عنوان
قلعه نجاری	قلعه نجارها	۳۵	۱۹	۲
وقتی به هند غرض	وقتی غرض	۳۷	۱	۶
حقار	قصار	۵۲	۲	عنوان
ورستی	وروستنی	۵۶	۲	از آخر ۱۱
۱۵۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰	۵۷	۲	از آخر ۱۱
Message	Message	پشت جلد		

«معراج» آن «مؤمن» و...

«بریده از سیاست» یا خطیب سیاسی؟

بوای شناخت اندکی بیشتر از آقای «متور» بد نیست به یکی از خطابه‌هایش نظر اندازیم.

خطیب «غیرسیاسی» در جلسه‌ای از هموطنان در لندن می‌گوید: «در ۲۰ سال اخیر بروجو افتراق مردم در افغانستان بسیار تأکید کرده اند. ما را به کتله‌های جداگانه طبقاتی، نژادی، مذهبی و لسانی فراوان تقسیم نموده عقل مصلحت بین را در میان مان خوب پرورده اند ولی در باره‌ی وجوه اتحاد مان چیزی نگفته اند.»

کی بر «وجوه افتراق» بسیار تأکید کرده؟ منظور میهنفروشان پرچمی و خلقی است؟ آنان یا اسلاف شان هرکار و خیانتی کرده باشند، قادر نبودند مردم را به دلخواه خود به طبقات، نژادها، مذاهب و لسانها تقسیم نمایند. البته از دامن زدن به اختلافات فروگزار نمی‌کردند چنانکه امروز جنایتکاران اخوانی خیلی شدیدتر از آنان، اختلافات مذکور را تعمیق بخشیده اند. اما هیچکدام موجد طبقات، نژادها، مذاهب و زبانهای متفاوت در کشور نبوده اند. تقسیم مردم به کتله‌های متفاوت در روند پرفراز و نشیب و طولانی تاریخ پیدایش و تکامل مردم پدید آمده و تثبیت می‌شود. تقریباً هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که در آن این تقسیم‌بندی‌ها خبری نباشد. هر قدر نظام سیاسی حاکم در یک کشور از ارزش‌های دموکراتیک آب خورد، زیست باهمی شهروندان باوصف تعلقات مختلف آنان به میزان بالاتری تأمین خواهد بود.

رسم کلیه مبلغان و ایدئولوگهای ارتجاع اخوانی و غیراخوانی بوده که وجود طبقات متخاصم در کشور را انکار نموده و در برابر مفهوم مبارزه طبقاتی دچار تشنج شوند. اینان شعار «هرکس از افغانستان است افغان است» را در دست دارند و دیگر حاضر نیستند بپذیرند که مسئله به این ختم نمی‌شود و در افغانستان شاه و گدا، جهادیان خونخوار و ستمگر و توده‌های فقیر و ستمکش، کارگران و کارفرمایان و دهقانان و مالکان و... وجود داشته که هیچ قدرتی را یارای دمساز کردن و آشتی دادن آنان نیست. در روی کاغذ و در حرف می‌توان همه را «امت مسلمان» یا «ملت عزیزم» نامید، بخشی را «غریق» و بخشی را «شناور ورزید»^{*} خواند و کبک‌وار سرزیر برف کرد و مبارزه طبقاتی را ندید. اما این مبارزه عظیم خارج از اراده بنیادگرایان خاین و نوکران روشنفکرشان ادامه دارد.

در مورد اینکه «عقل مصلحت بین را در میان مان خوب پرورانده اند» باید گفت که خطیب ما همه را در آیینی خود می‌بیند. در این هیچ جای شک نیست که او و همفکرانش به مصداق گفته حافظ، جز به زنده ماندن به

ولی آقای نگارگر شخصیت انجنیر عثمان را بیش از حد پایین آورده تا باب دندان اخوان گردد. درست است که انجنیر عثمان دیگر یک سیاسی انقلابی بشمار نمی‌رفت اما او خود را به پرچم و خلق نفروخت و وقتی هم که پای اخوان به کابل باز شد، احساس خطر کرده فرار از کابل را بر قرار و اطاعت از آن مزدوران ترجیح داد.

دوستی که چند ماه قبل از مرگش با وی دیده بود اظهار می‌دارد که طی سه بار ملاقات، انجنیر عثمان را فردی یافته بود بیزار از رفتن به اروپا و امریکا، یعنی او را هیچگاه «هوای سرزمین دیگران نیفتاد اندر سر»؛ بسیار علاقمند بازگشت به افغانستان بشرطی که زیر یوغ اخوان نباشد. او ضمن صحبت از نقش مهم جوانان در مبارزه ضد بنیادگرایی و بخاطر دموکراسی، با ستایش فراوان به «پیام‌زن» (که آن را در کوروش در اسلام آباد هم داشت) تماس گرفت، سولاتی کرد و خواست تا از هر شماره مستقیماً برایش فرستاده شود. او که شاهد تظاهرات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در اسلام آباد بود، تحت تأثیر قرار گرفته و با گرمی فراوانی به آن ارج می‌نهاد. از همه مهمتر اینکه به آن دوست که مکتبی معروف به ضد اخوانی بودن را اداره می‌کرد، وعده داده بود که هفته سه‌روز تدریس مضامین ساینسش را بعهده گیرد. متأسفانه بعلت رفتن دوست ما به افغانستان این ارتباط قطع شد. روزی انجنیر عثمان که آشنای آن دوست را در اسلام آباد دیده بود با نگرانی جویای احوال وی شده و انتقاد کرده بود که در عرض آن مدت چرا با وی ارتباط نگرفته و گفته بود «انقلابیون فراموشکار نمی‌باشند.»

این سیما با آنچه در «معراج مؤمن» آمده تطابق ندارد.

اما برای آقای نگارگر ضرورت بود کسی را که دیگر درین دنیا نیست، به هر آنچه که اخوان پسند است آلوده ساخته و بجای تکریم جهت شخصیت ضد بنیادگرایی و دموکراسی خواه آن دانشور، او را با توبه نامه «معراج مؤمن» اش چیزی تصویر نماید که بر مبنای آن فقط اخوانیها باید از مرگش متأثر بشوند نه نیروهای ضد بنیادگرایی تا بدین ترتیب سجل و سوانح خود (نگارگر) را نزد اخوان محکم کاری کرده تا اگر خدا بخواهد مثل برادر روان‌فرهادی، برادر غفورزی، برادر فارانی، برادر اوصاف‌باختری و برادرانی ازین قماش، بحیث یکی از مهره‌های لایق و شاعربیشه در ماشین «دولت اسلامی» عز تقرر حاصل نماید.

اگر جناب نگارگر را «هوای» تقرب هر چه بیشتر به امارت خاینان جهادی «اندر سر» نباشد، چرا از «گرامی همد محبوب و یار مهربان» اش هیچ نکته‌ای دیگر را به یاد نمی‌آورد غیر از عشق او به «ثواب بیشتر»، «مطالعه قرآن کریم» و «مکدر» شدن «صفای خاطر از سیاست» ضد پوشالیان و ضد بنیادگرایی؟؟

* مراجعه شود به خطابه آقای نگارگر در «آیین افغانستان» شماره ۳۸.

عوامفریبی بچگانه معنی دیگری ندارد. اگر شما در طلب دانه‌ای از «رهبران» این خاینترین خونخواران تاریخ ما نباشید، نباید آنان را صرفاً در محدوده‌ی خواستن «سیب سرخ قدرت بصورت بلامنازع» مورد «انتقاد» قرار دهید آنهم از زبان حافظ شیرازی!

سوز و رنج شما را «خوردن سیب سرخ قدرت بصورت بلامنازع» توسط «رهبران تنظیم‌ها» تشکیل می‌دهد. اما توده‌های ما و روشنفکران وفادار به آنان، از دست این جنایتکاران بی‌همتا آنقدر عذاب کشیده‌اند که جز نابودی کامل و ریشه‌ای آنان به هیچ چیز دیگر راضی نیستند. هرکسی که از «عدم اتحاد رهبران و تنظیم‌ها» بنالد، هشیارانه یا از سر ناآگاهی، به دهل «رهبران» می‌رقصد. سؤال کلیدی اینست: آیا اگر این رهنان خاین باهم یکی شوند، آنوقت تغییر ماهیت داده، ساطورشان را بر زمین انداخته و افغانستان را به خطه‌ای آزاد و پیشرفته بدل خواهند کرد؟

آیا دعوت از نوکران حقیری چون روان‌فرهادی‌ها، واصف‌باختری‌ها و فارانی‌ها و انبوهی از پروکرته‌ها و روزنامه‌نگاران سست عنصر برای چک زدن به «سیب سرخ» که با دودن بسر، لیبیک گفته شده، کافی نیست؟ چه تعداد باید به «بزم» پرشرم و فاجعه «امیران» پایکوبی کنند تا رضایت شما فراهم آید؟ راستی کار «برادر حکمتیار» این «مهمترین نیروی جهادی» با «پروفسر» حل شد و عنقریب چند تا «قیادی» دیگر هم با آنان، به حجله خواهند رفت. آیا این بکلی دلک نگران شما را شاد و دیده‌ی تان را روشن خواهد کرد یا گله و گذاری تان از «رهبران» زمانی ختم خواهد شد که

برای شرکت در «بزم امیران» رسماً از لندن به کابل تشریف ببرید؟

لیکن وقتی «استاد» از امیران عزیزش شکوه می‌کند که «آنان حتی از باغبان بی‌چاره یعنی مردم هم نمی‌پرسند که سیب را بچه‌کس یا کسان می‌دهد»، واقعاً مرز بین وقاحت و بلاغت را درهم می‌ریزد. مگر او نمی‌فهمد که «امیران تنظیم‌ها» یکی هم به همان علت روی کثیفترین جلادان تاریخ را سفید کرده‌اند که به «بیچاره باغبان» در مورد دادن «سیب بچه‌کس یا کسان» مثقالی حق قابل نمی‌شوند که هیچ، حتی حقوق ابتدایی و اساسی دیگر «باغبان» را نیز فرعون منشانه زیر پا کرده و تنها یاد دارند که چگونه به جان و مال و ناموس او («باغبان») به شنیعترین و قسی‌ترین صورت ممکن دست برند؟ آیا «استاد» نمی‌فهمد که اگر یاران ایدئولوژیک و پسندیده‌اش از حداقل ظرفیت و شرافت پرسیدن از «باغبان» برخوردار می‌بودند پس

☆ همانجا.

هر قیمتی، جز به پشت کردن به مردم و نبرد آنان و سازش با قاتلان مردم یعنی جز به «عقل مصلحت بین جز منفعت شخصی به هیچ چیزی دیگر نمی‌اندیشند.» اما همه اینطور نیستند. او و نظایرش در سراسر دوران اشغال خلقی و ببرکی و داکترنجیبی تن به تسلیم و رضا و سکوت دادند و حالا هم با چشمداشت مقامی در دستگاه خون و خیانت اخوان، با روان‌فرهادی، واصف‌باختری، حکیم طیبی، محمود فارانی و... به رقابتی «برادرانه» می‌پردازند. در حالیکه هزاران روشنفکر آزادیخواه این دیار بی‌محبا دست از جان شستند ولی به ننگ همکاری با روسها و دست نشانگان و اخوان تن ندادند و اکنون هم راهروان شان به مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر علیه بنیادگرایان و صاحبان مشغول اند.

پس «عقل مصلحت بین» یا بزبان امروزی همان تسلیم‌طلبی و ذنات بغاظر حفظ جان، در «میان» شما و هم اندیشه‌های شما آقای نگارگر «پرونده» شده و نه اکثریت مردم و روشنفکران ما.

می‌دانیم، می‌دانیم آقای نگارگر که اگر در نیمه شبی عده‌ای جهادی کلاشکوف در دست پاچه‌بلند موی دراز جمپرابلقی به منزل تان می‌ریختند و دخترک یا پسرک نوجوانتان را در پیش چشمان بیچاره و از حدقه برآمده‌ی شما و همسرتان کشان کشان با خود می‌بردند، امروز بدون تردید به این اندازه بی‌باک و کراحت‌انگیز به دفاع از جلادان گذشته و کنونی بر نمی‌خاستید، هر چند هم جنایتکاران جهادی کارشان را با دخترک تان «ایجاد همخونی» می‌نامیدند و کارشان را با پسرک تان «منور ساختن او در پرتو قرآن»!

عشق به بنیادگرایان

نشان عشق آقای نگارگر به خاینان بنیادگرا و سلطه‌ی شان بیشتر درین جمله آشکار است: «رهبران تنظیم‌ها همه همان یک سیب سرخ قدرت را بصورت بلامنازع برای خویشتن می‌خواهند (...) این جا بزم امیران است و هر امیر جز خود دیگری را شایسته نمی‌داند. آنان حتی از باغبان بی‌چاره یعنی مردم هم نمی‌پرسند که سیب را بچه‌کس یا کسان می‌دهد و اینکه جز خود هیچکس را نبینی مهمترین عرض عقل مصلحت بین است.»*

نه «منور» صاحب، پلیدی «رهبران تنظیم‌ها» اساساً در این نیست که «قدرت را بصورت بلامنازع برای خویشتن می‌خواهند». آنان از روز اول شروع فعالیت سیاسی، هدفی جز غصب قدرت نداشتند. حتی قسم و قرآن «برادران» طالب شما مبنی بر این که خواستار نیل به قدرت نیستند، جز

بفهمد وقتی این و آن امیر هرزه به فکر تکمیل کلکسیون زنان در حرمسراهایشان می افتاد، دیگر حاضر بود به قیمت اعمال هزارو یک فشار و حتی لشکرکشی هم که شده به زنان زیبا رو از هر قومی دست یابد. این نشان حداقل «تنوع طلبی» امیران فاسد بود و نه بهیچوجه مجاهدت شان برای «وحدت ملی». آنان برای «استحکام سلطنت» های شان نیز در درجه اول به سرنیزه و سیاهچال و روغن داغ و «نام گیرک» ها تکیه می کردند تا «خویشاوندی با اقوام مختلف». باز گیریم چنین بود، «استحکام سلطنت» یعنی استحکام آن دستگاه دهشتناک سلطه و سرکوب مردم چه ربطی دارد به ایجاد «ملت افغان»؟

در جریان تکوین و تکامل اقوام کشور، طبیعتاً ازدواجایی بین افرادی از اقوام مختلف صورت گرفته است ولی این ابدأ موجب نشده که اختلافات بین مثلاً پشتون و هزاره را بزداید. و اگر پشتون و هزاره و سایر قوم ها در مقابل تجاوزکاران بیگانه متحدانه ایستاده اند ناشی از آن «ازدواج» - که در کل، جمع ناچیزی را دربر می گیرد - نه بلکه ناشی از پیوندهای زبانی، اقتصادی یا سرزمینی، فرهنگی و غیره بوده است. عدم پیوندهای زناشویی بین افراد اقوام گوناگون موجب پیدایش و تشدید تضادهای آنها نبوده است که حالا بگفته‌ی شاعر «منور» موجب «بهم آمیختن خونهای ما» گردد.

اگر نویسنده در لیست «مثالهای تاریخی» اش ولو نام دهها کنیز و اسیر هزاره و ازبک و تاجک در حرمسراهای امیر تیمورها و امیر عبدالرحمن خان ها را می آورد، باز هم می گفتم که آن شناخت اخلاقی، از کین و نفرت عمیق اقوام ما نسبت به آن امیران، سرسوزنی نگاهیده است. تنها آقای نگارگر است که با پیروی از مرتجعترین و فرتوت ترین تاریخ نویسان، می خواهد به یکچنان امیران بنده‌ی زن و زر و زور اعتبار ببخشد. بنابر منطق ایشان جهادی های کبیری مثل انجنیر احمد شاه احمدرزی سیافی (صدر اعظم صاحب سابق) باید حایز جایگاه رفیعتری در زمینه «بهم آمیختن خون و ایجاد ملت افغان» باشد زیرا وی براساس ازدواج «ضروری» با زنی امریکایی، در واقع خواسته با اقدام در راه ایجاد «ملت جهانی» شعار «اسلام مرز ندارد» را در عمل پیاده کند!

می دانیم، می دانیم جناب نگارگر که اگر در نیمه شبی عده ای جهادی کلاشنکوف در دست پاچه بلند موی دراز جبرایلی به منزلتان می ریختند و دخترک یا پسرک نوجوانتان را در پیش چشمان بیچاره و از حدقه برآمده‌ی شما و همسران کسان کسان با خود می بردند، امروز بدون تردید به این اندازه بیبک و کراحت انگیز به دفاع از جلاخان گذشته و کنونی بر نمی خاستید، هر چند هم جنایتکاران جهادی کارشان را با دخترک تان «ایجاد همخونی» می نامیدند و کارشان را با پسرک تان «منور ساختن او در پرتو قرآن»!

دومین نتیجه گیری از خطابه: «نتیجه اینکه در طول تاریخ خونهای ما بهم آمیخته و هر دیواری در میان مان مصنوعی است.» و منظور خطیب از «دیوارها» همان دیوارهای طبقاتی و نژادی و... است.

اینهمه رذالت مایی و ماهیت چرکین آنان در کجا عیان می شد؟ این مخیر دانستن «باغبان» در تفویض قدرت، مسئله بی اهمیتی نیست که بتوان نوشت: «آنان حتی از باغبان بی چاره یعنی مردم هم نمی پرسند که...». البته روی این گونه نکات نباید پیچید که در نمد موی پالیدن می شود چون ما با شخصی روبرو هستیم که با همه هویت و طمطراق «ادبی» اش، «معراج مؤمن» می نویسد با شاه فردهایی چون «تو یار باوفا و خوب من بودی / گرامی هدم محبوب من بودی / چرا با من جفا کردی؟ / مرا از خویشتن این سان جدا کردی» و...

«وحدت ملی» یا بی ناموسی؟

«هدم و محبوب» کاذب انجنیر عثمان که می خواهد در باره‌ی آنچه بسیاری از خائنان به ملت نگفته اند، حق مطلب را ادا کند، می نویسد: «ما مردمی استیم که در طول تاریخ پر ماجرای خویش بهم پیوسته ایم و ازدواجهای ضروری یا صرفاً مصلحتی و سیاسی خونهای ما را بهم آمیخته و ملت افغان را بوجود آورده است (...). ما با همدیگر خود برادرهای همخون هستیم و همخونی پیوندی استوار است» و بعد مثالهایی می آورد از بابر که همسری یوسفزی داشت؛ یکی از زنان تیمور شاه دختر پادشاه مغلی و یکی دیگر هزاره و سولگی او بود با نفوذی فراوان در دربارش؛ و در حجله زنان امیر عبدالرحمن خان یکی از بدخشان و دیگری از شیرخان شامل بود. و سرانجام نتیجه می گیرد که: «در طول تاریخ خونهای ما بهم آمیخته و هر دیواری در میان مان مصنوعی است.»!

دیده و خوانده بودیم که مورخان جیره خوار وطنی چگونه امیران خون آشام و تا مغز استخوان فاسد را «سایه خدا»، «قهرمان»، «رعیت دوست» و از این قبیل می خواندند، اما نشنیده بودیم که شهرتانی های سیری ناپذیر و حیوانی آنان را ادای سهم در ایجاد همبستگی ملی وانمود سازند. ولی اینک می بینیم که این تطهیر بی شرمانه‌ی سرشت دژخیمان سیه کار تاریخ را فردی بدوش گرفته که در زندان «منور» شده و جرأت عرضه کردن متاعهایی از نوع «معراج مؤمن» را دارد.

او اینچنین چرندها را از سر نا آگاهی بهم نمی بافد. او از آنانی است که منحط ترین عادت امیران حرمسرای را کاری به قصد تأمین «پیوستگی خونی» بین ملیت ها جا می زند تا بدین ترتیب تمام آن جهادیهای را که دختران مردم را به زور کلاشنکوف ربوده و به چندمین عقد نکاح خود درآورده اند، برائت بخشیده و به مردم ندا دردهد که کلیه بی ناموسی های چهار سال اخیر را فقط در راه اکمال جهاد مقدس و ایجاد پیوستگی خونی بین اقوام تلقی نموده و با حوصله مندگی اسلامی به تحمل خود بیفزایند!

در غیورآن، مورخ «مکدراز سیاست» باید خجالت می کشید و نام آن هرزگیهای امیران و امیرزادگان ستمکار را نباید کوشش برای ایجاد «همخونی» بین مردم می نامید. اگر او به پای «امیران تنظیمها» بوسه نمی زد اینقدر وجدان می داشت که

ما با عکس‌های «برادران» ربانی و گلبدین و سیاف و عبدالمنان خان نیازی و مسلولی‌نبی وغیره در پشت سرتان تکبیرگویان مظاهره‌های ضدپاکستانی راه بیندازند؟ «غرور» و «احساسات ملی» هرکس که محدود به عمدتاً دیدن «مداخله خارجی» باشد و از آتشای بی‌پردهی متکا و سگان زنجیری آن مداخله‌گران با هزار حرامزادگی طفره رود، جز دلقک‌بازی برای روسفید نشان دادن اخوان معنی‌ای ندارد. سرجنایتکاران جهادی نیز با بیش‌ر می‌خاص خودشان می‌گویند: احزاب جهادی باهم برادر اند و اختلافات بین ما جدی و شدید نیست. این تنها مداخله خارجی است که نمی‌گذارد بین ما برادران مؤمن و مجاهد صلح و آرامش برقرار باشد!



در سرزمین پامال اخوان شده‌ی ما قضیه، قضیه «برادرکشی» نیست که جارچی‌های بنیادگرایان برای آن گلو پاره می‌کنند. آقای نگارگر، در مسلخی بنام افغانستان «برادر از برادر جفا نمی‌بیند» بلکه چند حزب فاشیست مذهبی تا بندگان بسته به کشورهای منطقه و غرب اند که ضمن دریدن یکدیگر، با ارتکاب قتل و چور و ویرانگری و بی‌ناموسی علیه مردم به لذتی خلسه‌آور فرومی‌روند. آنانی که گویی شیر چنگیز و هلاکو و خمینی و فرانکو و سوهارتو خورده اند، جز کلاشکوف زبان دیگری نمی‌شناسند

خیر آقای نگارگر، خونهای پاک با خونهای پاک بهم می‌آمیزند و خونهای ناپاک با خونهای ناپاک. خون پاک رنجبران جامعه ما هرگز با خون ناپاک ستمگران در گذشته و حال بهم نیامیخته و نخواهند آمیخت. خون پاک توده‌های پابره‌نی ما با خون کثیف «رهبران تنظیمها»ی شما و تمامی سرکردگان جهادی و چاکران پست روشنفکر آنان، بهم نمی‌آمیزد. لیکن خون خودتان، خون داکترفرهادی‌ها، فارانی‌ها، داکتراصغرموسوی‌ها، واصف‌باختری‌ها، رحیم‌غفورزی‌ها و... است که با خون ربانی‌ها، گلبدین‌ها، سیاف‌ها، خالص‌ها، خلیلی‌ها، دوستم‌ها، مزاری‌ها، مسعودها، حاجی‌قدیرها، ملاعمرها و... به آسانی جوش می‌خورد و بهمین دلیل هم است که شما و کلیه روشنفکران سازشکار با «رهبران تنظیم‌ها» در یک صف قرار می‌گیرید و مردم و نیروهای انقلابی در صف دیگر.

سگ جنگی یا «برادر جنگی»؟

مردم ما از آن «رهبران» خاین و نوکران روشنفکر و دیپلمات شان دیر یا زود انتقام کشیدنی اند اما شما با جنایتکاران با زبان «برادر» سخن می‌گویید: «آیا رواست که امروز برادر ما از ما جز جفا نمی‌بیند؟ آیا رواست که ما امروز با همدیگر جز بزبان گلوله سخن نمی‌گوییم؟ چرا اینگونه ارزش‌های جامعه ما دگرگون شده است؟»

در سرزمین پامال اخوان شده‌ی ما قضیه، قضیه «برادرکشی» نیست که جارچی‌های بنیادگرایان برای آن گلو پاره می‌کنند. آقای نگارگر، در مسلخی بنام افغانستان «برادر از برادر جفا نمی‌بیند» بلکه چند حزب فاشیست مذهبی تا بندگان بسته به کشورهای منطقه و غرب اند که ضمن دریدن یکدیگر، با ارتکاب قتل و چور و ویرانگری و بی‌ناموسی علیه مردم به لذتی خلسه‌آور فرومی‌روند. آنانی که گویی شیر چنگیز و هلاکو و خمینی و فرانکو و سوهارتو را خورده اند، جز کلاشکوف زبان دیگری نمی‌شناسند و شما و سایر قلم بدستان «منور» شده هم نه بخاطر نابودی بلکه بخاطر خوردن چنتی شان کمر بسته اید. کته مسئله در «دگرگونی ارزش‌های جامعه ما» بسادگی اینست که کله‌پز برخاست و برجایش سگ نشست. دولت دست‌نشانده برفاتاد و به جای آن مردم ما در چنگال کفتاران بنیادگرا گرفتار آمد که تا حال خون و جان شان را می‌مکند. «ارزش‌های جامعه ما» چندان دگرگون نشده است، شما بکلی دگرگون شده اید آقای نگارگر: شما از جبهه‌ی مردم به جبهه‌ی قاتلان مردم جهیده اید.

اینست راز آنکه چرا «دیوار» بین مردم و حاکمان جنایتکار را «مصنوعی» خوانده، حاکمیت بنیادگرایان جاسوس و جانی را علت اصلی فجایع ندانسته و سگ‌جنگی‌های آنان را «جنگ بر سرلحاف ملانصرالدین» نام می‌نهد و در نهایت هم «غیرت»‌تان نه علیه جهادی‌های رهن بلکه علیه «مداخله‌گران خارجی» و «نفاق‌افکنان همسایه» اینطور تور می‌خورد که: «بپا گرفتن تابوت من نماز رقیب/ هنوز مرده‌ی من زنده ترا بار است.»! یعنی چه؟ مگر غیر ازین است آقای نگارگر که می‌خواهید شما پیش و مردم

تاریخ به هغه کسان چی د خپلو شخصی او مغرضانه گتولپارهیی د افغانستان بی گناه خلک استثمار کړی دی، هیڅکله ونه بڅیښی. □

☆ که دا کس یعنی افغان آریا د کومی جنایتکاری ډلی مزدور یا چوپړنه وای باید چی د وحشی طالبانو د نورو ورونو لکه ربانی، سیاف، گلبدین، مسعود، خللی، اکبری او داسی نورو د نومونو یادول یی هم له یاده نه وای ایستلی. (م)

☆ زه د دی وهاب تواب څخه پوښتنه کوم چی آیا گلبدین، دوستم، خللی او مجددی د ربانی او اکبری او مسعود او سیاف د باندونو څخه کم خاین او تبهکاره دی؟ (م)

حضور افغانان در بین اعتراض کنندگان

جماعت اسلامی پاکستان

در گردهمایی اعتراض کنندگان جماعت اسلامی که عمدتاً از جوانان نقابدار تشکیل گردیده بود تعداد کثیری از افغانان شرکت داشتند.

وقتی از یک گروه پسران افغان در مورد هویتشان پرسیده شد، جواب بسیار ساده بود. یک پسر ریشو که رویش را با پارچه سبز رنگ پوشانده بود گفت:

«یکهزار نفر، از کراچی آمده ایم و همانطوریکه در افغانستان جنگیدیم هر جایی که ارزش های اسلامی نقض گردد، خواهیم رفت.»

تظاهرکنندگان جماعت اسلامی که به روز دوشنبه در اسلام آباد تجمع کرده بودند اکثراً متشکل از جوانان نقابداری که اغلب آنان افغان بودند تشکیل میگردد. «سلم»، ۲۶ جون ۱۹۹۶

و در مقابل «پیام زن» بارها تأکید کرده است: اگر چنین است پس هزار بار نفرین بر همه ی این احزاب خاین و وکلای روشنفکر آنان که مستحیت فرمانبرداری خن را مداخله گران خارجی بیش از چهار سال است (از سگ جنگی های قبل از آن می گذریم) که از پاره کردن حلق و شکمبه یکدیگر و ارتکاب مخوفترین جنایتها و خیانتها نسبت به مردم ما خسته نمی شوند. شعارضد «مداخله گران خارجی» زمانی عوامفریبی و خدمت به اخوان نخواهد بود که در قدم نخست به تکیه گاه بومی «مداخله گران» پرداخت و تمرکز داد. «منور» ما در پایان «مرثیه» اش، برای نیل «مؤمن» به «معراج»، «مرگ مرغوب» را نسخه می دهد. ما نمی دانیم «مرغوبیت» مرگ انجیر عثمان در کجا بود اما با توجه به اینکه آقای نگارگر سیاست می کند و همانند بنیادگرایان خاین و شرکاء، دین را در آن مداخلت می دهد آنهم با مبتذل ترین شیوه ها، شاید «مرگ مرغوب» بهترین پرده سقوط رقت انگیز کنونیش در سراشیب بی آبرویی و خفت کاسه لیبسی اخوان، باشد. □

افغانان ترپولو تور بخته...

ځینی ځانگړی خصوصي شرکتونه د طالبانو ملاتړ کوي.

پا کستان د افغانستان څخه کار غواړي او د تر لاسه کولو لپاره یی زموږ د خلکو پر ضد په هر اقدام لاس پوري کوي. هیڅ یو محترم کس، که مسلمان دی او که کافر د انسانیت په مقابل کی دومره خنا ورتوب نه کوي. د طالبانو ټول کړه وړه د اسلام او بشریت پر ضد دی. ☆ د جنوري په ۳۱ نیټه تواب وهاب د ربانی او مسعود په دولت انتقاد کړی او نوموړی خبری ډلی ته یی په یوه پیغام کی ویلی دی: «له هغه وخته راهیسی چی د مسعود - ربانی اسلامی دولت (تروریستی سازمان) واکتر لاسه کړی د ۱۰۰۰۰۰۰ ملکي کسانو د وژلو مسئول گڼل کیږی.

د کله نه چی دوی د کابل اداره په لاس کی اخیستی ۱۵۰۰۰۰ افغانان ټپی، ۲/۵ میلیونه کسانو د ویری څخه خپل کورونه پرېښی او د افغانستان د پایتخت ۹۵٪ په خاورو ایرو بدله شوی ده. ☆ ☆

ضمیمه شماره ۳۵ - ۳۶ «پیام زن»

خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه کړی رژیم ایران؟

نکاهی به مقاله ی « گوشه هایی از زندگی پناهندگان و

مهاجرین افغانستان در ایران» پژوهش آقای چنگیز پهلوان

درین جزوه موضع دولت ایران و روشنفکران وابسته به آن در قبال مهاجرین ما در ایران اجمالاً مورد بررسی قرار گرفته است جهت دریافت آن با آدرس ذیل تماس بگیرید

RAWA P.O. BOX, 374, QUETTA, PAKISTAN



بنسټپالې د نړیوالې ...

هغې د جنرال دوستم خوا کونه بشارته راننوتل. هغوی په گلمجمو مشهور دی. دا کسان یواځې پښتنو پسی ګرځیدل او په حقیقت کې پرته له پښتنو څخه نورې نه وژل. مونږ پښتانه نه وو. نو ځکه خو لږ تر لږه زموږ ژوند وژغورل شو...، بله ورځ د حزب اسلامی وسله وال کسان راننوتل. هغوی ډیر ظلمونه او نادودې وکړې. د بیلګې په ډول، زموږ د کوڅې په ځینو ځوانو ښځو یې تیری وکړ. یوه ځوانه ښځه یې له ځانه سره یووړه چې وروسته له څو ورځو یې جسد وموندل شو.»

۲- گزارش شوی، د نفیسی په نوم یوې ۲۵ کلنې ښځې هغه وخت خان د یوې ودانۍ څخه لاندې وغورځاوه چې د ۱۹۹۳ کال په نیمايي کې وسله وال کسان ورپسې راغلل. هغه ژوندی پاتې شوه خو ملایو پښې یې ماتې شوې.

۳- عبدالجبار اشرف د وروستۍ ځل لپاره د ۱۹۸۶ په نوامبر کې د پا کستان د لیدلو په ترڅ کې ولیدل شو. هغه د مجاهدینو د قومندانانو څخه وو چې د بنسټپالې ضد نظراتو لرلو له امله مشهور وو. هغه ورځ چې دی ورک شو داسې ویل کېږي چې غوښتل یې د حزب اسلامی (حکمتیار) مامورین وويني. که څه هم د هغه کورنۍ ته د هغه په هکله هیڅ خبر نه دی رسیدلی. خو دا یقین شته دی چې د شمشتو په زندان کې بندې دی.

۳- عبدالفتاح دود د کرهنې ۴۷ کلن کارپېژندونکی چې د پېښور په دفتر کې یې کار کاوه کله چې د خپل دوست د لیدلو لپاره بهر وځي، د حزب اسلامی (حکمتیار) لخوا نیول کېږي. د حزب اسلامی یو نماینده د نوموړې کورنۍ ته ویلي چې د هغه خوشی کیدل «ډیره گرانه» خبره ده. خو دایې نه دی ویلي چې هغه چیرته بندې دی.

بهرنۍ خلک هم د مجاهدو ډلو لخوا تښتول شوي او په پټه توګه ساتل کېږي. د کاناډا استوګن «جان ترزول» چې په پېښور کې د (serve) نړیوال خیریه سازمان په دفتر کې یې دنده لرله د مجاهدینو د یوې ډلې لخوا د ۱۹۸۹ د نوامبر په لومړۍ شپه هغه وخت ونیول شو چې د خپلو دوستانو د لیدلو لپاره د خپل کور څخه ووتو.

۴- سلطان احمد د ۱۹۸۹ د جنورۍ په څلورويشتمه نیټه پېښور کې د خپل کور څخه د وتلو په ترڅ کې د حزب اسلامی (حکمتیار) د ځواکونو لخوا نیول کېږي. هغه چې په دی وخت کې ۳۴ کلن او د کابل د پوهنتون استاد وو. د ۱۹۸۰ په لسیزه کې د نجیب‌الله د حکومت په بنديځانې کې ولوید. کله چې په کال ۱۹۸۸ کې خوشی شو، کابل یې د پېښور په نیت پرېښود. د هغه کورنۍ پا کستان واکمن له دی ویری چې د نوموړې موقعیت په خطر

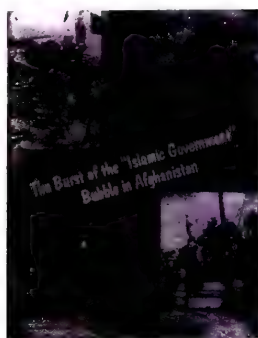
کې ونه لویږي خبر نکره.

۵- عبدالله هارون، د ۱۹۹۰ په جون کې د څو کسانو لخوا چې په یوه جیب کې سپاره وو او عیني شاهدانو هغوی حزب اسلامی (حکمتیار) پورې اړوند بللي دی په پېښور کې تښتول کېږي. هغه چې ۲۲ کلن وو او دوه زامن او یوه لور یې درلوده د کوم حزب غړیتوب نه درلود خو د مجاهدینو د ځینو ډلو له سیاستونو سره یې مخالفت څرګند کړ. هغه په قوم پشه‌ای وو. وروسته له تښتول کیدو د هغه په هکله هیڅ راپور نه دی ترلاسه شوی.

ځینې په پټه ترسره شوي بندیتوبونه د ډیرو تبلیغاتو سره مله وو. عبدالرحیم چنزایی په افغانستان کې د پخواني دولت یو لوړ رتبه کارمند وو او پېښور کې د کډوال په توګه اوسیده چې خپل مخالفت یې د مجاهدینو د ځینو ډلو له سیاستو سره په افغانۍ «فریاد» نومی میاشتنۍ خپرونې کې په پا ګه‌کاوه د ۱۹۹۱ د جولای په نهمه د ناپېژندل شوو کسانو لخوا، کله چې د پېښور غریب آباد په سیمه کې یو مسجد ته روان وو و تښتول شو. د عیني شاهدانو د شهادت سره سم، د ماسپینین یوه نیمه بچه درې وسله وال کسان چې په یو جیب کې سپاره وو، د هغه ځوانه ودریدل او هغه یې په زور سره جیب ته واچاوه دا دهغه د لیدل کیدلو وروستنی ځل وو.

۶- د نوامبر په میاشت کې عفوبین الملل ته گزارشونه راغله چې عبدالرحیم چنزایی تر اوسه ژوندی او د حزب اسلامی (حکمتیار) سره بندې دی دهغه صحیح ځای معلوم نه وو، خو داسې فکر کیده چې د افغانستان او پا کستان د صوبه سرحد پولې ته څیرمه د حزب اسلامی (حکمتیار) په بنديځانې کې دی. گزارش شوی، په دی وروستیو کې د هغه چې د قند د ناروغۍ تر علاج لاندې هم وو هیڅ اطلاع نشته. □

نور بیا



برای افشای خیانتها و جنایات بنیادگرایان در کشور ما، نشریه «پوقانه حکومت اسلامی» در افغانستان «ترکید» به زبان انگلیسی از انتشارات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را هرچه وسیعتر پخش کنید.

آنها از کتابفرشی های فروشنده نشریات «راوا» و یا از طریق آدرس ذیل بدست آورده می‌توانید:

RAWA, P.O. BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

داکتر جاوید، از قهار عاصی تا...

ظاهراً داکتر جاوید نیز با این فجاج کار و زندگی شاعر مشکل دارد و بناءً دو پا را در یک موزه کرده می‌کوشد داغ آسودن «نازکخیال» را با تجاوزکاران روسی و عمال بومی شان بهر نحوی که شده بزداید. اما تلاشش در این امر ناشد بغایت ناشیانه است. وی به ادامه تقلا برای نشان دادن «عشق‌های جنون‌آمیز» قهار عاصی می‌گوید:

«با رویداد هفت ثور و هجوم لشکر سرخ، طبع نازک و

حساس او چنان به وجد و هیجان آمد که چون امواج خروشان

رودنیلاب به تلاطم افتاد و راه عصیان و طغیان پیش گرفت!»

جهت اثبات «طغیانی و عصیانی» شدن شاعر بی‌هیچ سودایی باز هم به

«از جزیره خون» متوسل می‌شود:

«بگو به خاک فروش / که نسخ پرچم مزدوریش /

زمانه‌هاست که افشا شده است / کهنه‌شده است»

گفتم که منتقد محترم برای سفید جلوه دادن شاعرش به کاهدان زده است: جمله‌های بالا حاصل «طغیان» شاعر در زمان اشغالگران و سگهای شان نه بلکه سالها بعد (دلو ۱۳۷۱) یعنی بعد از تجاوز بنیادگرایان به کشور می‌باشد و یکی از «مرثیه»ها مجموعه است برای کابل در اشغال «برادران جهادی» و نه روسها و پادوان شان. اگر احیاناً ادعا شود که شاعر آن را درین زمان ولی متأثر از آن سالها درست کرده است، باید گفت که در میدان خالی از مهاجمان روسی و عمال شان، دچار «عصیان و طغیان» شدن انسان یا باید برای خنداندن مردم باشد یا محض برای گریز از «خروشان» شدن بر ضد بنیادگرایان خاین.

باری، زبینه «اکادمیسین» نیست که اینچنین بی‌پروا و فاحش شعرهای سال ۱۳۷۱ را بعنوان نمونه‌هایی از «خروش» و «طغیان» و «تلاطم» و غیره حالات رودخانه‌ای شاعر - هنگامیکه که وی رضا و سکوت و آرامش کامل را پیشه کرده بود - بخورد شنوندگان یا خوانندگان بدهد.

«حماسه روز» یا ابتذال روز؟

اما گپ استاد به این کار ناپسند خلاصه نمی‌شود. او قهار عاصی و همقطارانش را (که منظور باید ادیبان خادی قبل‌الذکر باشد) اینگونه با شیفتگی عجیب، بی‌زمینه و غیرنورمال می‌ستاید:

«عاصی مانند بسا همقطاران خود آنهمه سوز و حال و

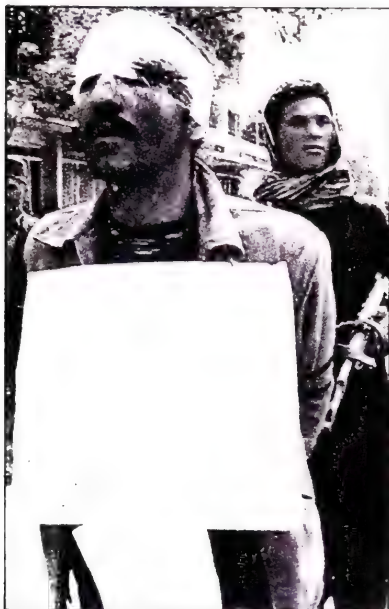
کنش‌های ملی و عاطفی را با شهامت، صداقت و کمال

پر خاشگری در قالب غزل‌های مستانه بیان کرد، دلیرانه از سنگر

مقاومت درون مرزی، به مبارزه و جهاد پرداخت (...)

اکثر غزل‌ها، مثنویها و رباعیهای عاصی حماسه روز و حدیث جانفشانی و

فداکاری راد مردان راه آزادی و سرفرازی است.» (!!)



شما آقای جاوید، استاد نگارگر، استاد و اصف، استاد پرتونادری، استاد طنین و سایر «استادان» اگر از طرف برادران همفکر جهادی اینچنین مورد تحقیر جانسوز و آزار قرار می‌گرفتید آیا باز هم بروی جنایتکاران مذهبی تبسم می‌کردید؟

و از مجموعه «آتش از بریشم» مثال می‌آورد:

«شگوفه کرده از آغوش تابنا کخراسان / قیامت قد و

بالایی خوشنمای مجاهد / چه طرفه می‌گذرد از فراز آسوی

سرکش / سپاه زمزمه‌های خدا خدای مجاهد / ورا که داعیه‌ی

آزادی است و جسام شهادت / هزار مرتبه جان و دلم

فدای مجاهد»

اولاً با یکچنین قطعات پیش پا افتاده‌ی جهادی نمی‌توان لکه‌های چهارده سال تمام نوشتن شعر تسلیم و خیانت، سپاهیگری در «انجمن نویسندگان»، افتخار بر آویزان بودن نام بر دم نشریات مینفروشان و سفرها به کشورهای «دوست» را شست و آنها را سادۀ لوحانه «پرداختن به مبارزه و جهاد از سنگر مقاومت درون مرزی» نامید.

ثانیاً می‌پرسیم او و همقطارانش مجموعاً چند تا از این «مجاهدنامه»های مهوع دارند؟ در کجا به چاپ رسانیده اند یا کم از کم در کدام مجلس خصوصی «صاحب‌الدان» خوانده اند؟ داکتر صاحب زحمت‌نکشیده و از خامه بسیاری از خادی شاعران یاد شده هم نمونه‌هایی

مجدد این «نازک طبعی» ها احساس ناراحتی نکنید. شاید شما جرأت داشته باشید از «ارزش» های ادبی و هنری اراجیف فوق داد سخن دهید اما مسلماً قادر نخواهید بود از محتوای سیاسی اخوان پسند عق آور آنها به دفاع برخیزید. و اگر برخیزید، ثابت می کنید که از کودکان افغانستان هم عقب مانده تراید. زیرا حتی کودکان ما سگ ظاهرشاه را بر فاشیست های اسلامی ترجیح می دهند. دیگر عاری شدن از هرگونه وجدان و شرف و آدمیت می خواهد که شاعری، ربانی ها، گلبندین ها، سیاف ها، خلیلی ها، مزاری ها،

مسعودها، خالص ها، دوستم ها، مجددی ها و شرکاء را مانده و چنته ی فحاشیهایش را بر سر ظاهرشاه خالی کند. مجدداً توجه تان را به تعدادی از «واژه ها» یا «ایماژ» های ذیل از «سرشار طبع» مندوج در «خطبه یی بریک جنازه متحرک بنام ظاهرشاه» جلب می کنیم:

مرده شو، اجبر، غلام، کمرس، لاشخوار، فضول، مرده، حیض، معامله گر قرن، سلطان، یهود، مخالف قرآن، لوث کفر، آفت، مزدور، دشمن دین، نوکر امریکا، کثیف، خائین (خاین)، وطن فروش بزرگ، خوک استعمار، نمرود، چاپلوس، جاسوس، نعش گند، بدآئین، نامرد، بی مروت، ناکس، دوزخی، شاه شجاع، دزد، حرامی، فاسق، فرمانبردار بیگانه، نوکر جیره خوار، پشه نافل، پاسدار مرداب، پدر ملعون، خاک فروش، تفرقه جو، نوکر خو، سگ پیر و...

اینها همه «سوز و حال و کنش های ملی و عاطفی» اند که «شاعر شیرین سخن» در باب ظاهرشاه، «مستانه» بیان کرده است. حالا بگویید، ظاهرشاه و حتی چنگیز و هلاکو و علاءالدین خان ها و عبدالرحمن خان ها شایسته این فحاشی ها اند یا تبه کاران اسلامی که تجاوز به کودکان ۷ ساله تا سالخوردگان ۷۰ ساله حرفه ی شان است؟ بد ذاتانی که اگر روزی داکتر صاحب محترم، خود شما هم با آن عینک و نکتایی و ریش تراشیده ی تان در چنگ شان بیفتید چیزی بر سرتان بیاورند که دیگر هر وقت هوس صحبت از سمنک و هفت سین کردید، یقیناً سخن را با نفرین به آنان آغاز نموده و پایان خواهید بخشید؟

استاد، حتماً این نکته را دریافته اید که منظور ما از نقل قطعه «قد و بالای خوشنمای مجاهد» و «خطبه یی بر...» و غیره، اساساً نمایاندن سطح کودکانه و بشدت مبتذل برخی «تراویده» های «دلایز» شاعر «هنرمند و چیره دست» که واصف باختری «قامت برافراشتن» او را در «جولانگاه» شعر «حادثه ای»

آقای عبدالحکیم طیبی به مناسبت فرا رسیدن سال نو، از پشت رادیو بی بی سی با شور و شعف کودکانه ای از «سبزه لگد کردن» و «سبزی چلو پزی» سخن گفت (... و اکنون داکتر احمد جاوید بدون توجه به آن شرمساری، در شرایطی که بنیادگرایان خاین در خون مردم ما مستی می کنند، پشت «هفت سین» و «سمنک پزی» را گرفته و راجع به آن فراوان و با حرارت زیادی می نویسد و سخن می پراکند.

می آورد از صدقه و قربان رفتن آنان برای «قد و بالای مجاهد» تا «ثابت» کند که آنان نیز از زبردست ترین «مقاومت گران درون مرزی» بوده اند!

از این حاتم بخشی و تعارف مسخره ی داکتر جاوید، به یقین دو سخنور «آزاده و صاحب دل» و کلیه همقطاران قهارعاصی هم غرق غرق خواهند شد.

«خطبه یی بر جنازه ظاهرشاه»

میخی بر تابوت ادبی و سیاسی شاعر

چه بسیار پشت گپ بگردیم. متأسفانه آثار دیگر قهارعاصی را در دست نداریم اما «از جزیره خون» را می گشاییم و از «خطبه یی بریک جنازه متحرک بنام ظاهرشاه» که طولانی ترین «شعر» مجموعه است، قسمت هایی را می آوریم که حاکی از حدود واقعی «طبع سحرآفرین» و خاصه موضع و درک سیاسی ناظم است.

کیست «ظاهر»؟ معامله گر قرن نیست «ظاهر» مگر که در این قرن چیست «ظاهر»؟ مخالف قرآن چارده سال مزگ دید این ملک آی مردم! وجود ظاهرشاه آی مردم! نبرد مانده هنوز از نگاه زمانه و تاریخ در وجود کثیف ظاهرشاه شاه خائین و وطن فروش بزرگ خفته در «روم» خوک استعمار این همان چاپلوس روس و فرنگ چون پدرهایشان همه خائین همه حرامی و همه فاسق این همان ظاهر پدر ملعون چون پدرهای خویش خاک فروش مهرویی بیش نیست در کف غرب

... و از این قبیل. ملاحظه می کنید استاد؟ زیاد بعید نیست که اکنون خود هم با دیدن

داکتر صاحب نکته‌ای که به آقای اسحق نگارگر اظهار داشتیم در مورد شما هم کاملاً صادق است:

اگر در نیمه شبی عده‌ای جهادی کلاشنکوف در دست پاچه‌بلند موی دراز جمپرابلقی به منزلتان می‌ریختند و دخترک یا پسرک نوجوان تان را در پیش چشمان درمانده و از حدقه برآمده‌ی شما و همسرتان کشان کشان باخود می‌بردند، امروز صحبت خوش خوش از سمنک‌بزی و هفت‌سین را بخود اجازه نمی‌دادید و تمام اندیشه و توانایی تان را صرف افشاگری و مبارزه علیه خاینان جنایت‌پیشه‌ی جهادی، متجاوزان به عفت دخترک و پسرک تان - اگر نه هزاران دیگر - می‌کردید!

سخنرانی داکتر جاوید شاید در شماره دیگر «کاروان» آمده باشد که آن را ندیده‌ایم ولی امیدواریم او در آخرهای سخنرانی یا تا امروز متوجه شده باشد که «بگو به خاک فروش»، نمونه‌ای از «تلاطم» شاعر بعد از «هفت‌تور و هجوم لشکر سرخ» نه بلکه بعد از هجوم «لشکر سبز» به کابل بوده و باز هم خطایش به ظاهر شاه است و نه «برادران قیادی» که البته نه خود فروش هستند و نه خاک فروش و نه دارای هیچ خوی و خصلت رذیلانه‌ی دیگر! «آکادمیسین» ما را درین سطح «اشتباه» نشاید! □

نوشته حمید انوری و خواننده‌ی دیگری در عین مسئله را در شماره آینده «پيام زن» خواهیم آورد.

* استاد جاوید، «حادثه» نامیدن ورود قهارعاصی را در جرگه شاعران پوشالی از زبان واصف باختری، بیجا مهم پنداشته و ساده‌لوحانه آن را نقل می‌کنید. او (واصف باختری) کسی است که در محفل فجع (با شرکت سیاه‌سنگ، پرتونادری و غیره به میزبانی شاعر نوآغاز خانم فرزانه فارانی و شاعر کهنه‌آغاز فاروق فارانی - نشریه «راه»، اسد ۱۳۷۳، شماره اول و آخر)، شعر «ای زهره ای ستاره‌ی زیبای آسمان» سلیمان لایق سرخادی را «حادثه روزگار» و «پیش آتش، یار مهوش تار می‌زد» از یوسف آیینه جهادی را می‌دانید چه گفته؟ نه، حتی شما هم باور نخواهید کرد که آن را «انفجار یک بم بسیار سهمگین»، گفته است! ضمناً فراموش نکنید که چون «صاحب‌دل» برجسته در مقلب نمودن هر «فراورده»ی ادبی شوق زاید‌الوصفی دارد، فردا که متن سخنرانی شما نیز بدستش برسد اگر آن را «انفجار بم هستی» نامد، «حادثه» توصیف کردنش سر زلفش است. حالا دلتان که به وضع «صاحب‌دل آزاد»ی خود می‌خندید یا گریه سر می‌دهید.

* * * می‌بخشید «دکتر» نمی‌نویسیم چون کراماتش را نمی‌دانیم هر چند صاحب‌دل واصف هم بجای داکتر (طبيب)، «پزشک» در دهانش می‌آید و صاحب‌دل لطیف‌پدرام خادی - جهادی را که خود بهتر بجا می‌آورد و با ما موافق خواهید بود که حتی صرفاً بخاطر آنهم اصطلاحات ایرانی که نشخوار می‌کند باید در روز موعود، روز رسیدن مردم ما به حساب جنایتکاران جهادی، مجازات لازم را ببینند.

می‌نامد،* نبوده بلکه می‌خواستیم بگویم که یک هنرمند هر قدر هم مستعد و «صاحب‌فصل و عنوان و جایگاه ویژه والا»، مادامیکه زبان از تجاع حاگم - آنهم پلشت‌ترین نوع بنیادگرایش - گردد، قبل از همه به شخصیت سیاسی و هنری خودش تف می‌کند و بنابراین هیچ «آکادمیسین»ی شریف و جدی نخواهد کوشید از او گوهری کمیاب بتراشد. در «خطبه‌ی بر...»، شاعر «نازکخیال» از لحاظ سیاسی واقعاً به دهل پروفیسرریانی و شرکاء «مستانه» رقصیدن گرفته و از لحاظ ادبی هم غیر از «جهادی» بودنش کافیست بگویم که به «پيام‌زن» از اینگونه «شعر»ها زیاد می‌رسد اما پسر تان قسم که جایی جز زیاله دانی نمی‌یابند.

سخن کوتاه داکتر * * * صاحب، شما تقصیری نداشتید اگر هر قدر از مراتب ادبی و «قریحه جوشان، طبع سرشار، ذوق سحرآفرین و...» قهارعاصی می‌نوشتید و حسرت روزها و شبهای را می‌خوردید که فلان هنرمند شعرهای او را با «صدای روان‌پرور و دلپذیر خود» می‌خواند و به بزم‌های پرطرب و بی‌غمی‌تان - که خود هم در آنها اگر هیچ‌کاری نمی‌کردید لاف‌ل با کف زدن و لب ترکردنی همدلان را مشغول بودید - «جان تازه و زنده» و کیفیتی مستی‌آور می‌بخشید. و انصافاً هم این بزم آرای‌ها در آن روزگار که زمین کابل از خون فرزندان میهن نمناک بود و سگان خادی در همه جا بو می‌کشیدند، کار آسانی نبود و باید به مرتبین و میدان‌داران آنها (بزم‌ها) آفرین گفت. منتها تقصیر شما آنست که درین نقطه متوقف نمی‌مانید و «نازکخیال» تان که «گل چادر سبزه پیروهن» دربر دارد و به «یار»، «گل ترمی چیند»، را ناگهان زرهپوش کرده، خودی برسر و شمشیری در دستش نهاده بر اسبی سوار کرده و با ترنم «قیامت قد و بالای خوشنمای مجاهد»، او را کسی می‌خواند که «آنهمه سوز و حال و کنش‌های ملی و عاطفی را (...مستانه بیان (... و از سنگر درون مرزی، به مبارزه و جهاد پرداخت!»

بعد از اشاره به «فردا دریا» این «عاشق ترین عاشق دنیا» (استاد تصریح نکرده که «عشق» آوازخوان هم از جنس همان «عشق جنون‌آمیز به میهن عزیز و...» بوده یا از سبزه و کیفیتی متفاوت و نسبتاً نازلتر؟)، بقیه

فساد و زوال خاندان سعود

خاندان سعود قبل از «توفان صحرا» در ۱۹۹۱ هرگز با مسایل جدی مواجه نگردیده بود. آنان غلط حساب کردند. آنان اشتباه عظیمی را مرتکب شدند وقتی نقش شان را به عنوان حافظ دو مقدس‌ترین زیارتگاه در جهان اسلام به معامله گرفتند. حضور نیروهای عیسوی و یهودی در داخل عربستان سعودی که از خاندان سلطنتی حراست می‌کنند، سبب انزوای این پادشاهی گردیده است. همچنان مقروض بودن و مخالفت آشکار فعالین اسلامی از یکسو و پی‌آمدهای بعدی این فشارها از سوی دیگر، علایم حوادث ماقبل انقلاب را نشان می‌دهد.

شاهزاده «ناف» وزیر داخله و یکی از برادران تنی شاه‌فهد اخیراً پذیرفت که ۱۱۰ نفر از اتباع سعودی بخاطر ارتکاب اعمالی که امنیت ملی را به مخاطره می‌اندازد توقیف گردیده اند. دو نفر عالم سرشناس که جزء زندانیان سیاسی هستند در حالیکه فساد طبقه حاکم و نقض حقوق زندانیان را محکوم می‌نمایند خواستار تعمیل بیشتر قوانین اسلامی شده مردم را بخاطر اسلام نوین آماده و بسیج می‌نمایند و این اسلام را که ضامن حقوق فقرا، پامال شدگان و طبقه متوسط می‌باشد، «اسلام انقلابی» می‌نامند. به نظر آنان فرقه‌ی وهابی، احکام اسلام را با حمایت از حاکمیت فساد و غیرعادلانه‌ی خاندان سعود نقض نموده که بنابراین، آنان پرچم «اسلام واقعی» و «جنبش رفرم اسلامی» را برافراشته اند.

بر اساس گزارش «کمسیون دفاع از حقوق حقه» (CDLR) مقیم لندن، خاندان سعود بیش از ۱۶۰۰ نفر را توقیف نموده اند. «کمسیون» اوضاع عربستان سعودی را اینچنین توصیف می‌نمایند: «در پادشاهی عربستان سعودی افراد شریر خاندان سعود هر کاری را که بخواهند انجام می‌دهند. قانون، ضوابط و قانون اساسی وجود ندارد. گپ‌های شاه‌فهد قانون عالی کشور بحساب می‌آید که خود در حال تباهی و جنون بسر می‌برد. این وضعیت از جو خفقان و ترور رژیم و سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی گارد ملی تحت رهبری ولیعهد عبدالله بخوبی نمایان است.»

«کمسیون» در می ۱۹۹۳ توسط گروهی از عربستانی‌های سرشناس

ایجاد گردیده تا به مثابه یک کمسیون مستقل حقوق بشر عمل نموده و مهمتر از آن معیارهای در حال انقراض اسلامی را بمرحله اجراء درآرد. «CDLR» او در مورد نقض حقوق بشر در عربستان سعودی خبرنامه‌هایی هفتگی منتشر ساخته راه را بخاطر انجام انقلاب بزرگ در عربستان که معرف پلورالیزم سیاسی و حاکمیت مردم مطابق احکام واقعی اسلام خواهد بود، هموار می‌کند. آنان در پی اسلامی منزله بری از فساد و رسوم قبیلوی حاکم در عربستان سعودی اند. اسلام‌گرایان جوان که در غرب آموزش دیده و دارای زناتی غربی اند اصرار می‌ورزند که اسلام نوع آنان با هر نوع استثمار، طبقه، فرقه، نخبگان و ارزشهای غیر مدنی مخالفت خواهد کرد. در کتاب «صعود فساد، و زوال خاندان سعود» نوشته‌ی سید ک. ابرویش (Said K. Abruish) استبداد خاندان سعود چنین توصیف گردیده است: «شاه عبدالعزیز مؤسس عربستان سعودی فردی فوق‌العاده شهوت‌ورز، بی‌شعور، کثیف و یکی از فاسدترین افراد همه دورانها می‌باشد... آنچه از وی بجامانده فساد و سقوط اخلاقی خاندانش و تضمین سرقت دولتی می‌باشد... مردم عربستان به ستوه آمده و بزودی بخاطر واژگونی یوغ ظلم و ستم، و انتقام از خاندان سعود و همه دوستانش برخوانند خاست.»

تلخیص مقاله‌ای از رابرت دین «فرنترپست»، ۱۵ نوامبر ۱۹۹۵ □

شهادته‌ی سعودی هزینه سیاحت مایکل جکسن را فراهم می‌کند

ریاض - (خبرگزاری فرانسه) دفتر شهزاده الولید ابن طلال ابن عبدالعزیز بلیون سعودی روز سه شنبه در ریاض اظهار داشت که هزینه سیاحت جهانی بعدی مایکل جکسن ابرستاره‌ی موسیقی پاپ امریکا را تأمین خواهد کرد. دفتر شهزاده‌ی مذکور طی اعلامیه‌ای بیان نمود که این «سیاحت تاریخی» در «بهار» مدنظر گرفته شده است.

«فرنترپست»، ۲۰ مارچ ۱۹۹۶

«پیام زن»، کاستها و سایر نشریات «راوا» را از کتابفروشی‌های ذیل بدست آورده می‌توانید:

در اسلام‌آباد:	در دهلی جدید:	در کوئته:	در پشاور:
Book Land Markaz G-9 Asad Plaza Shop No.2 Islamabad	Singh News Agency 15, Defenc Colony Market New Delhi-24 India	Rohail Ahmad New Quetta Book Stall Jinnah Road Quetta	Maktaba-e-Sarhad Khaibar Bazar Peshawar وسایر کتابفروشیهای میزان چوک کوئته

اتهام می‌بندیم! اما اینک برادران خاین با بی‌فکری و خرابی دوستان فرانسوی چه می‌کنند؟ درین مورد حتی آن دستپاک همیشگی «مداخلات خارجی» نیز بدر نمی‌خورد چون خبر از سوی درز کرده که اولاً او را «قهرمان» می‌نامد و بعد از راز و نیازش با نجیب می‌گوید.

لیکن بنظر نمی‌رسد «استاد» یا «مرد نیرومند نظامی» از این رسوایی احساس شرمساری کنند. آنان بخوبی آگاه اند که در چنان تنوری مشغول بریان کردن مردم ما هستند که عجالتاً این نوع ریاکاریها و حقارت‌های جهادی آند و شرکاء چیزی بر آتش آن دوزخ نمی‌افزاید. معذک این سؤال تا روز قیام و انتقام ذهن کودکان ما را هم خواهد آزد: آقایان «استاد» و «قهرمان» چگونه است که میهن‌فروشی کلان، جاسوس مشهور کی‌چی و جلد مخوف خاد با سوابقی نظیر برادر حکمتیار صاحب *، زنده می‌ماند و از محضرش به کسب فیض می‌پردازید اما هر چند وقت بعد عده‌ای مجرم بیجاری غیرجهادی را در ملأ عام به دار می‌زنید و از آن می‌لافید؟ □

* در باره اخلاق و عادات داکترنجیب‌اله‌خان مراجعه شود به «ثریا و صدیق راهی، پرده دران یاپرده پوشان؟»، «پیام زن»، شماره مسلسل ۳۲ - ۳۱ جدی ۱۳۷۱

راه شفیه حبیبی راه زنان...

زنان را اینطور ساده و آسان به روی «انجیرگلبدین حکمتیار صاحب» می‌بخشی و تنها منتظر «کدام سیاست» یا «شایعات جدید» هستی که آتوق خودت هم با دایر کردن کنفرانس مطبوعاتی جدید به «انتقاد» و گله‌گذاری خواهراهن از برادران بپردازی و دنیا هم تصور کند که در افغانستان آزادی انتقاد از «مقامات» وجود دارد حتی اگر از سوی زنان باشد؟؟ آیا کشتار ۴۵ هزار کابلی «شایعات» است؟ آیا «برادران جهادی» هیچگاهی در کمین هزاران دختر بی‌پناه ما نه‌نشسته اند و آیا از تجاوز بر مادران و حتی پدران هفتاد ساله از سوی این شریف‌باختگان خبر نداری؟ مگر خودکشی صدها دختر ناکام مابخاطر حفظ آبرو و ناموس‌شان از شر تجاوز جهادی‌ها «شایعه» بود؟ نکند شما هم مثل آن‌ه‌افضلی تجاوز دستجمعی خوکان بنیادگرا بر زنان ما را «غیراسلامی» دانسته و نتیجتاً به نوعی «تجاوز اسلامی» معتقد باشید که انجام آن بر هر «جهادی محترم» فرض است؟ باری خانم شفیه حبیبی، از یادنبرد که سگ زردبرادر شغال است. بنیادگرایان از هر رنگ همه با هم برادرانند. یکی شدن گلبدین با «استاد»! این نکته را برای هزارمین بار ثابت ساخت. از زینروالت دست شدن شمادر سگ جنگی بین جناح‌های مختلف غیوراز ردیک جنایتکار و قبول جنایتکار دیگر مفهومی ندارد. □

داکتر نجیب، زندانی یا...

گاهی اوقات رهبران مجاهدین به ملاقات اورفته و به تحلیل هایش در باره وضع در افغانستان که گویا از درخشانی و اعتبار بسیاری برخوردار است، گوش می‌دهند.

آسانی که به ملاقات وی می‌روند شامل احمدشاه مسعود قهرمان جنگ ضدشوروی و مردنیرومند نظامی رژیم بره‌ال‌الدین ربانی در کابل می‌باشد.

شاید خبرگزاری هوادر آقای احمدشاه مسعود به این منظور «راز» را افشاء کرده که نشان دهد «قهرمان جنگ ضد شوروی» هشیارتر از سایر «قیادیه‌ها» است چون مثل یک جنتلمین بدون ذره‌ای خجلت ساعتها پای صحبت نجیب می‌نشیند و بعد هم عندالضرورت «تحلیل‌های درخشان» او را در مصاحبه‌ها و گفتارهایش نشخوار می‌کند.

بهر حال اگر یکچنین خبری را «پیام زن» منتشر می‌کرد، جمیع «برادران» قوله سر می‌دادند که ضد اسلام هستیم و علیه «رهبران جهادی»

اعتصاب زندانیان ترکیه و...

نه ایالات متحده نه ترکیه و نه هیچ کشور دیگری به «حقوق بشر» بدور از منافع و ملحوظات سیاسی و اقتصادی التفات ندارند. امریکا با هزینه‌ی بسیار گزاف پیرامون علل سقوط فلان طیاره به تحقیقات گسترده می‌پردازد و نیز با انفجاری در دهکده‌ی المپیک که صرف ۲ کشته داشت جلسه فوق‌العاده‌ی اقدام علیه تروریزم را فرامی‌خواند اما در همان حال در ترکیه، صدها مبارز اسیر بخاطر اعتراض به نقض ابتدایی‌ترین «حقوق بشر» تا نفس آخرین اعتصاب می‌کنند ولی امریکا و متحدانش که شیپورتلایی «حقوق بشر» را کرکننده‌تر از همه به صدا در می‌آرند، در برابر دولت فاشیستی ترکیه کوچکترین خم‌ابرو نکردند. ترکیه هم با دلگرمی آنان با وقاحتی عجیب، رهبران سازمانهای چپ را مسئول مرگ اعتصاب‌کنندگان قلمداد نمود!

اگر چه دولت ترکیه بمشابه چویدست منطقه‌ی امریکا و متحدان غریبش به کشتار و شکنجه‌ی بیدریغ آزادیخواهان و اقلیت‌های ملی آن کشور دست می‌زند اما بهیچوجه نتوانسته و نخواهد توانست از نیرومندی روزافزون جنبش‌های انقلابی جلو گیرد. امریکا و دولت‌های ارتجاعی سراسر جهان از انفره تا جاکارتا، از مسکو تا لندن و از تهران تا خرطوم و لیما درک خواهند کرد که بیش از این نه زیرنام «حقوق بشر»، نه زیرنام «نظم‌نوین جهانی» و نه زیرنام «پایان تاریخ» و نه زیرنام «دین و مذهب» نمی‌توانند به تحمیل توده‌های به پا خاسته ادامه دهند زیرا به گفته‌ی لیل‌خالد فلسطینی، «تفنگ تا هنوز راهیست به سوی آزادی». □

اسلامی پاکستان چطور خواهد بود؟

این برنامه، آیینی تصور و پندار یک ملای جاهل است....

من اما از استعداد فکری افسران ارتش که کودتای اسلامی را طراحی می کنند متحیر شدم. چگونه آنان می توانند از یک ملای قریه که نه از اسلام بمشابهی نظامنامهی زندگی علی و نه از جهان واقعی معلومات دارد رهنمایی کسب نمایند.

گزارش گردیده است که در آخرین دقایق نقشه‌ی انجام کودتا تعویض گردید. عساکر را بخاطر نابودی افسران ارتش که در کنفرانسی گردهم آمده بودند احضار نکردند. مأموریت باید از جانب بعضی غارتگران افغان صورت می گرفت.

اما اگر امام مهدی ظهور نموده است، برنامه‌ی الهی - انجام کودتا چگونه می تواند ناکام شود؟ چرا بخش افسران پاکستانی امام توقیف می گردند؟ در مورد لشکرهاى افغانی وی چطور؟ آیا این لشکرها توسط ربانی یا حکمتیار و یا هم توسط ملا راکتی رهبری خواهد گردید؟

شکر خدا را باید بجا آورد که ما را از این اغتشاش و بلوا نجات داد. اگر مسئله واقعیت داشته باشد، برای مقصران باید تخطی در دارالمجانین اختصاص یافته، مجازات نه بل مداوا گردند. □

عنوان اصلی این مقاله «ماشین جنگی امام مهدی» است که در

«فرنتیرپست»، ۱۱ جنوری ۱۹۹۶ به چاپ رسیده بود.

شتر در خواب بیند...

در جماعت اجباری است. سایر شهریان اگر در خواندن نماز کوتاهی نمایند جریمه و یا زندانی می شوند. کارمندان دولتی در صورت کوتاهی در ادای نماز برکنار می شوند. ذکات مطابق شریعت جمعآوری می شود. قمار، شرایخوری، در جماعت اجباری است. سایر شهریان اگر در خواندن نماز کوتاهی نمایند جریمه و یا زندانی می شوند. کارمندان دولتی در صورت کوتاهی در ادای نماز برکنار می شوند. ذکات مطابق شریعت جمعآوری می شود. قمار، شرایخوری، مصرف هیروئین و سایر مواد مخدر قابل مجازات است. از امیرالمؤمنین تا آی. جی و از افسر پولیس تا والی و علاقه دار همه مکلفند تا در مساجد برای مردم خطابه ایراد کنند. ممانعت استفاده از بلندگو در مساجد برطرف گردیده در عوض هتل ها، سرویس ها، واگن ها، لاری ها و تراکتورها از بلندگو استفاده نمی توانند. هیچ شخصی اجازه‌ی اجرای موسیقی فلم را ندارد. پست های کلیدی محض برای افراد راسخ العقیده تخصیص می یابد.

اسلام امیرالمؤمنین برای ضغفا و فقرا هیچ چیزی در خود نداشت. زمینداران فتوداد هیچ متضرر نمی شوند. بهره منع می گردد اما هیچ طرحی برای تجارت جهانی پیشنهاد نگردیده است.

چگونه مسایل فقر و بیکاری حل می گردند؟ ساخت سیاسی دولت

فقط دو سؤال از
اعجازالحق ولد ضیالالحق

هنگاه آقای اعجازالحق که احساس می کند اوضاع بطوری از کنترلش خارج می شود، برآشفته می گردد. او اخیراً اشاره نمود که ۲۱ سوال برای پرسیدن دارد. آیا من می توانم صرف دو سوال مطرح کنم؟

سؤال اول: چرا او تنها زمانیکه باید گردهمایی‌ای را به منظور بهره‌برداری سیاسی سامان دهد، عشق پدر به سراغش می آید؟ چرا وی این مسئله را (چگونگی کشته شدن پدرش در حادثه طیاره) زمانیکه به صفت وزیر حکومت مرکزی دارای قدرت و صلاحیت بود دنبال نمی کرد؟ کی او را از سخن گفتن باز داشته بود؟

سؤال دوم: آیا او می تواند به طور معقول توضیح بدهد که چرا شخصی که فردی را به قتل می رساند، «امتیازات و قدرت» را به شخص ثالثی واگذارد؟ اگر نقش جنرال اسلام پیگ در نابودی جنرال ضیالالحق تعیین کننده بود، با هیچ عقلی جور نمی آید که وی «قدرت» را دو دستی به غلام اسحاق خان پیشکش نماید و لقب «فرمانده حکومت نظامی» را که نزد پدر اعجازالحق بسیار عزیز بود با نام خویش ضم ننماید.

جناب اعجازالحق باید تعقل به خرج دهد و نه اینکه به چشم هموطنان خوش باورش خاک بپاشد. بولی که بنام جهاد افغانستان انباشت شده نیا بدبخت این منافع حقیر حیف و میل گردد. چه سوءاستفاده‌ی بزرگی از نام اسلام و جهاد!

جناب اعجازالحق رادوست می داشتیم اگر اوبه حیث یک سیاستمدار، این سؤال را مطرح می ساخت که مرحوم لیاقت علی خان را کی کشت. بالاخره او (لیاقت علی) رهبری بود که از طریق سیاسی برجستگی کسب کرده بود. تحسین و تمجید ضیالالحق که «رهزنی سیاسی» بود، حداقل می توان گفت که واقعاً آسف انگیز است. م. سرخان - اسلام آباد «مسلم»، ۵ سپتامبر ۱۹۹۵ □



کتابی شامل تصانیف و
نظم های سروده‌ی
اعضاء و هواداران
«جمعیت انقلابی
زنان افغانستان»

جهت دریافت آن برای مانبوسید

گلبدین، احمدشاه ابدالی یا شاهشجاع آستانه‌ی قرن بیست و یکم؟

«برادران» طالبی و «برادران» جمعیت اسلامی «استاد» را به کسی واگذار خواهد کرد؟ دیگر اینکه وقتی لشکر «چند ده هزار» ایشان توسط جمعیت «استاد» (که بجای هلال و ستاره، اکنون خال هندویش را در پیشانی دارد) تار و مار شده و «صدارت» اش در سروبی محصور مانده، با اردوی پادارش (هند) چگونه مصاف خواهد داد؟ فکر می‌کنم این «قیادی» احق نمی‌داند که ما در آخرین سالهای قرن بیست و یکم و نه قرن ۱۸ و تجاوزات احمدشاه ابدالی به هند، وانگهی او برای هند، احمدشاه نه بلکه یکی از چند شاهشجاع بدنام و حقیر بشمار می‌رود.

و نکته آخر: اینکه هند از سرنوشت شوروی سابق آموخته یا نه معلوم نیست. ولی بدون تردید تمام ملل و سازمانهای آزادیخواه در کشور های مسلمان از آنچه باند خاین گلبدین و باند های «برادر» بر سر افغانستان مردمش آورده اند، تا هفت پشت خود درس گرفته اند. □

☆ در «شهادت» ۱۲ ثور ۱۳۷۴، قلمزنی زیون و چتلی خوار اخوان می‌نویسد: «بزرگان مختلف جهاد باید بدانند که ...»

دوستان ارجمند، صحت‌مندی و کامیابی شما را آرزو می‌کنم. دیدن خبری در روزنامه «مسلم»، ۳۰ جنوری ۱۹۹۶ دایر بر اینکه گلبدین حمله را کتی هند را به منطقه‌ای در آزاد کشمیر، شدیداً محکوم کرده (!) و آن را عملی وحشیانه‌ای از طرف عساکر هندی خوانده است (!)، موجب شد تا مطلبی را نوشته و برایتان بفرستم. ص. رحیم - پشاور

یکی از کارهایی که گلبدین تروریست و «صدراعظم» در هیچ حال و احوالی آن را از یاد نمی‌برد عبارتست از انتشار پیامهای تسلیت و تبریکی و غیره به دولت پاکستان که در آن‌ها به «دفاع» از کشمیر و محکومیت هند می‌پردازد.

اویه سلسله همین پیام‌های «صدراعظم» گونه، در جولای ۱۹۹۶ گفت: «ما به حکومت و ملت پاکستان اطمینان می‌دهیم که آنها در هیچ چلنجی از سوی هند تنها نخواهند بود. هند باید از سرنوشت اتحاد شوروی سابق درس بگیرد.» حالا سؤال از این «بزرگ جهاد» ☆ و «صدراعظم» تیزاب پاش اینست که وقتی او عندالموقع بخواهد به کمک پاکستان بشتابد، کار «چلنج» از سوی

مزدوران پاکستانی در خدمت «طلبای کرام»

روز شنبه محصلان پاکستانی به مثابه نیروی تقویتی جنبش طالبان در جنگ علیه دولت کابل، در چندین موتر «پیک‌آپ» به طرف خوست در افغانستان رسانیده شدند.

این اولین بار بود که شاگردان «جامعه نظامیه»، «منبع علوم» و سایر مدارس دینی وزیرستان شمالی و جنوبی از طرف والدین شان اجازه یافتند تا در کنار طالبان بجنگند.

طلبه مدارس دینی و فعالان احزاب سیاسی - مذهبی پاکستان که در جنگ علیه نیروهای روس نقش فعال داشتند، اکنون هم در جنگ‌های گروهی میان مجاهدین دخیل اند.

«نیوز»، ۲ سپتامبر ۱۹۹۶

بایگاههای گلبدین لانه آموزش تروریستان پاکستانی

حدود ۱۰۷ پاکستانی که در ولسوالی خوست افغانستان تعلیمات نظامی دیده اند، در حالیکه بعد از تسخیر پایگاه‌ها توسط طالبان زمانیکه قصد برگشت به پاکستان را داشتند، در مرز دستگیر شدند.

منابع آگاه به روزنامه «نیوز» گفتند که ۵ عدد بمب ساعتی، ۳۸ نقشه و یک قطب نما از نزد آنان بدست آمد.

منابع افغان اظهار داشتند که پایگاههای مذکور در اواخر ۱۹۸۰ توسط حزب اسلامی گلبدین حکمتیار تأسیس گردیده بود. منابع طالبان اظهار داشتند که قومندان کمپ موسوم به خالد فاروقی را که گفته می‌شود پاکستانی است توقیف کردند.

قبلاً نیز ۳۳ پاکستانی که در یکی از آن دو پایگاه تعلیمات می‌دیدند، در مرز افغانستان - پاکستان دستگیر بودند.

«نیوز»، ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۶

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در مطبوعات پاکستان

چون گزارش تمام مطبوعات در مورد مصاحبه های فعالان «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» دارای تقریباً عین مضمون بودند بناءً فقط به آوردن ترجمه مطلب مندرج سه روزنامه اکتفا می کنیم.

دفرنبرست، ۲۳ جون ۱۹۹۶

«راوا» پیمان ربانی - حکمتیار را رد می کند

صایمه گفت که این رهبران افغان بارها معاهدات صلح در پشاور، اسلام آباد، جلال آباد و حتی مکه مکرمه امضاء کرده اند ولی تمام جهان نتایج این معاهدات و نقش نیروهای جهادی را مشاهده کردند. وی ابراز داشت که سازمانش مکرراً گفته است که بنیادگرایان نخواهند توانست در صفوف خود اتحاد برقرار کنند چون هر کدام خواهان حاکمیت بر کشور اند. صایمه کریم یاد آور شد: «با اصطلاح رهبران افغان همیشه همدیگر را کافر و جاسوس کشورهای خارجی خوانده اند ولی اکنون با سخن راندن از اعاده صلح در کابل تلاش دارند تا مردم را گول زنند. مردم افغانستان شدیداً از نقش نیروهای جهادی مأیوس گردیده اند. معاهده جاری صلح بین ربانی و حکمتیار مدت طولانی پابرجا نخواهد ماند. تلاشهای زیادی، بوسیله کشورهای خارجی منجمله ملل متحد، پاکستان و (OIC) صورت گرفت ولی درین زمینه هیچ کاری انجام ندادند. تا زمانی که گروههای افغان خلع سلاح نشده اند، صلح نمی تواند اعاده گردد.»

او اظهار داشت که رهبران افغان قادر نیستند ملت افغانستان را به نام مقدس قرآن، شریعت و نظام اسلامی بفریبند. در آینده نزدیک مردم بر ضد شان اقدام خواهند کرد. رهبران افغان بخاطر قتل عام و کشتار مردم افغان جوابگو می باشند. صایمه کریم از احزاب صلح خواه و دموکراتیک پاکستان خواست تا آشکارا از مردم صلح طلب و ترقی خواه افغانستان حمایت کنند و علیه نیروهای بنیادگرا به اقدامات عملی دست زنند. او مثال رهبر جماعت اسلامی قاضی حسین احمد را ذکر نمود که

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» اظهار نمود که صلح فقط زمانی می تواند در افغانستان اعاده گردد که تمام عناصر بنیادگرا نابود شوند. «راوا» ابراز داشت که معاهده حکمتیار با رئیس جمهور ربانی تضمین کننده صلح نیست. نکات فوق توسط صایمه کریم یکن از اعضای «راوا» در جریان کنفرانس مطبوعاتی بروز دوشنبه در پریس کلب پشاور بیان گردید. وی گفت که ربانی و گلبدین حکمتیار بنابر دستاویز اربابان خارجی شان معاهدات صلح به امضاء می رسانند.

RAWA rejects Rabbani, Hekmatyar pact

By SYED BUKHAR SHAH
PESHAWAR — Revolutionary Association of Women of Afghanistan (RAWA) has said that peace can only come to Afghanistan when all the fundamentalist elements are eliminated. It said that Hekmatyar's agreement with president Rabbani is not a guarantee for peace.

This was stated by Salma Karim of RAWA while addressing a press conference at Peshawar Press Club on Saturday. She said both president Rabbani and Gulbuddin Hekmatyar were signing peace agreements only on the directives of their foreign masters.

These Afghan leaders, she said had repeatedly signed peace agreements in Peshawar, Islamabad, Jalandhar and even in Mecca Sharif but the whole world had witnessed the result of that agreements and role of Jehadi forces. Her association, she said has repeatedly stated that these fundamentalists could not forge unity among their ranks as almost all of them wanted to rule Afghanistan.

The so-called Afghan leaders, Salma Karim said had always termed each others as Kalirs and agents of foreign countries but now they were trying to beloid the Afghan nation by taking part in

ing restoration of peace in Kabul. The people of Afghanistan, she said were extremely disappointed with the role of Jehadi forces. The on-going peace agreement with Rabbani and Hekmatyar would not remain for long, Salma Karim added. She said a lot of efforts had been made by the foreign countries including United Nations, Pakistan and other countries in OIC but they did nothing in this connection. Until and unless these Afghan groups are disarmed, peace in Afghanistan could not be restored, she added.

These Afghan leaders, she said could not deceive the Afghan nation on the holy name of Quran, Sharat and Islamic system and now they would come out against them in near future. These Afghan leaders, she said would be held accountable for the genocide and massacre of Afghan people.

Salma Karim asked the peace and democratic loving parties in Pakistan to openly support progressive and peace-loving people of Afghanistan and take practical steps against fundamentalist forces. She cited the example of Jamaat e-Islami chief Maulana Hussain Ahmad was openly supporting fundamentalist forces

Kabul. She asked her party supporters in Pakistan to join hands with them against fundamentalist forces for the restoration of peace in that war-torn country.

The RAWA representatives claimed that the Afghan leaders had no support of the Afghan nation and that was why they were trying to establish their government in Kabul with the use of Klashnikovs and other weapons. But the same people, she said would come out against them when they would not have 'power and dollars'. The innocent and helpless people of Afghanistan, she said would take revenge from these Afghan leaders. She said the US had supplied a huge quantity of arms and ammunition to Afghan Jehadi forces during the last 15 years and they would fight for years among themselves with that weapons and dollars.

She said the people of Afghanistan should elect their own government by arming the progressive and peace-loving people.

The Frontier Post
23 June 1996

«جنگ»، ۲۰ جولای ۱۹۹۶

با تبدیلی چهره‌ها، صلح در افغانستان برقرار نخواهد شد، صایمه کریم

رهبر «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» صایمه کریم اظهار داشت که صلح نمی تواند با تبدیلی چهره‌ها در افغانستان استقرار یابد بناءً برای تحقق این امر باید با همه نیروهای دموکرات افغانستان مذاکره کرده، اعتماد آنان را جلب کرد، زیرا اینان (رهبران افغان) نام نهاد هستند و از همه افغانها نمایندگی نمی توانند. روز قبل صایمه کریم گفت که علاوه بر تحکیم فعالیتهای ما در پاکستان و افغانستان می خواهیم فعالیت های خود را در داخل کشور باز هم بیشتر گسترش بدهیم اما چون حالا گلبدین حکمتیار هم عدم اعطای حقوق به زنان را اعلان کرده و چهره نغریبار خود را ظاهر ساخته است، ما نمی توانیم بطور علنی فعالیت های خود را در افغانستان شروع کنیم. او با تأکید گفت که کشورهای همجوار افغانستان معتقدند که با تبدیلی چهره‌ها صلح در افغانستان برقرار خواهد شد. اما ما می خواهیم واضح بسازیم که با تبدیلی چهره ها مسئله افغانستان حل نمی شود و تبدیلی فعلی هم اثری مثبتی بالای اوضاع افغانستان نخواهد داشت.

او گفت که اگر کشورهای همسایه واقعاً خواهان تأمین صلح در افغانستان اند باید با نیروهای دموکرات تماس بگیرند زیرا رهبران افغان به نام رهبر اند و از مردم افغانستان نمایندگی نمی‌کنند. □



شیخ: هوادار نه غوازی عی الہیاستان تعزیه شیخ راوا

افغان مسئلہ بہ ہندوخت حل شی جس بھرنی مداخلتی ختمی او گوندونہ ہی وسلی کرے شی

دنچیب خوشی کولو مطالبی رد وود، دهغه د دور مسئولین باید قبول معاکمه کړے سی

[illegible][illegible]

شماره ۹ پیام زنی

بزبان اردو منتشر شد
در پخش آن بین اردو زبانها بکوشید

آن را از کتابفروشی های فروشنده «پیام زن» و سایر نشریات «راوا»

و یا از طریق آدرس مابدست آرید:



افغانها به پادشاه سابق ظاهرشاه احترام زیادی قایل اند و او یگانه شخصیتی در کشور است که می تواند افغانها را متحد سازد. او همچنان علاوه کرد که رئیس جمهور سابق نجیب اله بنیادگرا نبود ولی نقش کمتری از بنیادگرایان نداشته است. او هزاران نفر را بقتل رساند و در دوران حکومتش مردم را به زندانها افکنده بود.

در پاسخ به سؤالی، صایمه کریم اظهار نمود که اگر انتخاباتی آزاد در افغانستان برگزار گردد، آنان نتایجش را خواهند پذیرفت و تصریح داشت که «راوا» هیچگاه با نیروهای مرفی مخالفت نکرده است. او گفت که «راوا» از حمایت کشورهای خارجی برخوردار نیست و هرگز برای دریافت حمایت خارجی بیرونی تلاش نکرده است. او تکرار نمود که بخاطر دستیابی به خواسته های اصلی شان و اعاده حقوق زنان به دادن قربانی آماده اند. □

علناز نیروهای بنیادگرا در کابل حمایت می نماید. وی از هواداران «راوا» در پاکستان تقاضا کرد که برضد بنیادگرایان و اعاده صلح در کشور جنگ زده با جمعیت انقلابی همدست شوند.

نماینده «راوا» مدعی شد که رهبران افغان از پشتیبانی مردم برخوردار نیستند و به همین خاطر می کوشند تا دولت شانرا در کابل با استفاده از کلانکوف و سایر سلاحها مستقر سازند. او اظهار نمود که اگر نزد اینان «قدرت و دالر» نباشد، مردم علیه شان به میدان خواهند آمد. مردم بی گناه و درمانده افغانستان از این رهبران انتقام خواهند گرفت. او گفت که ایالات متحده آمریکا در طول ۱۵ سال مقدار عظیمی سلاح و مهمات به نیروهای جهادی افغان ارسال داشته که آنان می توانند با استفاده از این سلاح ها و دالرها سالها با هم بجنگند.

او متذکر شد که بعد از خلع سلاح نیروهای جهادی، باید مردم افغانستان دعوت شوند تا رهبران خویش را انتخاب نمایند. او افزود که

«فرنترپست»، ۲۱ جولای ۱۹۹۶

RAWA laments women's plight in Afghanistan

— apprises AI team of current issues

F.P. Report
PESHAWAR — A delegation of the revolutionary association of women of Afghanistan (RAWA) held a meeting with the three-member team of the Amnesty International (AI), on their return from Afghanistan at Peshawar.

According to a RAWA press release issued here Saturday, Jamila Habib and Saeeda Salim represented the RAWA and apprised the AI team of their activities in Pakistan and Afghanistan.

The RAWA's representatives complained that they could not continue their activities in Afghanistan in the presence of fundamentalist forces as the sitting rulers in Kabul have denied

women's role in any sphere in the war-torn country. The Prime Minister of Afghanistan, Gulabdin Hekmatyar, they said had once again declared not to allow women on TV, cinemas and other offices.

Jamila Habib and Saeeda Salim observed that the United Nations was considering the solution to Afghanistan problems only to change the faces. They said the appointment of Dr. Hafeez never solve the problem. They said the UN should contact all the democracy-loving forces in Afghanistan for the permanent solution to Afghan crisis.

Criticising the sitting Afghan rulers, the RAWA delegation said

that the so-called leaders were interested only to grab power. The UN, they said, should pay attention towards the problems of women in Afghanistan. They also complained that the women of Afghanistan were totally ignored in the Beijing conference on women.

The RAWA asked the UN to play its role in curbing foreign interference in the internal affairs of Afghanistan as the sitting rulers in Kabul were fighting with each other only to please their foreign masters. "The sitting rulers should be hanged", they said, adding RAWA was trying to push Afghan leaders in courts for trial.

The
Frontier Post 21 July 1996

«راوا» خواستار اعدام حاکمان فعلی کرید

«راوا» گروه عفوبین الملل را در مورد مسایل جاری آگاه ساخت

هیئت «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) با گروه سده نری از سازمان عفوبین الملل که تازه از افغانستان برگشته بودند، در پشاور ملاقات نمود.

براساس اطلاعاتی مطبوعاتی «راوا» که به روز شنبه منتشر گردید، جمیله حبیب و سعیده سلیم از «راوا» نمایندگی نموده عفوبین الملل را از فعالیت های شان در پاکستان و افغانستان مطلع نمودند.

نمایندگان «راوا» شکایت نمودند که آنان قادر به ادامه کار در افغانستان با حضور نیروهای بنیادگرا نیستند زیرا حاکمان کابل نقش زنان را در کشور جنگ زده کاملاً مردود می دانند. آنان گفتند که گلبدین حکمتیار صدراعظم افغانستان بار دیگر اعلان نمود که زنان رادر تلویزیون، سینما و سایر دفاتر اجازه نخواهد داد.

جمیله حبیب و سعیده سلیم اظهار نمودند که سازمان ملل حل مسئله افغانستان را تنها در تغییر چهره ها می بیند.

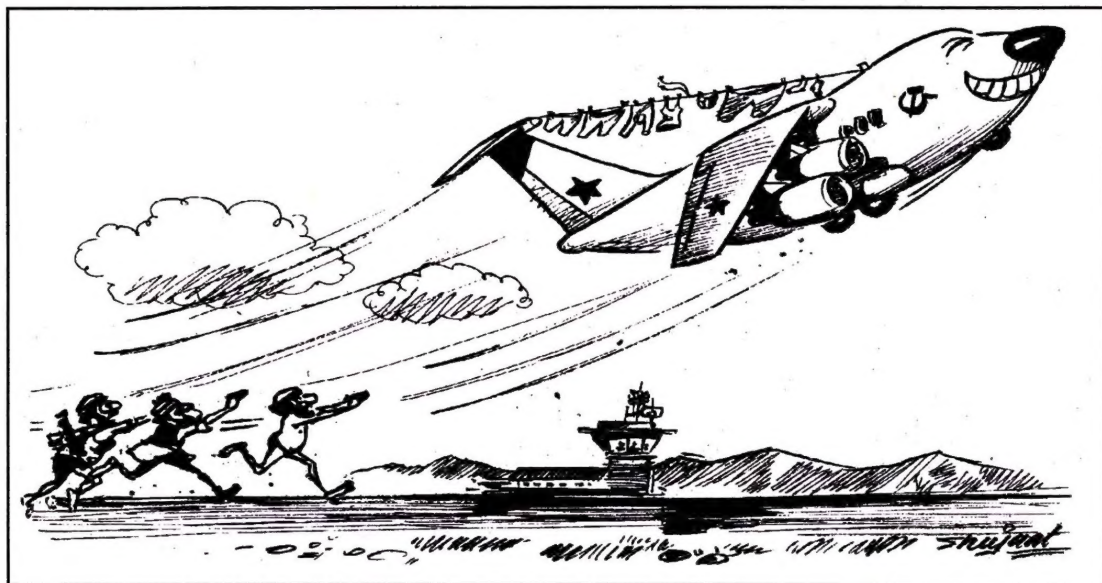
آنان گفتند که انتصاب داکتر هول هرگز مسئله را حل نمی تواند. سازمان ملل بخاطر حل پایدار قضایای افغانستان باید با همه نیروهای دموکراسی طلب افغانستان ارتباط برقرار نماید.

هیئت «راوا» ضمن رد حکام فعلی افغانستان ابراز داشت که این

باصطلاح رهبران محض علاقمند غصب قدرت اند. آنان گفتند که سازمان ملل باید به مسایل زنان در افغانستان توجه نماید. و متذکر شدند که در کنفرانس پیکنگ، زنان افغانستان یکسره نادیده گرفته شدند.

«راوا» از سازمان ملل خواست تا نقشش را در مورد قطع مداخله خارجی در امور داخلی افغانستان ایفاء کند، زیرا حاکمان فعلی کابل بخاطر خشنودی بادران شان باهم می جنگند. آنان گفتند: «حاکمان فعلی باید اعدام گردند.» «راوا» در تلاش است تا رهبران افغان را به محاکمه بکشاند. □

طالبان پیش دنیا روی ندارند



طالبان طیاره‌ای روسی حامل اسلحه و مهمات برای «دولت» کابل را سال گذشته پایین آورده توقیف کردند. اما هفت عمله روسی آن طیاره که گویا از قبل نقشه فرار را در سر داشتند، در ۱۶ اگست ۱۹۹۶ با خلع سلاح کردن سه محافظ و استفاده از فرصتی که تمام طالبان مسئول توپهای ضدهوایی مشغول ادای نماز جمعه بودند و اکثر پیلوتان طیاره های جنگی نیز رخصتی هفتگی را می‌گذشتانند، موفق شدند طیاره خود را به پرواز در آورده همراه با سه طالب مذکور بسوی شارجه فرار کنند.

وکیل احمد عضو شورای رهبری طالبان ضمن رد قاطعانه انجام کدام معامله‌گری گفت: «نباید این حادثه اتفاق می‌افتاد اما چه می‌توان کرد وقتی خواست خداوند توانا چنین بوده باشد.»

اما دو کاردار دیگر طالب که نخواستند نام شان افشاء شود تأثر خود را به رحیم‌الهیوسفزی روزنامه‌نگار پاکستانی اینطور بیان کردند: «ما پیش دنیا روی نداریم. این حادثه، بی‌نظمی و بی‌کفایتی ما را بر ملا ساخت.»

در شماره آینده:

مهریه

— داستانی از جنایتکاری جمهوری اسلامی ایران

«هغه دوزخ نشم هیرو لای»

— د هغی نجلی زړه برینوونکی کیسه چی د الجزایری بی ناموسه بنسټپالو په منگلو کی راگیره شوی وه

...و لکن سازشکاران یجتماعان!

— در باره مطلب «الضدان لایجتماعان» از اعظم رهنورد زریاب

جهادیان او د مخدره موادو نړیوال تولید او تجارت

زور کم و قهر بسیار یک سوپر انقلابی

— پاسخ به نوشته فرهاد بشارت در «همبستگی»، شماره ۶۳



PAYAM-E-ZAN (The Message of Woman)

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.44 September 1996



عکس از «پیام زن»

اگر مجرمان بینوایی چون این سه تن قرار باشد در برابر
اهالی کابل به دار زده شوند در آنصورت، خاینان مستقر در
کابل و سایر شهرها بعنوان قدیمی ترین و فرومایه ترین
تبهکاران می باید چندبار حلق آویز گردیده و نعش های شان
در هر کوی و برزن کشور گردانیده شوند تا مگر شعله ای
از آتش انتقام در مردم ما آرام گیرد؛ تا مگر در فضای
سرزمین ویران ما از تعفن بنیادگرایان خبری نباشد!